عند ذکر الصالحین تنزل الرحمۃ

تذکرہ حالات و مناقب افضل التابعین حضرت خواجہ اویس قرنیؓ المسوم بہ

لطائف نفیسیہ

در

فضائل اویسیہ

کہ از تصنیفات حضرت احمد بن محمود است بحسن سعی ہیچکارہ زمن سید میر حسن غفر اللہ ذنوبہ

در مطبع صوفی دہلی زیور انطباع یافت

سنہ ۱۳۱۳ ہجری

صحتنامه کتاب لطایف نفیسه

چونکه ابتدا نسخهٔ صحیح کتاب هذا دستیاب نشده بود لهذا از صفحه اول تا صفحه ۱۴ اکثر جا غلطی الفاظ و عبارات شده است ناظرین صحت فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۳	حرف	صرف	۱۷	۲	شکسته	شکسته نشد	۲۳	۹	بحقیقت	بحقیقت بدید	۲۹	۱۸	انزوا	اثر و
〃	۵	ه	بنام و نشان	〃	۴	لوامع	لوامح	〃	〃	نمود	نمود و	〃	۱۹	باوے	یاوری
			قاصد مقصود	〃	۷	درحالیکه	درحالیکه بودند	〃	۱۰	آید	امد	〃	۲۳	دیگراثر	دیگر میفرماید
〃	۶	ناهبیات	نامیات				باشد کسیکه	〃	〃	〃	〃	۳۰	۲	دوراند	دارند
۲	۳	خود و خود	خودی خود				موافقت کرده	〃	۱۴	عنه	عنه ور	〃	۱۷	عهدتاب	عهد سیتاب
〃	〃	بدسبرم	بدمیرم				باشد زمانه	۲۴	۱	دستگاه	و	〃	۲۳	بولایت	بولایت و
〃	۲۳	لفنبه	نفیسه				آنحضرت صلعم	〃	۴	دانی موجه	دانی چه	۳۱	۲	سید التابعین	سید المتالهین
۳	۳	رفته بکوشد	رفته باشد بکوشد				را درحالیکه	〃	۱۱	گوید	گوید رباعی	〃	۳	اطلاع	اطلاع او
۴	۱۴	یمن	یمن واقع	۱۷	۱۸	رساله	رساله و هم	〃	〃	به	به +	〃	۵	لاتنشق	لاتشق
۶	۵	وی تعالی	وی تعالی میکند	〃	۲۱	اولیار	اولیائی	〃	۱۲	رعنای	برعنائی به	〃	۸	مراو	مراد او
〃	۲۰	داین	درین	۱۸	۸	بگذارد	بگذاردی	〃	〃	سودا	سودای به	〃	۱۳	حضرت اویس	
۸	۷	محمود دور	محمود در	〃	۹	دم	ولد	〃	۱۵	نقایه	نقاء			میفرماید که شیخ	
〃	۲۰	واگرنه از تو	واگرنه تو	〃	۱۰	زفتش	زفتنش	۲۵	۱۴	زلزله اند	زلزله آمد	۳۱	۲۳	غیر قطب	خیر قطب
		تبری	از من تبری	〃	۱۴	نتواند	نتواند برد	۲۶	۶	بیجان	دریجهان	۳۲	۱۱	لفظ من راست	لفظ من رساست
۹	۱۲	نیست علیه و	سنت علی	〃	۱۵	مستدلی	مستدل	〃	۷	بداست	بدایت	۳۳	۱۶	موی من نوی	سوی من
		دربمین	همین	〃	〃	استدلال	استدلالی	〃	۱۹	محب	محبت	〃	۲۱	رفتند	رفتند و در
〃	۱۳	برسولی	موسے	〃	۲۲	که	که چرا	۲۷	۳	کودکان	بکودکان				یمین رفته
۱۱	۱۸	بر منیود	سر منیمود					〃	۵	نه محبوب	محبوب به	۳۴	۳	بدوش	بردوش
۱۲	۱۳	بسر	سر	۱۹	۱۰	تعرف	بعرف	〃	۹	سفرنامه	سفرنامه به	〃	۵	چون این رفتند	چون بالا رفتند
〃	۲۲	حاکم که	حاکم	〃	۲۰	بیکی	بیکی	〃	۲۱	بازکرد	بازگرد به سبب				سلام کرده
۱۳	۲	پس	پس بخواه	〃	۲۳	کل	کلی	۲۸	۱	غیرمنفور	غیرمستور	〃	۲۰	خلفانرا	حلفانرا
〃	۳	مستدارک	مستدرک	۲۱	۱۲	ملاقانمودن	ملاقات نمودن	〃	۲۰	توجیه سود	توجیه چه سود	۳۵	۴	شریف	شریعت
۱۴	۱۰	تصنیف کرده	است میفرماید	۲۲	۹	فات هو	ذات مطلق	〃	۲۱	بےتوجه	بےتوجیه	〃	۲۰	دام	دامر
۱۵	۶	بدرستی سلطان	بهشتی سلطان	〃	۱۱	تزکه	تزکیه اسم	〃	〃	مولاحاجی	مولانا جامی	۳۶	۶	بدعای	بدعای
〃	۱۳	پس انتهے	انتهے پس	〃	۱۵	محمدی	محمدی باشد	۲۹	۲	جرے	جرعهٔ این	〃	〃	درجد	درحدیث
۱۶	۶	اوراعلے	اورا و مرا	〃	۱۶	نخواهاشد	نخواهد حدی اتفاق	〃	۵	مستفیضے	مستفیض	〃	۸	درخواند	درخواه
〃	۷	جیبب خود	جیبب	〃	۲۰	قولی	قول	〃	۱۲	مراویس	مگراویس	۳۷	۱۶	بل	ببلے
〃	۱۹	خود بود	خودبود	۲۳	۸	العنادة	العصاعد	〃	۱۰	دستور	و دستور	۳۷	۳	داد	داد و

۳۷ - ۴ - بشفاعته در بشفاعته عدد ۴۴ - ۷ - هریکے ارا - هریکے را ۳۵ ۱۸ انجه ربخه ۳۶ ۲۳ ورهه طلب و طلب

۳۹ - ۲۲ - اویس - اویس را ۴ - ۶ - که بچاند که اومیحراند ۴۰ ۶ بیهوش بیهوش شد ۴۰ - ۸ بجا بجا که نفسو

۴۱ - ۱۴ - سپید دار سپیدی را ۴۱ بیتی بینی که ۴۱ ۱۹ چندان چراگیدن ۴۲ - ۵ بکتر بیکتر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

خداوندا حمد وسپاس تو نا محصور وزبان در صفت وستایش تو بر عجز وقصور خود فرموده وَقَلِیْلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْر

رباعی

ثنائی تو اے قادر کردگار ⁂ برون از حدا ست و فزون از شمار
ازل تا ابد گر شود حرف آن ⁂ نیاید بگفتن یکے از ہزار ⁂
بار خدایا ہمہ ستائیدہ را تو ئی مقصود کُلّ ثَنَاءٍ اِلَیْکَ یَعُوْد بلکہ تو خود حامد وخود محمود

رباعی

در چشم جہان شاہد ومشہود توئی
در قبلۂ جان ساجد ومسجود توئی ⁂
بے گوش وزبان حامد ومحمود توئی ⁂ مه

وصلوٰت طیبات وتحیات زاکیات وتسلیمات نامتناہیات نثار وسزاوار روح معطر ومقدس ومعلیٰ سرور کائنات مفخر موجودات احمد مجتبےٰ محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم وارواح یاران وپیروان او باد

بیت

درود خدا بر روان تو باد ⁂ بر اصحاب بر پیروان تو باد ⁂

امّا بعد نموده می آید کہ این کلمۂ السیت چند در بیان فضائل قدسیہ واحوال علیہ ذات ابو البرکات نور ذات الہٰی نور صفات نامتناہی مظہر انوار رحمانیہ مصدر اسرار ربانیہ مکین کنار نبوۃ امین اطوار فتوت مبارز میدان مجاہده مجاہد ایوان مشاہده مقبول لایزال محبوب ذو الجلال سلطان ملت مصطفوی برہان شریعت نبوی ملیک ممالک فقر وتجرید فارس مضمار وحدت وتوحید قطب ابدال ولایت مرکز دایرہ ہدایت قبلۂ تابعین قدوۂ زاہدین نفس رحمان آفتاب نہان سیل یمن خورشید قرن غوث الثقلین خواجۂ کونین بندگی حضرت خواجہ اویس بن عامر مرادی قرنی رضی اللہ تعالے عنہ

مه در اصل کتاب منقول عنہ ہمین سہ مصرع بودند

وا فاض اللہ علینا برکاتہ وا وصل الینا فتوحاتہ و فراہم آورد آنرا درویش ولریش معصیت آلود احمد بن محمود برہاند اورا حضرت رب معبود از قید زندان وجود دار آلائش ہستی و بود کہ فی الحقیقت است نیست نمود رباعی یارب مددی کز خودی و خود برہم ؛ از بد سپرم و از بدی خود برہم ؛ در ہستی خود مرا ز خود بیخود کن ؛ تا از خودی و بیخودی خود برہم ؛ از کتب سیر و اخبار و از کلام مشایخ کبار رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین در ہر کتاب و در ہر رسالہ کہ نقلے و روایتے و خبرے و حکایتے از احوال مناقب و کرامات آنحضرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ مید ید خوشدل و شادمان میگردید و از خوشی چون گل در پوست نمیگنجید از کمال محبت و فور عقیدت آنہا را بر ورقہائے نوشت و در قید کتابت میکشید برین روش روزگارے بگذشت و نقلہا بسیار و اخبار و حکایات بیشمار از ہر قسم جمع گشت در ینولا کہ از ہجرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وسلم بعد از یکہزار یکصد و پنجاہ و ششم سال میگذرد از خوف آنکہ مبادا آن اوراق از دست روند و پراگندہ و ضائع شوند و بہ نیت آنکہ یادگارے ماند و باعث نزول رحمت گردد کہ خواجہ عالم علیہ من التحیات افضلہا و من التسلیمات اکملہا میفرماید عند ذکر الصلحین تتنزل الرحمۃ یعنی وقت یاد کردن نیکوکاران فرودمے آید رحمت خدا تعالیٰ پس آنہمہ نوشتہ ہارا با خود بتالیف داد و ملاحظہ تقدیم و تاخیر با وجود قصور و ناتوانی و قلت استطاعت و بیچمدانی برشتہ ملائمت و علاقہ مناسبت در سلک ترتیب منتظم و مضبوط گردانیدہ پس آنرا یکرسالہ پرداخت چون دلق درویشان از ہر جائے آختہ و چون مرقع گدایان پارہ پارہ بہم دوختہ بلکہ بقصد و تیمن و استرشاد وسیلہ ساخت بجناب عنایت مآب آنخواجہ کونین و غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ امید از الطاف بے اکناف آنجناب واثق است کہ این متاع کاسد و بضاعت مزجات بمنصہ حضور بحلیہ قبول مجلی گردد و باعث سرور و انبساط و حبور روح پرفتوح مقدس و معلی شود رضی اللہ تعالیٰ عنہ قطعہ چہ کم گردد از قدر آن آفتاب ؛ کہ افتد ز فیضش بیکذرہ تاب ؛ ز شاہان عجب نیست گر التفات ؛ کنند بر گدائے ذلیل الصفات ؛ و رجا صادق است کہ بدین سبب خود را بر فتراک صاحبدولتان این خاندان توان بستن و بحلقہ سلسلہ علیہ این بزرگان توان پیوستن ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و چون این تالیف مشتمل آمد بر مضامین و معانی لطیفہ و نفیسہ سر آئنہ

نامیده میگردد **بلطائف نفیسیه در فضائل اویسیه** ملتمس از مکارم خصائل ارباب دانش وکمال آنکه چشم نیک بین را از عوائب مؤلف این سطور پرقصور که معترف است بعجز وقصور بپوشند و در تصحیح واصلاح سهوی وخطائی که درین تالیف رفته بکوشند **مصرع** باکریمان کارها دشوار نیست بعون الله تعالی وحسن توفیقه وبکمال کرمه وفضله آغاز نموده مے آید در لطائف نفیسیه **لطیفه اول** در اسم شریف آنحضرت ونام والدین شریفین وے واسماء بزرگوار اجداد وے وتحقیق لفظ قرن ومسکن وے رح باید دانست که اسم شریف آنحضرت رح در جمیع کتب احادیث وغیره از انچه بنظر درآمده همین اویس است واز کتاب نور احمدی که تصنیف شیخ عبدالله سطری است رحمة الله علیه معلوم میشود که کنیت وی رضی الله عنه ابی عمرو بوده گفته که طائفه اویس منسوب اند بسوی ابی عمرو اویس است رضی الله عنه وهمچنین ذکر کرده است در کتاب اسماء الرجال ومولانا ملا علی قاری در شرح مشکوة گفته که لفظ اویس تصغیر اوس است ونام والد بزرگوار آنحضرت رضی الله عنه عامر واسم شریف والده صالحه ساجده آنحضرت بدار بود لیکن از مرقات شرح مشکوة نقلے بنظر درآمده که روایت کرده پسر عدی از ابن عباس رضی الله عنهم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده که باشد در امت من مردی که گفته میشود مر اورا اویس بن عبدالله قرنی وبدرستی شفاعت او در امت من مانند موی گوسفندان ربیعه ومضر باشد بعینه این حدیث مولانا علی بن سلطان قاری در رساله معدن العدنی که در مناقب حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله عنه تصنیف کرده است ودر شرح که بر مشکوة کرده نیز آورده است پس ازین معلوم میگردد که شاید اسم والد بزرگوار آنحضرت عبدالله بود والله اعلم بالصواب وغیر از یک اسم پدر آنحضرت اسماء اجداد وبزرگوار آن حضرت بوجه معتمد معلوم نشده مگر نقلے غیر از سند کتاب معتبر از خدمت سیاده پناه وقدوة الکاملین حاجی محمد عبید سلمه الله تعالی باین مولف احقر رسیده بود بدین طریق که اویس بن عامر بن عبدالله بن جراح بن هلال بن اهیب بن حیش بن خرمش بن غالب بن فهر بن قریش بن مالک بن نضر بن کنانه انتهی پس ازین نقل آبائے بزرگوار آنحضرت معلوم مفهوم میشود که نیز آنحضرت قریشی است والله اعلم بالصواب واز بعضے احادیث بوجه معتمد معلوم شده که آن حضرت قرنی بود وقرن دیہے است در زمین یمن همچنین مولانا اسمعیل در کتاب نور المریدین

شرح تعرف ذکر کرده است و در صراح گفته قرن بفتحتین موضعی است که میقاة اهل نجد است
بجهت احرام حج و از وست اویس قرنی رضی الله عنه و قدوة المحققین شیخ عبدالحق رحمة الله علیه
در شرح مشکوة میفرماید که قرن بفتح قاف و را از بلاد یمن است اما قرن میقاة اهل نجد است
بسکون را است و خطا کرده است جوهری در تحریک وے و نسبت اویس رضی الله عنه بوے
زیرا که اویس رضی الله عنه منسوب است بقرن بن ردمان بن ناجیه بن مرادے که یکی از اجداد
او است همچنین گفته است صاحب قاموس و شیخ محمود در رساله بحر الرموز که ملفوظ قطب
الاقطاب سلطان العارفین برهان الواصلین بندگی حضرت جلال الدین بن محمود اویسی است
مے آرد که قرن محله ایست در یمن چون که اول ستون در آنجا نهادند و زمین گاو یند از
زیر آن زمین شاخ گاو بیرون آمد و شاخ گاو را در لغت عرب قرن گویند پس نام آن محله
قرن نهادند و حضرت اویس رضی الله عنه چون در آن محله ماندند بنا بر آنحضرت را نسبت
بوے کردند و قرنی میگفتند والله اعلم و در رساله کورا ملفوظ حضرت بندگی خواجه اویس میگویند
میگوید که حضرت اویس رضی الله عنه بسیار مجاهده بلب دریاے شور بیرون از شهر که آنرا مخا بندر
میگویند کرده است و ریاضتها کشیده و مخا بندر از شهر زبید سه روزه راه دارد و در ولایت
یمن سالغ و جبه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نیز در شهر زبید است و آن شهر مذکور اول
چنان معظم بود که در وے دوازده هزار مسجد قلمی بود و از بیرون شهر زبید طرف شمال نزدیک
درگاه خواجه اویس است رضی الله عنه اصل مکان خواجه از آنجا است و جبه آنحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم آنجا فرستاده بودند و دندان مبارک خود حضرت خواجه آنجا شکسته است
و آن دندانرا در آنجا دفن کرده و از آن دندان مبارک درخت پیدا شده است و بر آن درخت
میوهاے گوناگون پیدا مے شوند و حاجیان از آن تخم میگیرند و تسبیحها میکنند والله اعلم و یمن بلاد
وسیعه دارد از عمان تا نجران باغات و زراعات بسیار دارد و در هر سال چهار بار زراعت
میکنند و مے دروند غله ایشان بدو ماه میرسد و درختهاے ایشان سالے دو بار مے
آرد و اهل آن مردم رقیق القلب و حق شناس اند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را آد
گفته و فرموده انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و ترجمه این حدیث است که بزرگے فرموده

عالم از نور تجلی الٰهی پر شد ۸ از دم ویس قرن بوئے خدا مے آید کذا فی عجائب البلدان وقدوة
المحققین شیخ عبدالحق رحمة الله علیه در شرح مشکوٰة میفرماید که یمن بفتحتین بلادے که یمین کعبه اند یمنی
ویمانی به تخفیف یا منسوب بیمن ویمان و بعضے تشدید یا گفته اند. وصلی الله علیه وسلم وعلی آله اجمعین

لطیفه دوم - اما بعد در حلیه مبارک حضرت خواجه اویس رضی الله عنه باید دانست
که بود سهیل یمنی حضرت خواجه اویس قرنی (افاض الله علینا برکاته و) وصل الینا فتوحاته
سخت گندم گون بود آنحضرت برابر قد و فربه گشته گوشت ناک و بعضے گفته اند که آنحضرت
لاغر بود و بود آنحضرت باریک شکم و لاغر میان و بود آن حضرت باریش بزرگ و درهم شده
و بود موئے سر آنحضرت پراگنده و آشفته و گرد آلوده و ژولیده بود چشم مبارک آنحضرت
سیاه و کبود بود زنخدان او دوخته بسجده گاه و بود در هر دو دوش آنحضرت بعد و دوری
و بود در دست راست آنحضرت پاره سپیدی یعنی برص پس دعا کرد خدا را پس دور کرد
خدا تعالی آنرا مگر مقدار دینارے یا درهمے و در روایتے آمده که این نیز بدعاے او بود
که گفت خداوندا بگذار در جسد من چیزے از سپیدی تا یاد کنم بآن نعمت ترا و بود آنحضرت
رث الهیئت یعنی کهنه و افسرده حال و بود آن حضرت متغیر رنگ و بود آنحضرت بصورت هیبت
ناک والله اعلم اینهمه از کلام حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله در احیاء العلوم و کیمیاء سعادت
و از کلام مولانا اسماعیل بن احمد بن عبدالله در شرح تعرف و از کلام سید محمود بن محمود
بن علی الشیخانی القادری ثم المدنی دارا و قرارا در حیوة الذاکرین و از کلام قدوة المحققین
شیخ عبدالحق رحمة الله در شرح مشکوٰة منقول است میگوید مؤلف این سطور که بدرستی بیان
صورة حال و حلیه آنحضرت رضی الله عنه دلالت صریح دارد بر کمال فقر آن حضرت و بر خشوع
و نیاز او در حضرت بادشاه بے نیاز جل شانه و بر کمال استغراق او در شهود حق و فنا و غیبت
او از خود و این مقامے است بلند و مکانے است ارجمند کم کسے دولتمند را درینجا رسانند. ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
در حق این چنین کس فرموده است حدیثے که در مشکوٰة واقع شده روایت میکند ابوهریره رضی
الله عنه که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که بسا ژولیده موئے گرد آلوده رانده شده

ازدرہا از جہتہ غایت حقارۃ اگر سوگند خورد بر خدا ہر آئینہ راست گو میگرداند وے تعالی اورا
در سوگند شیخ عبدالحق رحمۃ اللہ در شرح مشکوۃ میفرماید یعنی اگر چیزے از خدا در خواہد
وسوگند دہد بروتعالی شانہ البتہ بکند و بدہد اورا آنچہ او بخواہد و رد نمی کند دعاے
اورا و راست گو میگرداند اورا و بعضے گویند معنے این آنست کہ اگر وی سوگند خورد بخداے
تعالی کہ وے تعالی آن فعل را یا سوگند بخورد کہ نہ میکند راست گو میگرداند اللہ تعالی اورا
درین سوگند و میکند آن فعل را یا نمیکند انتہے مولانا اسمعیل رحمۃ اللہ در نور المریدین شرح
تعرف میگوید کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم دلیل آورد در صفت فقر و گفت کہ فقیر اگر سوگند
خورد بر خدائتعالے یعنے گستاخی وی با خدائتعالے بجای رسد اگر گوید باللہ کہ خدائتعالی
چنین کند خداے تعالی از گستاخی وی برا در وغگو نگرداند و آن سوگند ویرا راست گرداند و لیکن
مضمون این حدیث کہ گفت اگر سوگند خورد چنین بودے دلیل است بر اینکہ فقیر سوگند
نخورد و نہ گوید کہ چنین بودے پس درست شد کہ فقیر حقیقی آنست کہ ہیچ سخن نگوید پس
مضمون این حدیث بے شبہ وصف ذات حضرت اویس است رضی اللہ عنہ۔ اللہم
ارزقنا اتباعہ بحرمت افضل انبیائک و اصفیائک و اولیائک وصل وسلم علیہم
اجمعین حق سبحانہ و تعالی اگر طالب صادق را سرمایہ صدق طلب بہم رساند و داعیہ ورود محبت
حقیقی در باطن اندازد باید کہ درین وقت کہ آخر زمان است و وجود مرشد کامل نادر بلکہ مفقود
نایاب است عزلت اختیار کند و بشرط ارادۃ و عقیدت مراقبہ حسن صورۃ و جمال و تصور حلیہ
باکمال آن حضرت افضل التابعین وجہتہ خود نماید و این تصور و صورۃ وجود شریف آنحضرت
را نصب العین بصیرۃ خود سازد و متخیلہ را بحلیہ وے منقش گرداند و بلسان حال و زبان
مقال تضرع و ابتہال شکستگی و سوال خود عرض دارد و نیاز سندیہاے عاشقان کہ زبان
از تعبیر آن قاصر است بروے کار آرد پس اگر این شغل مداومت نماید امید است کہ ابواب
فیض از راہ باطن بکشاید و لمعات بارقات انوار آفتاب روحانیت مقدسہ آن حضرت
رضی اللہ عنہ از آن درہا بتابد و باطن بدان انوار روشن و منور گردد تا کہ مستہلک و مستغرق
و محو نور شود درینجا مقام فنا فے الشیخ و مرتبہ فنا فی اللہ روی نماید و این طریق البتہ موصل

کہ اقرب طرق است و ذالک فضل من اللہ واللہ ذوالفضل العظیم اللھم ارزقنا
ھذہ الصراط المستقیم والطریق القویم بحرمت فضائل العمیم و کوملے النفس
الکنون ورود ے است متضمن حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وآن حدیث مشتمل است
بربیان از حلیہ جلیلہ آنحضرۃ رضی اللہ عنہ کہ از نزد عزیزی بدست افتاد چون در ینمقام مناسب
نمود نوشتہ آمد وآن اینست اللھم صل وسلم علی سیدنا و مولانا محمد
وعلی اٰل سیدنا محمد ن الذی اخبر بعض صحابتہ وقرابتہ بعلامۃ اویس
القرنی وشفاعتہ اللھم صل وسلم علی سیدنا ومولنا محمد وعلی ال سیدنا
محمد ن الذی اخبر السیدین انہ اشھل العینین بعید ما بین المنکبین اللھم
صل علی سیدنا ومولنا محمد وعلی اٰل سیدنا محمد ن الذی اخبر انہ
معتدل القامۃ شدید الادمۃ ذو رأفۃ ورحمۃ یشفع فی کثیر من
ھذہ الامۃ اللھم صل وسلم علی سیدنا ومولنا محمد وعلی ال سیدنا
ومولنا محمد ن الذی اخبر فی صحیح خبرہ انہ ضارب بذقنہ الی صدرہ
اللھم صل وسلم علی سیدنا ومولنا محمد وعلی ال سیدنا محمد ن الذی اخبر فی صحیح
اقوالہ انہ رام ببصرہ الی موضع سجودہ واضع یمینہ علی شمالہ اللھم صل وسلم
علی سیدنا ومولنا محمد وعلی ال سیدنا محمد ن الذی خبر وھو فی مجلسہ انہ کان
یقرء القران ویبکی علی نفسہ اللھم صل وسلم علی سیدنا ومولنا محمد وعلی ال سیدنا
محمد الذی اخبر فی خبرہ ان تحت منکبیہ لمعۃ بیضاء تسلیما کثیرا کثیرا۔

لطیفہ سیوم ۔ در معاش آنحضرت از خورش و پوشش امام حجۃ الاسلام ابو محمد الغزالی
رحمۃ اللہ علیہ در کتاب احیاء العلوم وکیمیاء سعادت میفرماید کہ امام ومقتدا اویس قرنی
است رضی اللہ عنہ کار دنیا را چنان برخویشتن تنگ گرفتہ بود کہ قومے پنداشتند کہ وے
دیوانہ است برائے سخت گرفتن او نفس خود را پس بنا کردند مر او را خانہ بر در وازہ خانہائے
خود و دو سہ سال بودے کہ کس وی را ندیدے وقت بانگ نماز بامداد بیرون شدے و بیر
از نماز خفتن باز آمدے وطعام وے خستۂ خرما بودے کہ از راہ چیدے وہر گاہ کہ میرسید

اور اخرما از زبون و بدترین نگہ میداشت اور ابرائے افطار روزہ خود پس اگر چندان خرمایافتے کہ قوت را بس کندحستہ را الصدقہ دادے اگر خرما قدر قوت نیافتے حستہ را الفروختے و خرما راخریدے و روزہ بکشادے وجامہ وے خرقہ بودے کہ از سرکیدا آنہا بر چیدے دشستے و بر یکدیگر بدوختے و بپوشیدے و کودکان چون بروے رسیدندے و براسنگہا زندے و پنداشتندے کہ وے دیوانہ است پس گفتے رضی اللہ عنہ کہ اے برادران سنگہائے خورد اندازید تاز خم نشود و خون از اندام روان نگردد تا از نماز و طہارت باز نمانم و ہمچنین بعینہا شیخ شرف الدین در مکتوبات و شیخ فرید الدین عطار در تذکرۃ الاولیاء و مولانا سید محمود و در حیوۃ الذاکرین نقل کردہ اند و امام الخافقین و غوث الثقلین و سبط الحسنین ابو محمد محی الدین عبد القادر الجیلانی قدس سرہ و تعالی روحہ در غنیۃ الطالبین فرمودہ است در باب حسن خلق کہ حضرت اویس قرنی را رضی اللہ عنہ پیوستہ طفلان سنگ زدندے و او میگفتے اگر شمارا از سنگ زدن چارہ نیست باید کہ سنگہائے خورد بزنید تا ساقہائے من خونین نگردند و از اداے نماز نمانم و خواجہ محمد پارسا در فصل الخطاب فرمودہ است کہ حسن بصری رضی اللہ عنہ گوید حضرت سلمان را دیدم گلیمی بار قعہا پوشیدہ و اویس قرنی را رضی اللہ عنہ دیدم باجامہ پشمین و رقعہا بر آن گذاشتہ و از تذکرۃ الاولیاء نیز مفہوم میشود کہ حضرت اویس قرنی رضی اللہ عنہ را گلیمی بود از پشم شتران و در شرح تعرف عربی و حیوۃ الذاکرین نقل کردہ اند از ان نقل معلوم میشود کہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ ازار و چادر داشت کہ ہر دو از صوف بودند و در حیوۃ الذاکرین سید محمود میفرماید کہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ مے چید پارچہا از مزبلہا و پوشش خود از ان مینمود پس روزے سگے کہ در مزبلہ بود بر اندا آنحضرۃ را پس فرمود مرسگ راکہ بخور آنچہ نزدیک است ترا و میخورم آنچہ نزدیک است مرا و از دور مران پس اگر بگذشتم من از صراط از تو بہترم و اگر نہ از تو بہترے نبودم و گوئم کہ او را دیوانہ مے گفتند و خویشان با او استہزا میکردند و کودکان باوے بازی مے نمودند و بر اسنگہا مے زدند و در یکے از رسائل سلوک مے آرد کہ در یمن ہیچکس نبود خوار تر و ضعیف تر و بینوا تر از اویس رضی اللہ عنہ بجدیکہ در محلے و کوچہ کہ میگذشت مردم استخفاف میکردند و سنگہا

انداختند و خاک بر سرش میکردند و روایت کرده شد که بدرستی اصمع گفت که بود اویس
رضی اللہ عنہ چون وقت شب شدے صدقہ میکرد آنچه در خانہ او شے بود از فضلہ طعام و
شراب و لباس پس میفرمود اے بار خدایا مواخذہ مکنی بمن برائے کسی کہ بمیرد گرسنہ
و برائے کسے کہ بمیرد برہنہ و روایت کردہ شدہ است نضر بن اسمعیل رحمۃ اللہ علیہ
کہ مے گفت کہ بود حضرت اویس رضی اللہ عنہ مے چید ریزہا از سرگین وانہا و مے
شست آنہا را پس صدقہ مید اد بعضے را و میخورد بعضے را و میفرمود اے بار خدایا
بدرستیکہ من ابیزار میگردم بسوئے تو از جگر گرسنہ میگویم من کہ محمود قادری شنجانی ام کہ
در انقباض حضرت اویس رضی اللہ عنہ وآنچہ در وے است از تلونے حال او و وحشت
و عزلت او از خلق وآنچہ نسبت میکنند بسوئے او جہال از جنون و اختلال و خواری و تبدل
و غیر ذلک من سائر الاحوال دلیل است و دست آویز است مر صلحا و فقرا را کہ بدین راہ
روش سلوک میکنند و باک نیست از کسانیکہ انکار میکنند برین چنین فقرا و صلحا رحمہم اللہ و
زعم مینمایند کہ این خلاف سنت است و حال آنکہ نمیدانند کہ بدرستی نسبت عظیم و دریمین
ترک دنیا و اعراض از و و اقبال بر مولی است سبحانہ و تعالی تا اینجا ترجمہ کلام حیوۃ الذاکرین
است و ہمچنین ذکر کردہ است امام یافعی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب روضۃ الریاحین در
حکایات الصالحین حکایت پنجم بعد از چہل و یکصد مولانا علی ہجوری رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
کشف المحجوب میفرماید کہ چون حضرت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ خبر اویس رضی اللہ عنہ از
اہل قرن پرسید گفتند دیوانہ است اویس نام کہ اندر آبادانیہا نیاید و با کسے صحبت نکند وآنچہ
مردمان خورند او نخورد و غم و شادی راند اند چون مردمان بخندند وے بگرید و چون بگریند وے
بخندد و در کتاب بحر السعادۃ مے آرد کہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ از غایت زہد و تقوی
از مردمان رمیدہ بود و از خلق عزلت گرفتہ و ترسے عظیم در وے غالب بود کہ در بیابانہا
بسر بردے شیخ نخشبی رحمۃ علیہ فرمود در سلک سلوک کہ چون حضرت فاروق رضی اللہ عنہ
نشان حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ از مردمان پرسید گفتند او شتربانے است
کہ شتران مردمان میچراند و بشتران میماند کہ ہیچ در آبادانے نیاید در مجالس المومنین

میگوید کہ حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ شتربانی میکرد و مزد آنرا صرف معیشت خود
و مادر مے نمود واللہ سبحانہ وتعالی اعلم واحکم زہے کرامت وبلندی مرتبت وزہے افلاس
وتنگی حالت بظاہر عند الناس احوال و اوصاف آن حضرت بدین نہایت مکروہ و زشت بود و در
باطن عند اللہ آن شان و رفعت و علو مکانت داشت کہ آنکہ تاج لولاک لما خلقت الافلاک
برسر افراخت مشتاق لقائے او بودے و بندازسینہ بے کینہ کشادے و فرمودے کہ۔

انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن وحالت نمودے ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء اللہم
ارزقنا اتباعہ سکینا۔ معتقدان سلسلہ علیہ اویسیہ را باید کہ بموافقت و متابعت آنحضرت رح
دنیا را مطلقہ ثلاثہ گردانند و راحات و لذات آنرا بگذارند و زہر قاتل انگارند و فقر و مسکینی اختیار
نمایند تا داخل زمرہ مقربان و محبان این خاندان عالی شان شوند و در سایہ عنایت و حمایت این
سلسلہ علیہ قرار یابند و صلی اللہ تعالی علی حبیبہ و خلیلہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین۔

لطیفہ چہارم در افضلیت و خیریت آنحضرت از تابعین و سائر صالحین رحمۃ اللہ علیہم اجمعین
مولانا اسماعیل بن احمد بن عبد اللہ در نور المریدین میفرماید کہ حضرت خواجہ اویس رضی اللہ
دریافت زمان حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و غائبانہ وے و مادر وے
ایمان آوردند بآن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ہمچنین است بعینہا در کتاب مجالس المومنین
اگرچہ بظاہر صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیافتہ لیکن در حجرہ نبوۃ پرورش یافتہ
و بباطن آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ملاقات کرد از کمل مشائخ طریقت و کبار اولیا
حقیقت شد کہ ایشان را بہ پیر حاجت نبود و ہمچنین در نفحات الانس و تذکرۃ الاولیا و قدسیہ
وغیرہ از کتابہا منقول است و بنا بران بزرگتر و نیکتر تمامہ تابعین شد رحمہم اللہ و در خیریت و
افضلیت آنحضرت از سائر تابعین اخبار و آثار و احادیث وارد است و در مجالس المومنین
میگوید کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حق آن حضرت رضی اللہ عنہ نفس الرحمن
و خیر التابعین فرمود و قاضی عبد الصمد رحمۃ اللہ علیہ در ملفوظ حضرت مخدوم نوح رحمۃ اللہ
علیہ میگوید خواجہ عالم علیہ الصلوۃ والسلام چون ستائندہ اویس است رضی اللہ عنہ ستائش
او در اسے ستائش ما است بلکہ او را بہ نسبت حبیب مرتبہ محبوبیت است چہ حضرت حبیب

ذو المنن بہوائے اویس سینہ مبارک بطرف یمن کشادہ انی وجدت نفس الرحمن من قبل الیمن میگفتند یعنے نسیم رحمت از جانب یمن مے یابم بیت نسیم صبحدم امروز بوئے جان آورد ؛ تریار گم شدہ من بحر نشان آورد ۔ و در مشکوۃ آوردہ است کہ گفت عمر رضی اللہ عنہ کہ شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بدرستی بہترین تابعین مردی است کہ گفتہ شود مر اورا اویس رح ومر اورا مادر است و بود بوے برص پس امر کنید و درخواہید از و استغفار کند مر شمارا روایت کرد این حدیث را مسلم ازین حدیث معلوم میگردد کہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ بہترین تابعین است و درینجا منقبتے ظاہر وفضلی عظیم است مر اورا و سید محمود رحمۃ اللہ علیہ در حیوۃ الذاکرین میفرماید کہ اینحدیث صریح است در اینکہ آنحضرت بہترین تابعین است علی الاطلاق و دلالت میکند بر اینکہ نفع لازم بزرگتر باشد از نفع متعدی و دلالت میکند بر اینکہ بدرستی علمائے باطن کہ عارف باللہ اند بزرگتر اند از علماء ظاہر کہ عارف باحکام خدائتعالی اند و مولانا علی بن سلطان محمد قاری در رسالہ معدن العدنی در تحقیق افضلیت آنحضرت رضی اللہ عنہ اخبار و احادیث نقل کردہ است این مؤلف احقر نیز آن را درینجا ترجمہ کردہ و ایراد نمودہ است و آن اینست باید دانست کہ بدرستی آمدہ است کہ از طرق بسیار کہ نزدیک بتواتر اند از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم بدرستی بہترین تابعین مردے است کہ مر اورا اویس رح میگویند روایت کردہ است این را حاکم از علی و احمد و ابن سعد از عبد الرحمن و ابو علی از مردے از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین و روایت کردہ است این حدیث را مسلم از عمر رض بزیادہ این کلام کہ بود مر اورا والدہ کہ اویس رضی اللہ عنہ بآن بر مینمود اگر قسم میکرد بر خدا ہر آئنہ راست گومیداشت او را خدائتعالی و بود بوے سپیدی پس درخواہید از وکہ طلب آمرزش کند از خدائتعالی برائے شما و در روایتے از مسلم باین لفظ آمدہ است کہ بدرستی بیابد شمارا مردے کہ گفتہ شود مر اورا اویس رح نگذارد در یمن غیر از مادر بدرستی باشد با و سپیدی پس دعا خواہد از خدائے تعالی پس دور گرداند خدائے تعالی سپیدی از و مگر اینکہ بگذارد قدر درہم پس کسیکہ ملاقات کند او را از شما پس امر کنید او را کہ آمرزش خواہد برائے شما در روایت کردہ است ابن سعد رحمۃ اللہ علیہ از مردی کہ پیغمبر گفت کہ دوست من

از این امت اویس رح قرنی است و روایت کردہ است ابن عدی از ابن عباس رضی اللہ
عنہ کہ گفت پیغمبر صلے اللہ علیہ الہ وسلم کہ باشد در امت من مردے کہ گفتہ شود مر او را اویس رح
بن عبداللہ قرنی و بدرستی شفاعت او در امت من مانند ربیعہ و مضر باشد و روایت کردہ
است احمد و زاہد و ابو نعیم در حلیہ از محارب پسر دثار و از سالم بن ابی الجعد بدرستیکہ از امت
من کسانند کہ نمیتوانند انیکہ در آیند مسجد خود را یا جائے نماز خود را از سبب برہنگی باز دارد
ایشان را ایمان ایشان ازین کہ سوال کنند مردمان را و از ایشان است اویس رضی اللہ عنہ
قرنی و ہرم بن حبان رحمتہ اللہ علیہ روایت کردہ است از ابو یعلی رح از عمر رضی اللہ عنہ کہ گفت
پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بدرستیکہ باشد در تابعین مردی از قرن کہ گفتہ شود مر او را اویس
بن عامر کہ بر آید او را سپیدی پس در خواہد خدا تعالی را انیکہ دور کند سپیدی را از وے پس گوید
یار خدایا بگذار در تن من پارہ از آن تا یاد کنم نعمت ترا کہ بر من است پس بگذارد خدا تعالی چیزیکہ
یاد کند بآن نعمت او را پس کسیکہ بیابد او را از شما و میتواند کہ آمرزش خواہد برائے خود پس
باید کہ آمرزش خواہد از و برائے خود و روایت کردہ است ابن شیبہ از عائشہ رضی اللہ
عنہا بسر انجام است کہ بیاید بر شما مردے کہ گفتہ شود مر او را اویس کہ باشد باو سپیدی پس
بخواہد خدا تعالی را پس بردارد خدائے تعالی آن سپیدی را پس کسیکہ بیابد او را از شما پس امر
کنید او را پس آمرزش خواہد برائے شما روایت کرد خطیب ابن عساکر از عمر پسر خطاب رضی
اللہ عنہما بدرستیکہ گفت پیغمبر علیہ السلام کہ اے عمر باشد در امت من مردے کہ گفتہ شود مر
او را اویس قرنی رضی اللہ برسد او را ابلائے تن پس دعا کند خدائے تعالی را پس بردارد خدا
تعالی آن بلا را مگر بماند پارہ در پہلوئے او وقتیکہ بیند او را یاد کند خدائے تعالی را پس وقتیکہ بیابی
او را پس بخوان او را از من سلام و امر کن او را تا دعا کند مر ترا زیرا کہ بدرستیکہ او کریم است
نزد پروردگار خود و یار و نیکوئی کنندہ است بوالدین خود کہ سوگند خورد بر خدا تعالی ہر آئنہ
راستگو گرداند خدا تعالی او را شفاعت کنہ مانند ربیعہ و مضر و روایت کردہ ابن سعد و احمد
و مسلم و عقیل و حاکم کہ در مستدرک خود از عمر رضی اللہ عنہ بیاید بر شما اویس بن عامر با امداد اہل
یمن از مراد پس از قرن باشد باو برص پس بہ شود از و مگر بماند قدر درہم و باشد مر او را مادرے

که آن بوی بر خوردار بود اگر قسم خورد بخدائتعالے ہر آئنہ راست گرداند خدائے تعالی او را پس
اگر توانی اینکه آمرزش خواہی از و برائے خود پس ور روایت کرد ابن شیبہ از مصنف خود
و حاکم در مستدرک خود و بیہقی ابن عساکر از حسن مرسلاً و لفظ او این است که در آید بہشت را
بشفاعت مردی از امت من زیادہ از ربیعه و مضر و گفت آن اویس قرنی است رضی اللہ
عنه ور روایت طبرانی از ابی امامه مرفوعاً در آید بہشت را بشفاعت مردے از امت من بسیار
تر از عدد ربیعه و مضر و شفاعت میکند در اہل بیت خود و بشفاعت میکند بر اندازہ عمل خود ور روایت
کرد ابو نعیم از ابی امامه باین لفظ که بر آید از دوزخ بشفاعت مردی از امت من بسیار تر از
ربیعه و مضر پس این ہمہ احادیث و اخبار دلالت میکند صریح بر اینکه بدرستیکه اویس رضی اللہ
عنه بزرگتر تابعین است باعتبار بسیاری ثواب چنانچه اشارہ میکند بدین لفظ خیر التابعین پس
منافاة ندارد و آنکه بعضے مشایخ رحمہم اللہ فرمودہ اند که بزرگ ترین تابعین سعید بن المسیب
رضی اللہ عنه از اہل مدینه است و حسن رحمۃ اللہ علیه از اہل بصرہ است و مکحول رحمۃ اللہ
علیه از اہل شام است و علقمه رحمۃ اللہ علیه از اہل کوفه است زیرا که بدرستیکه این محمول است
بر اینکه ایشان بزرگترین و بسیار تر تابعین اند از روئے علم و اللہ اعلم تا اینجا ترجمه عبارت معدنی
العدنی است و شیخ عبد الحق رحمۃ اللہ علیه در شرح مشکوٰۃ میفرماید که از امام احمد حنبل رضی اللہ
عنه منقول است که افضل تابعین سعید بن المسیب است و این باعتبار معرفت علوم و احکام
شرائع است و این منافات ندارد خیریت و افضلیت اویس رضی اللہ عنه که باعتبار کثرت ثواب عند
اللہ باشد و در قاموس گفته که اویس بن عامر رضی اللہ عنه از سادات تابعین است و شاید
که لفظ حدیث نیز محمول است بر آن انتہے تا اینجا بیان اخبار و احادیث بود که دلالت میکند بر
افضلیت و خیریت اویس رضی اللہ عنه و آنچه در ہمینے فرمودہ و اقوال علماء و مشائخ عظام
است رحمہم اللہ تعالی اکنون نقل کردہ میشود در کتاب امتناع السماع مے آرد که سعید
بن المسیب افضل تابعین است بعد اویس رضی اللہ عنه نزدیک کسیکه ثابت میکند وجود
اویس را رضی اللہ عنه و شیخ عبد الحق رحمۃ اللہ علیه در حاشیه منہیه که بر تعرف فی معرفت
الفقه و التصوف نوشته است میگوید که گاہے گفته میشود ابن مسیب را خیر التابعین چنانچه گفته میشود

اویس رضی اللہ عنہ را از سادات تابعین و مولینا سید محمود بن علی شیخانی در زبدۃ الذاکرین میفرماید
کہ از سادات تابعین و افضل تابعین اویس قرنی است رضی اللہ عنہ شیخ نخشبی علیہ
الرحمۃ آنحضرت را در سلک سلوک قبلہ تابعین و قدوۃ اربعین و آفتاب نہان و نفس رحمان
فرمودہ است و در کتاب مجالس المومنین میگوید کہ آنحضرت سہیل یمن و آفتاب قرن بود
و غوث المتاخرین سید محمود نوربخش نور اللہ مرقدہ آنحضرت را رضی اللہ عنہ سید التابعین
فرمودہ در کتاب تاریخ گزیدہ میگوید کہ شیخ اویس قرنی رضی اللہ عنہ از کبار تابعین است
و در ہدایۃ الاعمی در باب نہم میگوید کہ خیر التابعین حضرت امام اعظم و حضرت اویس قرنی
است رضی اللہ عنہ واللہ اعلم سید السادات منبع البرکات حضرت علیسے بلوٹی قدس سرہ در کتاب
خویش مسمے الصحیفۃ الذہب کہ در مناقب اولاد اہل بیت آنحضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم تصنیف کردہ است کہ در تمہید ابوشکور سلمی و در دستور الحقائق آوردہ است کہ
فاضلترین و بہترین تمامہ خلق و مخلوقات از علویات و سفلیات محمد است صلی اللہ علیہ وآلہ و
سلم و پس ازو بہتر آدم صفی اللہ است علیہ السلام و پس تمامہ پیغمبران علیہم السلام بعدہ
خلفاء رہنما چہار یار اند بر ترتیب خلافت بعدہ بہترین اولاد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بی بی
فاطمہ زہرا است رضی اللہ عنہا بعدہ شش یاران دیگر کہ ایشان را از عشرہ مبشرہ گویند و
آن طلحہ و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیدہ بن الجراح است بعدہ چہل
کہ در جنگ حدیبیہ از جانب حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بدرجہ شہادت رسیدہ و بعدہ
سائر یاران آنحضرت کہ بشرف مصاحبت و بطریق موافقت مشرف شدہ اند پستر ازایشان
تابعین اند کہ پیروی پیغمبر و یاران وی کردہ اند و خواجہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ از بہترین
تابعان بودہ و بعدہ نیکوترین مردم امام اعظم ابوحنیفہ است رحمۃ اللہ علیہ بعدہ علماء کہ بر
علم عمل میکنند بعدہ بزرگترین مردم آنست کہ باوجود اسلام و ایمان و اعمال صالحہ در فائدہ
مردمان میکوشد کہ خیر الناس من ینفع الناس حدیث صحیح است پس کسیکہ بر خلاف این
مراتب و ترتیب اعتقاد کند وے تحقیق راہ راست گم کردہ است انتہے الکلام پس بحکم این
اخبار نبوی و اقوال مشائخ ثابت و درست گشت افضلیت و خیریت حضرت خواجہ

اویس رح بر سائر تابعین بلا شبہ علی الاطلاق و مقرر شد کہ بعد الانبیاء والصحابہ افضم الخلائق درین است در زمان خویش و بعد از زمان خویش آنحضرت اویس باشد رضی اللہ عنہ و درجہ و مرتبہ ہیچکس از سلف و خلف متقدمین و متاخرین مشائخ و اولیاء کمل و کبار بمقامات و درجات وے نمیرسد و اینست موجب فتوی شرع و موافق و عقاید فقہا و مختار علماء رحمۃ اللہ علیہم اجمعین شیخ عبد اللہ سطری در کتاب نور احمدی در مناقب سلطان احمدی کبیر قدس سرہ مینویسد کہ گفتہ است بعضے از کبار عارفین و محققین کہ بدرستے سلطان سید احمد کبیر الحسنی الرفاعی بلندتر از مرتبہ شیخ اویس قرنی است رضی اللہ عنہ و از مرتبہ کسیکہ بود در عصر او از اولیاء در تمامی مقامات محبوبیت و محبت و معرفت سوائے اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و شیخ اویس قرنی بزرگ است از سلطان سید احمد در بعضے جزئیات مجاہدات و مشقات در اعمال ظاہرہ چنانچہ خلوۃ از خلق و بودن او در بیابان تمام عمر و خوردن او برگہائے و میوہائے و آرزوے ملاقات او با صحابہ رضی اللہ عنہم بجہت تبرک شش ساعت یا چہار ساعت پس انتہی این سخن شیخ رحمۃ اللہ علیہ کہ مرتبہ سید احمد قدس سرہ بزرگتر است از مرتبہ شیخ قرنی رضی اللہ عنہ مخالف دلالت اخبار و اقوال مشائخ و مبائن مسئلہ عقائد است واللہ اعلم درینجا میتوان گفت کہ شیخ رحمۃ اللہ علیہ چون مرید و معتقدان سلطان سیدی احمد قدس سرہ بود این سخن بطرز مریدانہ گفتہ است ہرچہ مرید از مناقب و مقامات شیخ خود بیان کند اگرچہ از حد حکم شرع در گذرد معاف و معذور است واللہ اعلم بحقیقۃ الحال والمآل و نیز گاہی باشد کہ مرید را بجہت ثبات قدم وی در ارادہ مرتبہ پیر و شیخ وی را بلند تر مشاہدہ کنانند و در عالم غیب مے نمایند از مراتب سائر شیوخ رحمہم اللہ تعالی پس شاید کہ عبد اللہ سطری را قدس سرہ ہمچنیں واقعہ افتادہ باشد و تائید این سخن است آنکہ عارف بانی مولانا جامی قدس سرہ السامی نفحات آوردہ است کہ روزے یکے از مریدان سلطان بایزید شیخ رکن علاء الدولہ را قدس سرہما گفت چون است کہ تو بخاندان شیخ مجد الدین ارادت آوردے و سلوک جز بمتابعت بایزید کردے او در جواب گفت کہ من یکنوبت وضو ساختم در اثنائے آن دیدم کہ دیوار قبلہ بشگافت و از ان سو فضائے پیدا شد و آسمان و ستارہ و مشتری مینمود و پدیدم

کہ این چیست بحیٔ گفت کہ نور سلطان بایزید است قدس سرہ ساعتے شد کہ آسمان دیگر دیدم
تمامی نورانی ہمچو خورشید گفتم این چیست بحیٔ گفت کہ این نور مجد الدین بغدادی است قدس
سرہ آن درویش تعجب کرد پس شیخ رکن الدین گفت این سخن نہ بآن میگویم کہ در مراتب
ایشان بیانے میکنم و یا ترجیحی مے نہم شیخ مجد الدین را با سلطان بایزید قدس سرہما اما ہر کس
را حق سبحانہ و تعالی حوالہ کردہ است بمشربے چون او توجہ بآن مشرب کرد و متابع آن طریق
شد حق سبحانہ و تعالی جہتہ ثبات قدم او را در آن طریق شیخ او را اعلی مراتب بر وجلوہ کند و اگرنہ
علی التحقیق مراتب در قیامت پیدا شود و نشان علو مرتبہ درین عالم جز بمتابعت حبیب خود
مطلق صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست ہر کس کہ متابع تر مرتبہ وے اعلی تر واللہ اعلم میگویم منکہ
مؤلف این سطور پر قصورم کہ در ہمہ اوقات و در جمیع ساعات فخر و مباہات من آن است
کہ الحمد للہ والمنہ لہ حمداً کثیراً کثیراً کہ مرید کمترین و معتقد کہترین اینجاندان عالی شانم و
اسیر حلقہ این سلسلہ علیہ را نہ سگانم قبلہ صدق طاق و یقین او ست و سجدہ نیاز دل وجان
بد وست سرست خنک طالبانیکہ خاک وے اندبا گرد گشتہ ذات پاک وے اند اللہم
افض علینا برکاتہ واوصل الینا فتوحاتہ بکرمک وفضلک یا ارحم الراحمین۔

لطیفہ پنجم در تحقیق صحابہ بودن آنحضرت رح مشہور و مختار مشائخ و علماء رحمہم اللہ آن است
واخبار و احادیث کثیرہ برین ناطق کہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ از تابعین است نہ از
اصحاب رضی اللہ عنہم زیرا کہ بظاہر ملاقات و شرف مصاحبت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم نرسیدہ اما بعضے روایات از بعضے علماء رحمہم اللہ منقول است کہ دریافت شرف
صحبت نبویہ کردہ است چنانچہ مولینا محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری ثم المدنی داراً
و قراراً کہ از کبار علماء و مشائخ روزگار خود بود و در کتاب حیوۃ میفرماید کہ گفت سیدی عبد الوہاب
شعرانی رحمۃ اللہ علیہ بدرستیکہ روایت کردہ شدہ است کہ بتحقیق جمع شدہ است آن
حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مراراً یعنے بسیار بار
و حاضر شدہ است با آنحضرۃ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جنگ احد و گفتہ است حضرت اویس
رضی اللہ عنہ کہ سوگند است بخدا تعالی کہ شکستہ نشدہ است چہار دندان مبارک پیشین

آنحضرت صلی اللہ علیہ الہ وسلم تا کہ شکستم من چہار دندان پیشین خود و شکستہ نشد روی مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا کہ شکستہ روئے من و دو تا شدہ پشت مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم تا کہ دو تا شد پشت من ہمچنین دیدم این کلام در بعضے مؤلفات علمائے رحمہم اللہ تعالی انتھے وہمچنین است بعینہا این روایت در کتاب لوامع الانوار فی طبقات الاخیار واللہ اعلم ونیز سید محمود رحمتہ اللہ علیہ در حیوۃ الذاکرین میگوید کہ گفتہ است بعضے از علماء کہ صحیح است نزدیک محدثین رحمہم اللہ اینکہ بدرستے صحابی کسی است کہ جمع شدہ باشد بہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حالیکہ مومن باشد وحالانکہ ندیدہ باشد آن حضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ واحنف بن قیس وکعب احبار رضی اللہ عنہما تابعی محض اند واللہ اعلم انتھے میگوید فقیر حقیر مؤلف این سطور کہ دریجا مے توان گفت کہ جائز است کہ حضرت اویس قرنی رضی اللہ عنہ صحابی باشند واجتماع وصحبت وی بحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افتادہ باشد لیکن روایت اجتماع وصحبت نرسیدہ باشد بکسانیکہ قائل اند بعدم صحابیت رضی اللہ عنہ واین روایت از علم آنہا مستور ومخفی ماندہ باشد وبرین روایت ایشان را اطلاع نیفتادہ باشد کہ علم خدائے تعالی را نہایت نیست ونتواند کہ کسے احاطہ تمام علم کند ویا کسی کہ دعوئے احاطہ تمام علم نماید ولا یحیطون بشیئ من علمہ الا بما شاء یعنی فرا نرسند آفریدگان بچیزے از معلومات او مگر بر آنچہ او خواہد کہ بدان محیط شوند ونیز خدائے تعالی میفرماید وفوق کل ذی علم علیم یعنے بر ہر خداوند دانشے دانائے است کہ درجہ او بلند است وشیخ عبد الحق رحمتہ اللہ علیہ در رسالہ از رسائل ومکاتیب میفرماید کہ اگر چیزے نزد کسے ثابت نشود ازین لازم نیاید کہ نزد دیگرے ہم ثابت نشود عجب نیست کہ حق تعالی چنانچہ آنحضرت را رضی اللہ عنہ از چشم خلق مستور داشت علم ملاقات واجتماع او را بحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ والہ وسلم نیز مخفی وپوشیدہ داشتہ باشد چنانچہ در حدیث قدسی فرمودہ اولیاء تحت قبائی لا یعرفہم غیری۔ یعنے دوستان من زیر قبا ہائے عزت من اند نمے شناسد ایشان را کسی سوائے من اللہم ارزقنا شفاعتہم۔

لطیفه ششم در سبب جدا ماندن حضرت خواجه اویس رضی الله عنه از حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم عامهٔ علماء و مشائخ رحمهم الله در کتب مصنفات خویش چنین
فرموده اند که حضرت خواجه اویس رضی الله عنه بواسطهٔ اشتغال خدمت و رعایت خاطر مادر خویش
و بحکم امر شریعت غرّا و از خوف بیفرمانی مادر از ملاقات و صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم ممنوع و جدا ماند چنین است در حیوة الذاکرین و لوامع الانوار و طبقات الاخیار و بحر
الرموز و غیر ذلک و مولانا اسمعیل رحمة الله علیه در نور المریدین که شرح تعرف است میگوید
که حضرت خواجه اویس رضی الله عنه را سیر و برگ آن نبود که مادر خود را نزد پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله وسلم آورده و همی نتوانست که مادر را بگذارد بسبب رعایت حق مادر حق تعالی
او را از هجرت معذور داشت و مولانا سلطان الروم قدس سره در مثنوی میفرماید که والده حضرت
اویس رضی الله ولیه بود از رفتن بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم منع مینمود
میفرمود که خدمت من ترا بهتر است پس آنحضرت رضی الله عنه بجهت رعایت خاطر او حدا
را نگذاشت و بحضور آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم مشرف نشد شیخ یحیی شرف الدین منیری
قدس سره در مکتوبات میفرماید ای برادر علم نیت بغایت دقیق و لطیف است هر کسے
بدان راه نتواند و هرچه صاحبدلے کند بر اندازهٔ نیت خود کند که نیت هر کسے بر اندازهٔ ایمان است
مقلد را بر اندازهٔ ایمان تقلیدے و مستدلی را بر اندازهٔ ایمان استدلال و عارف را بر اندازهٔ
ایمان مشاهده عجب کاری صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه زن و فرزند در مکه گذارد و هجرت
با مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم کند و خواجه اویس رضی الله عنه مادر نگذارد و چون نظر بر
نیت ایشان کنی هر دو بزرگان برابر بود در سلف بعضے بوده اند که ترک طاعت کرده اند
چون ایشان را در آن نیت نبود ابن سیرین نماز جنازهٔ حسن بصری رضی الله عنه نکرد
گفت مرا نیت نیست اینجا بزرگان میگویند باشد که ناگذاردن ایشان از گذاردن دیگران
بهتر بود در ثواب چه دانی که مردان چرا نماز کنند و چه دانی که چه کنند و چه دانی که چرا
حج روند و چه دانی که منبر اهل رسم دعا و قد اینجا سرگردانند الا بد رسم دعا و قد دیگر است
در راه انبیاء و اولیاء دیگر صلوات الله علیهم اجمعین تا اینجا عبارت مکتوبات است پس جائز

است که حضرت اویس رضی اللہ عنہ در ترک صحبت حضرت پیغمبر صلی اللہ نیت نداشته
باشند و اللہ سبحانه اعلم و مولانا علی ابن سلطان قاری در معدنی العدنی سفر باید که بدرستی
گمان من آن است که قطب ابدال در زمان آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم حضرت خواجه
اویس بود رضی اللہ عنه بنابر آن که مستور الحال بود و گفته است امام یافعی رحمته اللہ
علیه که تحقیق پوشیده کرده است احوال قطب و آنکه غوث است از عوام و خواص از برای
غیرت که از خدائے تعالی بر او دست و تاکید سکنند آنرا آنچه در حدیث واقع است اولیائی
تحت قبائی لا یعرفهم غیری۔ انتهی و از کلام هدایة الاعمی نیز معلوم میشود که قطب در زمان حضرت
صلی اللہ علیه و آله وسلم حضرت اویس رضی اللہ عنه بود چنانچه در ما بعد عنقریب مذکور
خواهد شد و مولانا علی همزه بن علی ملک بن حسن الطوسی المنسوب الی احمد بن محمد الرحمی
الهاشمی المروزی المولد و الاسترابی المجید تعرف با وزے رحمهم اللہ در جواهر الاسرار
سفر باید که در خبر است که میان قطبین ملاقات نیست چنانکه میان شیخ رکن الدین علاو الدوله
و خواجه عماد سمنانی میان حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه و آله وسلم و عصام قرنی عم اویس
قرنی بود رضی اللہ عنهما ملاقات نشد۔ انتهی پس بنا بر قول مولانا علی همزه رحمته اللہ که
در میان قطبین ملاقات نباشد صحیح درست باشد بدین سبب میان حضرت رسالت پناه صلعم و میان حضرت خواجه اویس قرنی ہم واللہ اعلم
واللہ اعلم و مولانا علی هجویری رحمہ در کتاب کشف المحجوب باید چنین لطیفه مجالس المومنین تذکرة الاولیا منقول است که
حضرت اویس رضی اللہ عنه ممنوع گشت از دیدار پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم بدو چیز یکے
غلبه حال دوم دیگر حق والده که تفقد احوال او تعظیم شریعت رسول صلی اللہ علیه و آله وسلم
ملک متعالی است و در تذکرة الاولیا این لفظ زیاده کرده است که مادر او نابینا شده
و دست و پاسست شده بود و شیخ ابو بکر بن اسحاق محمد بن ابراهیم بن یعقوب البخاری
الکلابادی رحمته اللہ علیه در کتاب التعرف لمذهب التصوف سفر باید که سکر را قوتی آن باشد
که غائب گردد از اوصاف خود تا خلق و برا نظر دیوانگی و بهیمگی شد و دیوانه شمارند از
برائے آنکه زائل گشته باشد از وے تمیز کردن در موافقت تن خود و طلب کردن حظوظ
خود بی خلق را با وے صحبت باشد و نه وے با خلق آرام ماند زیرا که عقل خود را زائل بحق

مشغول کردہ است و ویرا فراغت صحبت خلق ونفس نماندہ است تاچونحال چنین گردد خلق بسبب آنکہ از وے موافقت خود نہ بنید و ویرا از خود متفرق بینند گویند کہ وے دیوانہ بیہوش است ودر امت چنین بسیار بودہ اند چون ہلال بندہ مغیرہ بن شعبہ واویس قرنی رضی اللہ عنہ پس از کلام کشف المحجوب و از کلام تعرف و از مجالس المومنین معلوم شد کہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ مغلوب الحال و فانی الصفۃ بود وہرچہ از فانی ومغلوب الحال درحالہ شطح وسکر از اقوال و افعال صادر گردد کہ بظاہر منکر و شنیع نماید ومخالف احکام شرع وعرف باشد آنہمہ عفو ومعاف است وآنکس درچنین امر معذور و نا ماخوذ است منکرات و شطحیات کہ از بعضے کبراء وکمل اولیاے بلکہ از رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم واقع شدہ ہمہ ازین مقام است چنانچہ در تعرف مے آرد کہ حضرت عبد اللہ ابن عمر رضی اللہ عنہما در طواف بود چون در طواف مردے بر وے سلام گفت حضرت عبد اللہ رضی اللہ عنہ جواب سلام بازنداد پس آن مرد پیش حضرت عمر رضی اللہ عنہ از وے گلہ کرد کہ بر عبد اللہ در طواف سلام کردم مرا جواب نداد آنحضرت عمر رضی اللہ عنہ اینواقعہ را از عبد اللہ پرسید عبد اللہ جواب گفت کہ درین مقام باخداے تعالی کلام میکردم ومغلوب و بیدار وے گشتہ بودم از سلام این کس خبر نداشتم ہرآئنہ درین کار معذورم ونیز در شرح تعرف است کہ بزرگے بود کہ او حامد دستان نام بود چنان مغلوب گشتہ بود کہ ترک نماز کردے چون در مقام نماز استادے واللہ اکبر گفتے بیہوش گشتے و بیفتادے عمرے برین گذشت وہم درین حال از دنیا رفت میگوید مولف احقر کہ درین وقت وزمان کہ آخر زمان است بزرگے است عبد الخالق نام قدس سرہ در زمین ہانسی میماند کہ حالت سکر و فنا بمرتبہ بر وے غالب است نمیتواند کہ نماز ادا کند چون در صف بایستد ولفظ اللہ اکبر از امام بشنود در سکر بیہوش گردد واستادہ بماند وشروع وسجود وقعود وغیرہ از افعال نماز نتواند کہ ادا کند وچون امام وجماعت از نماز فارغ شوند سرایندگان خارج از مسجد بنشینند وسرود گویند چون آن بزرگ را آواز سرود گوش افتد بعد ساعتے از سکر وبیہوشی در افاقت وصحو آید وخبردار گردد در بعضے نماز ہا ہمچنان بیخبر و در سکر افتادہ ماند وسواے نماز ہم اگر لفظ اللہ اکبر

دیا آیتے از قرآن مجید بشنود بمجرد شنیدن مدہوش گردد باز چون سرود کنند خبردار شود تمام عمر او بدینطور میگذرد و این فقیر حقیر در صحبت آن بزرگ نشستہ و بزیارت وی مشرف گشتہ ام و تمام قصہ چنانچہ آفتاب روحانیت آنحضرت اویس رضی اللہ عنہ بر وجود آن بزرگ از راہ باطن تافتہ وارشاد و تلقین یافتہ و انوار فیض و کرامت حاصل ساختہ بالمواجہہ از زبان مبارک الیشان شنیدہ شد اوصاف و مناقب او زیادہ بود بر یقدر را کتفا نمودتا این مختصر دراز نگردد و در شرع تعرف میگوید کہ مقام انبیا علیہم السلام بالاتراز مقام ہمہ است پس چون است کہ ہیچ پیغمبر مغلوب نگشت و تبعیت الیشان ساقط نگشت دیگر یرا چرا روا باشد جواب آنست کہ این مقام معذور است و معذور داشتن در تقصیر بود و انبیا علیہم السلام از تقصیر پیشرہ اند و دیگر انبیا سفیران اند درمیان خلق و حق شریعت بدیشان قایم گردد و دیگران را راست کنند چون خود کثر گردند دیگران را چون راست کنند انتہی باز آیم بسر مقصود و مختار و صحیح ترین اقوال در سبب جدا ماندن حضرت اویس رضی اللہ عنہ ملاقات نمودن بحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہمین غلبہ احوال و غیبت و فنا و محویت است کہ در ذات آن حضرت اویس رضی اللہ عنہ بود نشاید و نسزد کسی را کہ طعن کند و نسبت عیب و نقصت نماید بذات شریف آن حضرت رضی اللہ عنہ کہ از صحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تکلف نمود حاشا و کلا در سال پنجاہ و ہشتم از مایتہ دوم و از الف دوم کہ این فقیر مولف این لطایف بلاہور صانہا اللہ عن الشر و رسیر فت برای کہ مکان و مسکن بندگی عبد الخالق قدس سرہ مذکور بود عبور نمود تا السعادۃ زیارت مستعد گشتن و از انوار دیدار و از فوائد گفتار منور و مستفید شد این لطایف تالیف خود را بخدمت الیشان عرضہ داد چون بواسطہ عارضہ لبصارت چشم ظاہر کہ نقصان یافتہ بود از خواندن معذور بودند فقیر را فرمودند کہ چیزے ازین لطایف بر خوان شروع کردم چون بدینمقام رسیدم کہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ بواسطہ اشتغال بخدمت مادر از ملاقات ظاہر حضرت رسالت پناہ ممنوع ماند فرمودند کہ خاموش باش و بشنو کہ مراد از مادر مادر واقعی کہ از بنی آدم باشد نیست و کسانیکہ اینچنین فہمیدہ اند غلط کردہ باید دانست کہ اینجا نکتہ الیست پوشیدہ کہ ظاہر

بینا ن ازان محروم ماندند واضح آنچنان است که چون پادشاه ازلی وسلطان لم یزلی
عز شانه بحکم کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق خواست که از نور وحدت ظهور
کثرت کند و عالم از کتم عدم بصحرای وجود آورد در آن وقت دریاے وحدة وبحر نور مطلق
بجنبش در آمد وجوشش نمود ازان جنبش وجوشش اول بار نور محمدے صلی الله علیه و
آله وسلم مانند حباب بر آن دریا بر آمد چنانچه پیغمبر ما فرمود اول ما خلق الله نوری واین نور را ام
الانوار نامیدند وام بزبان فارسی مادر را گویند چنانچه تولد وخروج فرزندان از مادر باشد
همچنین ظهور ووجود سائر انوار مخلوقات وموجودات ازآن نور محمدے صلی الله علیه وآله و
سلم شد چنانچه فرمودند انا من نور الله والمؤمن من نوری واین نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم
از ازل تا ابد مانند حباب بدریا اتصال ومعیت نور ذات مطلق است اصلا جدائی وفرق
نیست مانند حباب گاهی غیب ذات هویت گردد وگاهی بالا جلوه نماید پس سالک راه
حق چون بعد تصفیه وتزکیه که اسم ذات خود را مشغول کند وتکرار مواظبت ومداومت
نماید واین شغل بحد کمال رساند پس نور اسم ذات در تمامی بدن وجمیع اعضا وجوارح ذاکر
سیر کند واز سر تا پاے مو بمو سریان وسرایت نماید درین هنگام از سلطنت وعظمت اسم
از سائر اوصاف بشریه وکدورات طبیعه متلاشی ومحو شود واشعه لمعات نور ذات پاک مطلق
اشتغال گیرد وسالک همین نور گردد واین نور بمقر ومرجع خود که نور محمدے عروج کند و
بنور حقیقی اتصال یابد ومحو ومستغرق گردد اینجا فصل وفرق نخواهد شد جدائی وطاقت نیارد
مگر کسے را که برای ارشاد وتکمیل باز فرستد گویا قطره بود بدریا پیوست وذره بود در آفتاب
گم گشت پس درینجا سر قول باریتعالی ظاهر گردد که کل شئ هالک الا وجهه ومعنای آیة کریمه کل
من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام آشکارا شود پس بدین تفصیل ظاهر گردد
معنے قولی که اویس رضی الله بواسطه اشتغال خدمت مادر از ملاقات ممنوع ماند یعنی که مراد از
مادر همون مادر ام الانوار محمدے است صلی الله علیه وآله وسلم یعنے حضرة اویس رضی الله عنه
مشغول بنور محمدی بود صلی الله علیه وآله وسلم یعنے محو ومستغرق آن نور بود یعنی طاقت دوری
ومهجوری نداشت فافهم فانه لطیفه شریفه وبعد ازانکه این لطیفه از زبان مبارک بندگی

عبدالخالق قدس سرہ مسمو ع شد کتاب تمہیدات کہ تصنیف ست الست یزدانی عین القضاۃ ہمدانی بدست افتاد ہنگام مطالعہ بعضے عبارات آن کتاب از کلمات قدسیہ آن عین القضاۃ بنظر آمد کہ مراد از مادر ام الانوار است مگر فرق ہمین است کہ از تقریر بزرگی حضرت عبدالخالق قدس سرہ مراد از ام الانوار نور محمد است صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم واز کلمات قدسیہ عین القضاۃ مراد از ام الانوار نور ذات مطلق حق است سبحانہ وتعالی شانہ و فی الحقیقۃ ہیچ فرقے نیست از ناطق صادق بشنو من یطع الرسول فقد اطاع اللہ و ما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی وانا احمد بلا میم بیت ز احمد تا احد یک میم فرق است ؛ ہمہ عالم میان میم غرق است عین القضاۃ تمہید ثانی از تمہیدات میفرماید کہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ محمد مصطفے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را بحقیقت ید وقصد صورۃ نمود زیرا کہ مقصود از دیدن صورت واقعی معنے است چون معنی حاصل آید صورت حجاب آید عالمان نارسیدہ روزگار عذر مادر پیش مے نہند نمیدانند کہ مادر نبودہ ام اصلی بود و عندہ ام الکتاب مادر اصلی نگذاشت کہ آمدے کہ مادر اصلی را سید یہ صورۃ فرزند او کہ محمد صلی اللہ علیہ باشد ہم تبع او باشد مگر آن نشنیدہ کہ مجنون را گفتند لیلے آمد گفت من خود لیلی ام وسر بگریبان خود فرو برد یعنے لیلی با من است و من لیلی اویس رضی اللہ عنہ استغراق ام اصلی بود غیر در وجودش نماندہ بود بلکہ خود را در ہمہ و با ہمہ بلکہ ہمہ میافت اویس رضی اللہ عنہ محرم قلب بزرگ بود مع لقایہ الان کما کان بیت تن ز جان و جان ز تن مستور نیست ؛ لیک کس را دید نی دستور نیست ؛ و ہم در تمہید میفرماید در واقعہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن ؛ از مکاشفات ذات اقدس من رانی فقد رای الحق شدہ بود مکاتب صورت ظاہر سے حضرت علیہ السلام نماندہ بود فی نفسہ معانی من اراد ان ینظر الی میت یمشے علی وجہ الارض فلینظر الی ابن ابی قحافۃ بحضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ رو یافتہ و مظہر اتم و مظہر العجائب محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در قالب اویس رضی اللہ عنہ مشاہد و معائن بود جملہ حرکات یگانگی حضرت صلعم در قالب شریف وے بودہ و لہذا حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم جبہ معراج خویش بآن درویش شریف از رانے فرمود

تا دستگاہ شفاعت بدامن پاک اویس رضی اللہ عنہ بستہ آید و سنت طریق موحدان بطریق
معنوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معیار گردیدہ شب و روز در جامہ اویس رضی اللہ عنہ خالق
اویس موجود بود ازین سبب بعضے اعجاز مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جامہ اویس
نیز لاجرم اویس رضی اللہ عنہ بظاہر در مدینہ مبارک داخل مدخول نگردید تو چہ دانی وچہ
گردیدہ من عرف اللہ کل لسانہ در کار باید داشت ازبس کہ در مطالعہ ام الکتاب یا لمکتوب
مے پرداخت تفرقہ نداشت عالمان نارسیدہ عذر مادرش مے آرند نمیدانند کہ اویس رضی اللہ
عنہ ام اصلی داشت اللہم صلی علی محمد الامی انا من نور اللہ وکل شیئ من نوری وفی انفسکم
افلا تبصرون معائنہ داشت چون تجلی ذات مطلق آتشے از تبوتہ مبارک بتافت رخت ہستی
اویس رضی اللہ عنہ تمام بسوخت وہم در تمہید دہم میفرماید کہ انبیاء علیہم السلام برسالت
و فائدہ غیر مشغول شدند اویس را رضی اللہ عنہ گفتند با ما موافقت کن و ما را باش مجرد شاید
کہ عشق اویس رضی اللہ عنہ با صورت پنہان گوید در عشق ملامتے و رسوائی بہ کافر شدن و گبر
و ترسائی بیش ہمہ عاقلان برعنایہ نہ درسہ ما سودا و سودائی تا اینجا کلام تمہیدات بوالعجب
حالتے است و بس حیرتے کہ یار در کنار خفتہ و محبوب در حضور در پردہ نہفتہ و از بیرون صد
ندائے شورش فراق مید ہند و ہزار نالہائے سوزش اشتیاق مینمایند گاہی سخن از سر شوق
میگویند واشوقاہ الی لقائہ اخوانے و وقتے بامید بوے بند پیراہن میگشایند کہ انی لاجد نفس
الرحمن من قبل الیمن۔ بیت بوئے جان مے آید از سوئے عدن ؛ از دم جان پرور اویس قرن
خلقے در آن حیران و عالمے سرگردان کس نمیدانند کہ این چیست این بوالعجبیہا و دیوانگیہا
عشق است عاشقان دانند عاقلان دیوانگان شناسند نہ فرزانگان بیت عاشقانرا
درد و بدنامی خوش است ؛ عاشقانرا سوز و ناکامی خوش است ؛ صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد
وآلہ واصحابہ وسلم۔

لطیفہ ہشتم در مستور ماندن آنحضرت رضی اللہ در دنیا و آخرت از آن حضرت رسالت پناہ
صلعم حضرت سلطان روم قدس سرہ در مثنوی خود میفرماید کہ بعضے اولیاء مشہور اند و بعضے
مستور، درجہ مستوران بلند تر است از مشہوران ازین سبب مشائخ بزرگ رحمہم اللہ تعالی

ہموارہ در تمنائے و آرزوئے آن بودہ اند کہ از آن مستوران یکی را بیابند و انبیا علیہما السلام
نیز ہمین آرزو داشتند چنانچہ حکایت موسیٰ و خضر علیہما السلام در قرآن مجید مذکور است و ندا
میکرد حضرت مصطفےٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ واشوقاہ الی لقاء اخوانی وتضرع وابتہال حوائج
از حضرت ذوالجلال ملاقات خاصی را فرمود واجب الوجود کہ خاصے از خواص بر تو خواہد
آمد حضرت علیہ السلام با عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا فرمود کہ یکے از خاصان خدا بر در ما خواہد
آمد لیکن اگر اتفاقاً من در خانہ نباشم او را نوازش و دلدارے در خانہ نشان تا آمدن من و
اگر ازین معنے متعذر شود وقبول نیفتد باری حلیہ او را بقدر امکان ضبط کن کہ در شنیدن حلیہ
الیشان فائدہ عظیم است پس آنخاص بیامد و خبر محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسید آن حضرت
در مسجد بنماز مشغول بود عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا او را اعزاز نمود و گفت اندرون بیا تا ترا
بیحجاب بینیم گفت اندرون مرا کار نیست باید کہ سلام من مصطفےٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رسانی
چون حضرت بخانہ بی بی عائشہ رضی اللہ عنہا آمد عائشہ رضی اللہ عنہا خبر داد وسلام آنخاص رسانید
آن حضرت صلعم فرمود کہ با عائشہ حلیہ وصورت او را بیان کن نظم عائشہ چون بگفت حلیہ او ؛
اشک از چشم شد روان چون جو ؛ مصطفےٰ گشت از خوشی بیہوش ؛ ہمچو دریا در آمد اندر
جوش ؛ از چنان بیہوشی چو باز آمد ؛ قطرہ اش بحرے زلزلہ آمد ؛ بر زبانش روانہ
گشت اسرار ؛ مستمع غرق شد در آن انوار ؛ در تذکرۃ الاولیا میگوید کہ خواجہ کائنات صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود احب الاولیاء الی اللہ الاتقیاء الاخفیاء یعنے دوسترین اولیاء نزد
خدائتعالی پرہیزگار آنند چنین پرہیزگاران کہ پوشیدہ شدہ اند صحابہ گفتند یا رسول اللہ این در خود کی
یابیم سید عالم علیہ السلام گفت شتربانی است در یمن او را اویس خوانند قدم بر قدم او نہید
واین حدیث بعینہ در رسالہ بحر الرموز ہم مذکور است - و در حیوۃ الذاکرین و شرح تعرف کہ عربی است
این حدیث را باین لفظ آوردہ کہ گفت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کہ بدرستے فرمود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و آلہ
وسلم اے ابوہریرہ بدرستی کہ خدائتعالی دوست دارد از خلق خود برگزیدگانرا کہ پوشیدہ
گانند تا آخر حدیث صحابہ گفتند یا رسول اللہ خبر دہ ما را از آن مرد فرمود کہ آن اویس قرنی است
شیخ عبد الحق رحمۃ اللہ علیہ در کتاب اخبار الاخیار آوردہ است کہ شیخ حمید الدین ناگوری

رحمة الله علیه در کتاب اصول الطریق سیفر باید مردان راه که روی ایشان بدرگاه است
سه طائفه اند در کلام مجید آمده است ـ الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد
ومنهم سابق بالخیرات ـ سعذوران اند وشکوران اند وفانیان سعذوران آنها اند که بعد الایمان
بالله واقرارهم بالتوحید بحضرت حاضر نیایند واگر آیند دیر آیند وآهسته آیند واز خطاب ساعوا
غافل باشند ومقتصدان آنها اند که بالایمان همعنان آیند وباقرارهم رکاب وفانیان آنها
اند که خطاب الست بربکم بیاد دارند وجواب قالوا بلی فراموش نکرده اند وهمچنان پیش
از دعوت بحکم خطاب ازلی وجواب لم یزلی اجابت کرده اند در هدایت کار لطلب بنهایت
اسرار بر آمده اند از ینها بسیار بوده اند که پوشیده رفته اند وکسے نام ایشان ندانسته اندو
نشان ایشان نشناخته وتنے چند را که بشناخته اند بتعریف خواجه ما محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم
شناخته اند واگر نه نام ونشان ایشان کسے ندانستے ونشناختے یکے از ایشان ابو بکر صدیق
رضی الله عنه که پیش از دعوت لطلب رسالت بر آمده ومرد ره خود را دو طلب کرد ویکے
از ایشان علی بود رضی الله عنه پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت ودیگر از ایشان سلمان
فارسی بود رضی الله عنه که پیش از دعوت در طلب ابتدا پوئید وصدق عهد میثاق از خود
بجوئید ویکے از ایشان خواجه اویس قرنی بود رضی الله عنه که اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر نیامدے ونشان او هیچ دفتر ثبت نکردے
زہے مکنت که در حضرت عزت داشته که در دنیا چیزے ننهاد واز دنیا بر نداشت آزاد آمد
وشاد رفت انتهی وتحقیق سبب کتمان وستر این طائفه رحمهم الله تعالی بواسطه غیرت است
که محب را در حق محبوب میباشد وحق تعالی غیور است که ان الله غیور روا ندارد که دوستان
خود را منظور اغیار سازد بلکه محبان نمیخواهند که محب ایشان بر عوام ظاهر گردد بسبب غیرت
وغیرت از نعوت محبت است چنانچه شیخ محب الله قدس سره در بعضے حواشے خویش که
بر کتاب خود که مسمی است ترجمة المراتب الاربعه کرده است میگوید که رئیس الموحدین محی الدین عربی
قدس سره در باب یکصد وهفتاد وهشتم از کتاب فتوح میفرماید که طائفه محبان که موصوف
اند بغیرت آنانند که موصوف اند بکتمان وسبب آن کتمان غیرت است که غیرت از صفت

محبت است ظاہر نشوند و یک عوام کہ ایشان محبان اند و این مقام حضرت رسالت پناہ
است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آن حضرت وصف کرد نفس خود را بہ آنچہ کہ تفصیل غیر است
پس پوشید محبت خود را بمزاح کردن و ملاعبہ نمودن کودکان و بدوستی کردن بازواج
و اولاد و یاران خود رضی اللہ عنہا انتہی کلامہ پس اکنون فہم کن کہ حضرت اویس رضی اللہ
عنہ محب بود و ہم نہ محبوب خود میخواست کہ در نظر مردم ظاہر گردد و نہ حق تعالیٰ داشت
کہ آنحضرت نزدیک خلق مستور و مشہور شود چنانچہ فرمود سبحانہ کہ اولیائی تحت قبائی
لا یعرفہم غیری این بود مستور ماندن واللہ اعلم بر مستور ماندن آنحضرت بسبب رشک
و غیرت اشارہ میکند قول مولانا علی قاری رحمۃ اللہ علیہ کہ در لطیفہ مابعد از امام یافعی علیہ
الرحمۃ نقل کردہ است در آنجا ببین تا معلوم کنی مخدوم جہانیان علیہ الرحمۃ در سفر نامہ
فرزندی مسفر مابد روزی امیر خراسان بادشاہ یمن در حوالی مملکت خویش اکابر
و صدور در ویشان شیخ نشینان از برای ملاقات بہم کرد و لیکن خواجہ اویس قرنی رح
عنہ را نکرد چون او باز گشت از مملکت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ مناجات کرد
گفت خدایا چنانچہ بدنیا مرا مستور داشتی بلطف در آخرت ہمچنین مستور داری ہاتفی گفت
کہ ای اویس آدعائی تو را قبول کردیم خواجہ اویس رضی اللہ عنہ گفت الٰہا در
آخرۃ کہ اجتماع ہژدہ ہزار عالم گردد در آنجا پردہ حجابی نباشد من چگونہ مستور نمایم فرمان
شد کہ بقدرۃ خویش ہفتصد موحدان بصورت تو آفریدیم و ترا درمیان ایشان مستور آرم کہ
دوستان من بدار من ہمچنین مستور اند کہ غیر من ایشان را کسی نشناسد کہ اولیائی تحت قبائی
لا یعرفہم غیری در کتاب سراج ہدایہ کہ آنہم از جملہ ملفوظات حضرت مخدوم جہانیان است
علیہ الرحمۃ چنین نوشتہ شدہ بنظر آمدہ کہ روزی بادشاہ یمن بر خواجہ اویس قرنی رضی اللہ
عنہ برای ملاقات آمد خواجہ در خانقاہ حکم بست و آمدن نداد و می پیش در چندان درنگ
کرد کہ البتہ در باز کرد سبب کاری و تا آنکہ ملاقات نکرد باز گشت واللہ اعلم مولانا علی قاری
رحمۃ اللہ علیہ در شرح مشکات میگوید کہ مخفی نیست کہ بدرستی وجہ خفای وی رضی اللہ
عنہ این بود کہ وی مستجاب الدعوات بود در بارہ استغفار پس اگر ظاہر بودی روی

آور وندے بوے نیک و بد مستور و غیر منفور پس ممکن نیست ویرا استغفار برائے ہمہ و نہ
ممکن نیست ویرا امتناع کردن از بعضے زیرا کہ اینمو جب وحشت و کشف حال گردد واللہ اعلم و
قاضی عبد الصمد در ملفوظ حضرت مخدوم نوح قدس سرہ میگوید کہ در شرح مشارق و در
کتاب روضۃ الریاحین امام یافعی رحمۃ اللہ علیہ بلندی حالات و علو مقامات خواجہ اویس
رضی اللہ ذکر یافتہ و گفتہ کہ بودے از اولیائے مخفی کہ یافتہ نمیشد اگر حضرت نبی علیہ السلام
خبر نمیدادند از اویس رحمۃ کہ اصلش از مراد پس از آن از قرن پس از آن یمن بود ہیچ
کسے او را نمے شناخت در یکے از رسائل نوشتہ است کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را گروہے اند کہ
در ہر انا الیل و اطراف النہار از حضرت لامکان این میخواہند کہ اللہم استرنی فی عبادک و بلادک
یعنی بار خدایا بپوش مرا بندگان خویش و در شہر ہائے خویش چنانچہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ
در عالم بسیر شتربانان پوشیدہ بجز مصطفےٰ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ہیچکس در نیافت کہ اویس کیست
و در وے چیست و در روز محشر ہفتاد ہزار ملک بصورت اویس رضی اللہ عنہ در ظہور آرند
و ہیچکس را بدو راہ نبود و در تذکرۃ الاولیاء و سلک سلوک میگوید در خبر است کہ فردائے
قیامت حق تعالیٰ ہفتاد ہزار فرشتہ بیا فرنید بر صورت اویس رضی اللہ عنہ آنہ در میان
ایشان در عرصات در آید و بہ بہشت رود تا ہیچ آفریدہ واقف نگردد الا ماشاء اللہ کہ در آن
میان اویس رضی اللہ کدام است کہ در سرائے دنیا حق را در زیر قبہ تواری عبادۃ میکرد
و خود را از خلق دور میداشت تا در آخر نیز از چشم اغیار محفوظ ماند کہ اولیائی تحت قبائی لا یعرفہم
غیری و در سلک سلوک اینقدر زیادہ آوردہ است کہ خواجہ عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از
گوشہ خود بیرون آید چنانکہ کسی مرکسے را طلب کند از حضرت عزت خطاب آید کہ را مطلبی
گوید الٰہی او کجا است فرمان آید فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر گوید کہ او میخواہد کہ مرا
بہ بیند فرمان رسد ترا کہ بیند از برائے ما بیند آنکہ مراد ید ترا چہ بیند و دیدن تو چہ سود
کند و دیدن با لی توجہ زیان دارد مولاحاجی در دلیل الذاکرین ملفوظ حضرت مخدوم نوح
قدس سرہ میگوید کہ شب معراج درۃ التاج حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم بر طارم فلک الافلاک بر تخت مرصع نورانی در چار طبع فیوضات ربانی قالب روح

جسمانی معاینه کردند ومشاهده فرمودند که سر اوقات استار رب کرا بارای آنکه بفراغت پای
گستاخی دراز کند صورة واقعه چیست وجرمے جرات کیست جبرائیل علیه السلام امین گفت
که این قالب وح پر فتوح شیخ اویس قرنی رضی الله عنه است که در عشق تو دم زده ودر
بیدائے در دوفت قدم افشرده وساعتے آرامیده درکتاب داد الهی که تصنیف داداین
قایم قاضی متوطن ڈیره اسماعیل هوت است که بروایت صاحب مستفیضے وامام یافعی
از سید التابعین محب محبوب حقانی عاشق معشوق سبحانی حضرت خواجه اویس قرنی رضی
الله عنه در شب معراج آواز غر غره خواب بگوش همایون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برسید پرسید که این آواز غره غره کیست جواب شنید که این آواز غره غره اویس قرنی
است رضی الله عنه وچند فرشتگان موکل آن کرده ام که این آواز مرا بسیار پسند است
شیخ شرف الدین در مکتوبات چنین مے آرد فردائے قیامت چون حضرت رسالت پناه همه
مومنان در بهشت درآید گوید خداوندا همه مومنان است من مراد بدیدند ومن ایشانرا دیدم
مراویس قرنی رضی الله عنه که وے مراندید ومن اوراندیدم جواب آید تراکه بیند از بهر ما نبید
چون مارا یافت اگر ترا نه بیند چه زیان دارد هر که در سر محبت نبرده شد تا ابد هم محرم وهم زنده
شد بهر سر که او از دار دنیا پاک شد نور مطلق شد اگرچه خاک شد

لطیفه هشتم باید دانست که حضرت اویس رضی الله عنه چون پلید بهائے بلاهائے دنیا
بدیده بصیرت وچشم یقین معاینه کرده بود لابد تنهائی وجدائی از خلق اختیار کرد وخود را
از دنیا واز اهل آن نفور دستور نمود وگمنام وبے نشان ساخت در هر دو جهان واین اثر
خاصیت تا الآن در روحانیت آنحضرت رضی الله عنه باقیست هر طالبے اوراتوفیق الهی
باوی نماید وبشرط محبت وخلوص عقیدت روی توجه والتجا بروحانیت آن حضرت رضی الله
عنه آرد امید است که بیمن وبرکت فیض روحانیت انقطاع کلی اورا دست دهد از بلا [illegible]
دنیا واهل آن برهد چنانچه خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه میفرماید که سبب انقطاع
واتصال الوهیت ملک انام توجه واشتغال محب است بروح مقدس افضل التابعین حضرت
اویس است قرنی رضی الله عنه ونیز قدسیه وبجائے دیگر اثر توجه بروحانیت اویس

رضی اللہ عنہ انقطاع تام و تجرد کلی از علائق ظاہری و باطنی بود نصیب مریدان معتقدان سلسلہ علیہ اویسیہ انیست کہ بحکم متابعت خود را از دنیا و اہل آن دور اند و عزلت و گوشہ نشینی اختیار کنند و از خلق و آمیزش آنہا بالکل جدائی و تنہائی گزینند۔ اللہم ارزقنا متابعتہ بحرمتہ حبیبک و خلیلک صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم۔

لطیفہ نہم در معنے و مراد حدیث پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن حضرت سلطان روم قدس سرہٗ در مثنوی میفرماید کہ ہر روز محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وقت غروب با صحاب بیرون شہر رفتے و روئے مبارک بسوئے یمن کردے و بعد ازان فرمودے انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و حالت نمودی و از خوشی بیہوش گشتی و سر بزانوئے یکے صحابہ رضی اللہ عنہم نہادے و در خواب رفتی باقی را دستورے نیست گفتن العاقل تکفیہ الاشارۃ مصرع در خانہ اگر کس است یکحرف بس است۔ و شیخ فریدالدین قدس سرہٗ در تذکرۃ الاولیاء میگوید کہ گاہ گاہ خواجہ عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روئے بیمن کردے و گفتے کہ انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن یعنی نسیم راحت از جانب یمن مے یابم و ہمچنین بعینہ شیخ فریدالدین گنجشکی رحمتہ اللہ علیہ در رسالات سلوک گفتہ است لیکن بجائے لفظ نفس ریح آوردہ است شیخ شرف یحیےٰ منیری قدس سرہٗ در مکتوبات میفرماید بیت بادلطف بود بر سینہ سوختہ شتربانی یعنے اویس قرنی رضی اللہ عنہ وزید فرشتگان بیہوش گشتند چون بہوش باز آمدند جبرائیل علیہ السلام را گفتند ما در ہفتصد ہزار سال نیافتیم کہ در عہد قاب قوسین مے آید جبریل علیہ السلام از رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسید فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن این نسیم ریح از سینۂ اشتربانی است کہ درین مستے کردہ است بیت شور در شہر فگند آن بُت زنار بدست با چون خراماں ز خرابات برون آمدہ است ۔ و در مجالس المؤمنین نقل کردہ است کہ غوث المتاخرین سید محمد نور بخش نور اللہ مرقدہٗ در شجرۃ الاولیاء کہ جملہ تالیفات او آوردہ است کہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ آنکسے است کہ وصف کردہ است او را رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بولایت فرمودہ است کہ انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن پس کسیکہ و

کردہ باشد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس نیست حاجت او را بسوئے وصف ہیچ یکے از
امت سید التابعین حیدر بن علی الآملی رحمتہ اللہ علیہ در اوائل کتاب منبع الانوار ذکر نمودہ
بنا بر جلالتہ قدر اویس قرنی رضی اللہ عنہ واطلاع از وکشف وذوق بر اسرار الٰہی حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقتے طرف یمن استنشاق روائح انفاس شریفہ او میکردہ
اند در حق او فرمودہ کہ انی لاتنشق روح الرحمن من طرف الیمن ومولانا بدالدین جعفر بدخشی
رحمتہ اللہ علیہ در کتاب خلاصتہ المناقب آوردہ است کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باکمال
متقام خود روئے مبارک خود بجانب یمن گردانیدے وجامہ را از سینہ بے کینہ خود دور
کردے وفرمودے کہ انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن ومراد از خواجہ اویس بود رضی
اللہ عنہ تا اینجا کلام مجالس المومنین بود وحجتہ الاسلام محمد غزالی رحمتہ اللہ علیہ در کتاب احیاء
العلوم میفرماید کہ بزرگ داشت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شان حضرت اویس رضی
اللہ عنہ را پس فرمود کہ انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن واشارہ کرد بسوئے وی رضی
اللہ عنہ ودر شرح احیاء العلوم نیز میگوید کہ اشارہ نفس الرحمن بسوئے حضرت اویس است
رضی اللہ عنہ ومولانا علی ابن سلطان محمد قادری در معدن العدنی حضرت اویس میفرماید کہ
شیخ میفرماید کہ شیخ علاء الدولہ سمنانی گفتہ کہ قطب در زمان پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم عاصم عم اویس
بود رضی اللہ عنہما وحدیث انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن حق او واشدہ وہمچنین بعینہ مولانا
یعقوب چرخی رحمتہ اللہ علیہ در رسالہ کہ در بیان اقسام اولیا تالیف کردہ گفتہ ومولانا حسن
بن معین الدین میبدی نیز در فواتح میگوید کہ قطب ابدال در زمان صلعم عصام قرنی بود
عم اویس رضی اللہ عنہما چون متوفی شد ابن عطا احمد بود از دیہی کہ میان مکہ ویمن بود
لیکن مولانا علی قاری رحمتہ اللہ علیہ در معدن العدنی میگوید کہ ظن من آنست کہ قطب ابدال
در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت اویس بود رضی اللہ عنہ زیراکہ مستور الحال بود
امام یافعی گفتہ است کہ بدرستی قطب ابدال مستور الحال باشد از برائے رشک وغیرت
کہ از جانب حق تعالیٰ بر وے است چنانچہ حق تعالیٰ فرمودہ است کہ اولیائی تحت قبائی لا
یعرفہم غیری واللہ اعلم ونیز از کلام مولانا یعقوب چرخی مفہوم مے شود کہ غیر قطب ابدال د

قطب الارشاد اولیاے عربستان بزمین برابر و ناپید است انتهے و مولانا جلال الدین سیوطی رحمة
الله علیه در کتاب شرح صدور فی الاحوال الموتی والقبور و مولانا سید محمود در حیوة الذاکرین
گفته اند که حضرت اویس رضی الله عنه را چون دفن کردند و قبر را علامت نمودند چون باز آمدند
دیدند که در آنجا نه قبر است نه اثر انتهے پس ازین معلوم شد که حضرت اویس رضی الله
عنه از اقطاب بود که قبر او در زمین گم و ناپید اگشت والله اعلم در هدایة الاعمی میگوید که بعضے
بزرگان گفته اند که در شهرے قطبے دیگر است و قطب الاقطاب یک کس است پس آنها نگهبان
عالم اند و هیچکدام بمرتبه نبوة نمیرسد زیرا که در عصر هر پیغمبرے اینها بوده اند خصوصًا در زمان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم حضرت اویس رضی الله عنه قطب بود که ادنی
مرتبه نبوة است و اکنون درینجا باید دانست که لفظ یمن که در حدیث انی لاجد نفس الرحمن من
قبل الیمن واقع شده نام ولایت و بلاد است چنانچه در لطیفه اولی نیز ذکر یافت لیکن در
کتاب تمهیدات لفظ یمن در جاهاے متعدده واقع شده و ترجمه فارسی آنرا مانند لفظ یمن برات
کرده است و اصحاب الیمین نیز مراد داشته والله اعلم بمراده و تمهیدات کلمات مست الست
یزدانی عین القضاة همدانی است و بعضے مراد کلام مستان بادراک و فکر عاقلان نتوان فهمید
اللهم انی اسئلک حبک وحب اولیائک واصفیائک بفضلک وکرمک۔

لطیفه دهم در رفتن آنحضرة رضی الله عنه براے ملاقات پیغمبر علیه السلام در مجالس المؤمنین
میگوید که روزے حضرة اویس از مادر اجازت خواست براے زیارة حضرت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله وسلم رود مادرش گفت برو و اگر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه نباشد باید
که توقف نکنی و زود بیائی چون بزیارت رفت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه نبود و خواجه
اویس رضی الله عنه زود بجانب مادر رجوع کرد چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
در خانه آمد نورے در خانه دید که هرگز ندیده بود پرسید که بر در خانه کسے آمده بود جواب
شنود که آرے از یمن شتربانی اویس نام بود لختے فرستاده باز رفت پس حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود که آرے این نور اویس است رضی الله عنه که در خانه ما هدیه گذاشته و خود
رفته شیخ محمود در رساله بحر الرموز که ملفوظ بندگی سلطان الواصلین برهان الکاملین حضرت

شاہ جلال الدین محمود اویسی جعفری است نوراللہ مرقدہٗ سے آرد نقل است کہ مادر حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ نابینا و مزمنہ بود از بجہت حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ در خدمت او مے بود بواسطہ حکم شریعت فرمانبر دارے کردن مادر در خدمت سرور انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نرسید و ہمیشہ اجازۂ طلبید مادر اورا رخصت نکردے روزے خواجہ اویس رضی اللہ عنہ پیش مادر عرض کرد کہ چہار پاس رخصت بکنید مادر گفت کہ درمیان ہشت پاس باز پیش من حاضر شوید حضرت اویس رضی اللہ عنہ رخصت گرفتہ در مدینہ آمد مادر مومنان حضرت بی بی عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا اندرون خانہ بود بغیر اذن اندرون خانہ داخل شد بی بی رضی اللہ عنہا حیران ماند کہ این از کجا آمدہ است حضرت اویس رضی اللہ عنہ پرسید کہ خواجہ عالم صلعم کجا است زین المستورات فرمود کہ در شکار بیرون رفتہ است پرسید کدام وقت خواہد آمد بی بی رض عنہا فرمود کہ واللہ اعلم وقت نماز ظہر خواہند آمد حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ گفت کہ سرور انبیا را سلام من خواہید رسانید چون سرور انبیا علیہم السلام بیامد بی بی رضی اللہ عنہا سلام خواجہ اویس رضی اللہ عنہ رسانیدند حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ شما خواجہ اویس رضی اللہ عنہ دیدی بی بی فرمود دیدم حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز بیرون آمد صحابہ را رضی اللہ عنہم فرمود کہ شتاب بیائید ہمہ اصحاب ہمو نوقت حاضر شدند سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ سوئی من روی بہ بینید روے مبارک را دیدند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خواجہ اویس رض عنہ نظر بی بی عائشہ صدیقہ افتادہ او ہم بخشیدہ شد و نظر بی بی بر من افتاد او نیز بخشیدہ شدم نظر شما بر من افتاد شما ہم بخشیدہ شدید حضرت عمر رضی اللہ عنہ و حضرت علی کرم اللہ وجہہ رخصت طلبیدند کہ ویرا بہ بینم حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رخصت فرمود و گفت کہ بر کف دست وی نشانے سپید است او بر ص نیست چون عمر و علی رضی اللہ عنہما بالشکر رفتند دعوۃ اسلام و مسلمانی نمودند و طلب خواجہ اویس رضی اللہ عنہ کردند کسے خبر نداد چند روز گذشت یکمرد پیر و ضعیف آمدہ خبر دادہ کہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ کہ شما میخواہند در فلان محلہ قرن است چون کہ اول ستون در آنجا نہادند و زمین گاو بدند از زیر زمین شما

بیرون آمد و شاخ را در عربے قرن گویند پس نام محله قرن نهادند پس آن یاران رضی
الله عنهما در محله قرن آمدند چند روز گذشت که یاران حضرت اویس رضی الله عنه را طلب کردند
نیافتند باز آنمرد آمد و گفت اینکه آنمرد بعد از ادائے نماز مغرب درین راه بدوش ابدالان
میرود همین را اویس گویند حضرت عمر حضرت بلال رضی الله عنهما را فرمود که خواجه اویس را ببینند
چون این رفتند از خواجه اویس رض لفظ هو برآمد بلال را رضی الله عنه حال مستولی شده بیهوش افتاد حضرت
عمر را رض عنه خبر شد او را برداشته پیش حضرت علی رضی الله عنه نهاد حضرت علی کرم الله وجهه
او را دم مبارک انداخت باز بهوش آمد حضرت بلال رضی الله عنه پرسیدند که ترا چه حال شد
حضرت بلال رض عنه روی سوی حضرت عمر خطاب کرد حضرت عمر رضی الله فرمود که بعد از عصر
مردے بطریق ابدالان میرود و میگویند که اویس رضی الله همون اویس است من بلال
را رضی الله عنه گفتم که شما ببینید حضرت بلال گفت که من رفته عرض سلام کردم از وی هو
برآمد از شنیدن هو از هوش رفتم پس بتحقیق دانستند که اویس همون است دومی سیوی رد
حضرت عمر و علی بلال را رضی الله عنهم فرمودند که شما سلام ما بخواجه اویس رضی الله عنه
برسانید و بگوئید که اصحاب سرور کائنات برائے ملاقی شدن تو آمده اند وقتیکه امر باشد
ملاقات کرده شود حضرت بلال رضی الله عنه رفته سلام رسانید و پیغام گفت حضرت خواجه
اویس رضی الله عنه فرمود که روز جمعه نماز فجر همراه ما ادا کنید ولیکن رئیسان یمن را همراه
بیارید چون علی الصباح روز جمعه شد سواری کردند چون بر بلندی رفتند دیدند که خلق
انبوه است خرگاه استاده چون نزدیک رفتند حضرت خواجه اویس رضی الله عنه بلباس شاهانه
بر سر چتر یعنی کلاه و در زیر شاهانه فرش انداخته ونشسته چون رفتند ملاقی شده بنماز مشغول شدند
چون از نماز فارغ شدند چند حرف حکایت کرده رخصت کردند پس آنجا خواجه اویس رضی الله
عنه خلافت و ارشاد حق خلفا را اظهار ساخت و دل پژمرده را حیاتے و جان افسرده را انباقی
بفضل حق پیدا شد و از آنجا سلسله پیرے و مریدے از حضرت اویس رضی الله عنه الی
یومنا ظاهر است پس میگویند که آن خرگاه و انبوه و جمع لشکر از درگاه رب العالمین فرشتگان
آورده بودند والحال آنرا فرشته برداشته در عالم میگردد چونکه آنرا سرحد ول خوانند وقت

صبح مانند محل و کوشک مینمایند میگویند کہ ہمون خرگاہ وتنبو حضرت رضی اللہ عنہ افاض اللہ تعالی علینا برکاتہ واوصل الینا فتوحاتہ -

لطیفہ یازدہم در ملاقات امیر المؤمنین حضرت عمرؓ و حضرت علی رضی اللہ عنہ با حضرت اویسؒ مولانا اسمعیل بن عبد اللہ رحمہما اللہ در نور المریدین شرح تعرف میگوید کہ چون حضرت اویس رضی اللہ عنہ بواسطہ رعایت خدمت والدہ صالحہ ضعیفہ نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیامد خدائے تعالی جبرائیل علیہ السلام را فرستاد تا مصطفے را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از حال وے خبر داد ببرکت خشنودی مادر وے را کرامتے کرد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حال وے یاران را خبر داد و حضرت عمر رضی اللہ عنہ را بشارت داد کہ تو وے را ببینی وچون ببینی سلام من بوے رسانی و بگوئی تا امت مرا کہ پیغمبرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعا کند انتہے در تذکرۃ الاولیا میگوید کہ صحابہ رضی اللہ عنہم پرسیدند کہ اینکدام باشد فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بندہ ایست از بندگان خدائتعالی گفتند ما ہمہ بندگان خدائتعالی ایم نامش چیست فرمود کہ اویس گفتند کہ او کجا باشد فرمود کہ بقرن گفتند او ترا دیدہ است گفت بدیدہ ظاہر ندیدہ است گفتند عجب کہ چنین عاشق تو باشد و بخدمت تو نشتافتہ فرمود کہ از دو سبب یکے از غلبہ حال و دوم تعظیم شریعت کہ بخدمت مادر مشغول است گفتند ما او را ببینیم حضرت ابوبکر صدیق را گفت تو او را نہ بینی اما فاروق و علی ببینند مردی شعرانی در پہلوی چپ و بر کف دست وے چندیکہ درہم سفیدی است و آن برص است چون او را دریابید سلام من بد و رسانید و بگوئید کہ امت مرا دعا کند در مجالس المؤمنین مے آرد کہ منقول است کہ سلمان رضی اللہ عنہ از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال نمود کہ این شخص کیست پس آن حضرت فرمود کہ بد رستیکہ در یمن شخصیست کہ اویس میگویند کہ برانگیختہ شود در روز قیامت یک امت کہ داخل شود در شفاعت او آگاہ باشید کہ ہر کسے از شما کہ او را ببیند سلام من بد و رسانید وام کنید او را کہ مرا دعا کند شیخ عبد الحق رحمۃ اللہ علیہ در مشکوۃ آوردہ است کہ روایت کردہ است از امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت قریب مے آید شما را از جانب یمن گفتہ شود او را اویس رضی اللہ عنہ نمیگذارد آن مرد در یمن

خبر مادرے که مر او راست بتحقیق بود بوے سفیدے یعنی برص پس دعا کرد خدا را پس دور
کرد خدا آنرا مگر قدر دینارے یا درہمے شک راوی است و مولانا علی قاری رحمة الله علیه در
شرح مشکوة در معنے این حدیث که نمے گذارد آنمرد در یمن جز مادر میگوید که معنی آنست که نبود
مر او را اهل و عیال در یمن جز مادر که منع میکرد او را از آمدن بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم خدمت آن و نیز شیخ عبد الحق قدس سره در شرح مشکوة میگوید در روایتے آورده است
که بودن سفیدی قدر درہم این بد دعای او بود که گفت خداوندا بگذار در جسد چیزے از آن
که یاد کنم بآن نعمت ترا پس کسیکه پیش آید از شما پس باید که طلب آمرزش کند شما را یعنی باید
درخواند آن کس از وی که طلب آمرزش کند برائے آنکسے و بعضے گفته اند که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این را از جهت خوش کردن دل اویس رضی الله عنه فرمود و دفع توہم
کسے که توہم کند که وی تخلف کرد از صحبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که وے
آنرا از جهت مادر نکوئی کردن بوی کرد انتہے و در بحر السعادة میگوید که در زمان خلافت
خود آنحضرت عمر رضی الله عنه در ایام حج در روز دویم ایام تشریق نصیحت خلق مے
فرمود و احکام خدا تعالی جل جلاله و رسول او صلی الله علیه وآله وسلم بخلق میرسانید و همه
اهل موسم حاضر بودند آخر فرمودند که اهل کوفه برخیزید همه برخاستند فرمود که هر که اهل قرن
است بایستد همه نشستند الا یکتن فرمود تو از قرنے گفت بلے گفت اویس رضی الله
عنه را مے شناسی گفت یا امیر المومنین بل اویس رضی الله عنه را مے شناسم گفت یا
امیر المومنین او از آن حقیرتر است که نام او بری او شوریده است و از مردمان گریزان
است و همه کس او را دیوانه میخوانند حضرت عمر رضی الله عنه فرمود شما او را نمے شناسید
من از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام که فرمود روز قیامت حق تعالی
بعدد موی گوسفندان بنی کلیب از امت من بوی بخشد و به بهشت رود بسیار خصلت
او مگفت در حکایات الصالحین مے آرد که اویس رضی الله عنه یکے از اولیائے این امت
بود و بکمال مرتبه بجدی داشت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که در قبیله قرن
مرد یست یا سمه اویس که بوحدانیت خدای تعالی و بمن ایمان آورده است و از زیادة

من خدمت مادر ضعیفہ اورا باز داشتہ یا عمر و علی رضی اللہ عنہما شما بعد از وفات من باو در عرفات ملاقی خواہید شد و بر شما است کہ باو سلام رسانید و بگوئید تا مرا در حق شفاعت امت دعا بکند پس جمیع تعجب آوردند و گفتند تا باینحد مرتبہ عالی داد فرمود علیہ السلام

ان یہب اللہ من امتی لشفاعتہ و اصواف بنی کلیب و اشعار ہا تحقیق اللہ تعالیٰ بیامرزد از امت من لشفاعت او بعد د تار ہائے پشم و موئے از میشہائے بنی کلیب و این استعارہ از جہت کثرت کہ در قبیل عرب بنی کلیب بسیار اند چنانچہ بشمار آوردن امکان ندارند بیکے از میشہا بسیار است پس از برائے بخشیدن حق جل ذکرہ لشفاعت او پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام اشارۃ بالبشارۃ فرمود مولانا اسمٰعیل بن احمد رحمہم اللہ در نور المریدین شرح تعرف میگوید کہ چون عمر رضی اللہ عنہ در عہد خلافت خود بحج رفت از مردمان یمن در عرفات پرسید کہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ کدام است گفتند کہ مردے آشفتہ است ستور را بازانگاہ دارد حضرت عمر و علی رضی اللہ عنہما برفتند و مر اورا بدیدند خلق اورا دیوانہ گفتند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ وی مردے باشد در امت من کہ لشفاعت وی بشمار گوسفندان قبیلہ بنی کلیب خدائے تعالیٰ گنہگاران امت را بہشت در آرد اویس رضی اللہ عنہ قرنی باشد نزد خلق دیوانہ باشد و محل وے نزد خدائے تعالیٰ چنین باشد و امام حجۃ الاسلام امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب احیاء العلوم و در کتاب کیمیائے سعادۃ مینگارد کہ چون نوبت بحضرت عمر رضی اللہ عنہ رسید گفت با مردمان کہ ہر کہ از شما عراقی است برخیزید ہمہ برخاستند گفت ہر کہ نہ از کوفہ است بنشیند بنشستند پس گفت ہر کہ نہ از قرن است بنشیند بنشستند مگر یک مرد استادہ ماند گفت عمر رضی اللہ عنہ کہ تو از قرنی گفت آری گفت اویس را دانی گفت دانم وی حقیر تر از ان است یا امیر المومنین کہ تو از وے سخن گوئی و در میان ما ہیچکس نیست حقیر تر از وی و احمق تر دیوانہ و درویش تر از وے عمر رضی اللہ عنہ چون این سخن بشنید بگریست و گفت وے را از ان طلب میکنم کہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدہ ام کہ بعدد مردمان ربیعہ و مضر لشفاعت وی بہشت روند ان قبیلہ بود کہ عہد ایشان پیدا شود از بسیارے و ہمچنین بعضہا مولانا عبد الرحمن جامی

رحمۃ اللہ علیہ در کتاب شواہد النبوۃ آوردہ است مگر این قدر زیادہ است کہ آن
یک کس کہ از قرن بود بر خاست نام او انیس بود مولانا علی ہجویری قدس سرہ در
کتاب کشف المحجوب میگوید کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر صحابہ را گفت مردے
است از قرن اویس نام کہ او در القیامت ہمچون گوسفندان ربیعہ و مضر شفاعت خواہد
بود اندر امت من ور وی مبارک بعمر و علی کرد رضی اللہ عنہما و گفت شما را بہ بینید واو
مردی است پشت میانہ بالا شعرانی و بر پہلوی چپ وے ہمچند یکدرہم سفیدی است
کہ نہ پیسی است و بر کف دستش ہمچنان و برا بعد د گوسفندان ربیعہ و مضر باشد شفاعت
اندر امت من چون بہ بینید شن سلام من بر رسانید و بگوید کہ امت مرا دعا کنند و چون
عمر رضی اللہ عنہ بعد وفات پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام بمکہ رسید علی رضی اللہ عنہ باوی بود اندر
میان خطبہ گفت یا اہل نجد برخاستند گفت از قرن کسی است اندر میان شما گفتند بلی قومی
را بدو فرستادند عمر رضی اللہ عنہ خبر اویس رضی اللہ عنہ از ایشان پرسید گفتند دیوانہ است
اویس نام کہ اندر آبادانیہا نیاید بایکسے صحبت نکند و آنچہ مردمان خورند او نخورد و غم و شادی
نداند چون مردمان بخندند وے بگرید و چون بگریند وے بخندد عمر رضی اللہ عنہ گفت وی را میخواہم
گفتند بصحرا است نزدیک شتران ما امیر المومنین رضی اللہ عنہما برخاستند و نزدیک وی
شدند وی را یافتند اندر نماز نشستہ تا فارغ شد و برایشان سلام داد نشان پہلو و کف
دست بدیشان نمود تا ایشان را معلوم شد کہ وے اویس است رضی اللہ عنہ و از وے
دعا خواستند و سلام پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدو رسانیدند و بدعائے امت وصیت
کردند و زمانے پیش وے بودند تا گفت آنچہ گشتید اکنون باز گردید کہ قیامت نزدیک
است آنگاہ ما را آنجا دیدارے بود کہ ما را از آنجا باز گشتن نباشد کہ من اکنون بساختن برگ
راہ قیامت مشغولم چون اہل قرن باز گشتند او را حرمتے و جاہے در میان اہل قرن پدید
آمد وے از ینجا برفت دیگر نہ آمد و در تاریخ امام اعثم کوفی رحمہم اللہ تعالیٰ مسطور باید
کہ حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ در مدینہ رفت و زیر درخت اراک نماز میگذارد
کہ حضرت عمر و علی رضی اللہ عنہما رفتند و با اویس رضی اللہ عنہ ملاقات کردند و در جواب

شفاعت است نمودند و اویس رضی اللہ عنہ دعا کرد بمقدار عدد موی گوسفندان
مردم ربیعہ و مضر امت بخشش کنانید و اللہ اعلم در رسالہ ثوۃ الارواح میگوید کہ چون روز
قیامت شود ندا از حضرت رب العزت در رسد کای نیکوکاران داخل شوید در بہشت
و اے اویس رضی اللہ عنہ توقف کن و بزبان شفاعت کن مجرمان امت را صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم کہ وعدہ من آنکہ بعدد موی گوسفندان قبیلہ ربیعہ و مضر بشفاعت تو بفردوس
رسانم کہ نیکو بود کہ ہمچو توی سپہ سالار دہبیان ایشان باد در بہشت رود و در شرح تعرف عربی مولانا
سید محمود در حیوۃ الذاکرین میگوید در خبر است کہ ابوہریرہ رضی اللہ عنہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم فرمود کہ بدرستی خداتعالی دوست میدارد از خلق خود برگزیدگان پوشیدہ را کہ گرد
آلودہ و ژولیدہ شدہ است موی سرہای ایشان و تیرہ رنگ است رویہای
ایشان باریک و لاغر میان است شکمہای ایشان چون اذن طلبند بر بادشاہان اذن
دادہ نشوند و چون درخواہند زنان توانگر را نکاح کردہ نشوند و چون گم شوند جستجو کردہ
نشوند و چون پیدا آیند خوش کردہ نشوند بہ طاعت ایشان و چون بیمار شوند پرسیدہ نشوند
و چون بمیرند حاضر نشوند مردمان بر ایشان صحابہ رضی اللہ عنہم پرسیدند یا رسول اللہ علیہ
و آلہ وسلم خبردہ ما را از آنہا فرمود کہ آن اویس قرنی رضی اللہ عنہ است پرسیدند کہ اویس قرنی
کیست فرمود اوست کبود چشم و در میان سر و گوش او بعد است و برابر قد است سخت
گندم گون است دوختہ زنخدان را بر سینہ و نہادہ است چشم را بسوی سجدہ گاہ و نہندہ
است دست راست بر دست چپ خود بگرید بر نفس خود و دو جامہ کہنہ دارد و بیباک
است از آن پوشیدہ است از ازار پشم و چادر پشم مجہول است در ساکنان زمین و مشہور است
در ساکنان آسمان اگر سوگند خورد بر آنکہ راست گرداند خداتعالی سوگند او را انگار نیست
کہ بدرستی چون روز قیامت شود گفتہ شود بندگان را کہ در آیند در بہشت و گفتہ شود
مر اویس را رضی اللہ عنہ کہ شفاعت کن بندگان را پس قبول کند خداتعالی شفاعت
او را مانند عدد ربیعہ و مضر ای عمر و ای علی رضی اللہ عنہما و قتیکہ دریابند شما مر او را پس
بخواہید از وی آمرزش خواہد برای شما پس درنگ نمودند و طلب کردند اویس

رضی اللہ عنه ده سال ونیافتند اورا پس چون درآمد سالے که بمرد در آن حضرت عمر
رضی اللہ عنه برآمد حضرت عمر رضی اللہ عنه برکوه ابوقبیس وآن کوهی ست بمکه پس آواز کرد
بلند که ای اهل یمن آیا درمیان شما اویس رضی اللہ عنه هست پس برخاست شیخ بزرگ دراز
ریش و گفت که ما درنیابیم که اویس کیست ولیکن پسر برادرزاده من است که اورا اویس
میگویند وآن گمنام است از روی ذکر کردن و اندک مال دارد وزبون شان است
از نیکه آورده شود بسوی تو و بدرستے که بچراند شتران مارا و کهتر است درمیان قوم ما بهوش
عمر رضی اللہ عنه گفت که کجا است پسر برادرزاده تو آیا درین حرم ماست شیخ گفت آرے
پس حضرت عمر رضی اللہ عنه گفت کجا گفت باراک عرفات پس سوار شدند عمر و علی رضی اللہ عنهما بزودی
سوی عرفات پس ناگاه اویس رضی اللہ عنه در نماز استاده بود زیر درخت و شتران گرداو
میچریدند پس بستند عمر و علی رضی اللہ عنهما ستوران خود را پس روآوردند براویس
رضی اللہ عنه پس گفتند السلام علیکم ورحمته اللہ علیه وبرکاته پس سبک گردانید اویس رضی
اللہ عنه نماز را پس باز داد برایشان سلام را پس گفتند کدام مردی تو گفت که چراننده شتران
ومزدور قوم گفتند که ما نمی پرسیم از تو چرانیدن ومزدور شدن میپرسیم که نام تو چیست گفت
که نام من عبداللہ است گفتند که بدرستے که دانسته ایم که ساکنان زمین وآسمان تمام بندگان
خدااند چیست نام تو که نامید مادر ترا بدان نام گفت شما چه میخواهید از من گفتند که وصف
کرده است مارا محمد رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیه وآله وسلم اویس قرنی را پس بدرستے که
شناخته ایم رنگ وموی ترا و خبر کرده است مارا محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم بدرستیکه زیر پهلوی
راست تو پاره سپیدی پس آشکارا کن پهلو را اگر سپیدی هست پس تو اویس باشی پس
آشکارا کرد پهلو را پس دیدند پاره سپیدی را پس شناختند وبوسیدند اورا و گفتند که
گواهی میدهیم که بدرستے تو اویس قرنی هستی پس آمرزش خواه برائے ما بیامرزد خدائے
تعالی مر ترا گفت خاص نمیکنیم باستغفار خود نفس خود را و نه هیچ کس را از فرزندان آدم
علی نبینا و علیه السلام ولیکن آمرزش میخواهم برای هرچه در بر و بحر است و برائے تمام
مردان مومن وزنان مومنه و برائے تمامی مسلمانان مردان وزنان مسلمه ای شما بدرستے

مشہور کرد خدائیتعالےٰ برائے شما حال مرا و شناسا کرد شما را آمر من پس گیتید شما گفت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہ این امیر المومنین عمر خطاب است و من علی ابن طالبم پس برخاست اویس رضی اللہ عنہ راست و گفت السلام علیک یا امیر المومنین و رحمۃ اللہ و برکاتہ و تو پسر ابیطالب ہستی پس جزاد ہد شمارا خدائیتعالےٰ جزاد ادنے نیک ازین اُمت گفتند پس جزا دہد ترا خدائیتعالیٰ از نفس تو جزا نیک گفت عمر رضی اللہ عنہ اویس را رضی اللہ کہ باش درینجائے خود و رحمت کناد خدائے تعالیٰ بر تو تا داخل شویم مکہ را و بیاریم برائے تو نفقہ از عطائے خود و زیادتی لباس از پارچہائے خود ہمین ہمامیعاد است میان من و شما پس گفت اے امیر المومنین ہیچ میعاد نیست میان من و شما پس نہ بینیم من ترا بعد ازین روز چہ سکنیم نفقہ را و چہ کنم لباس را آیا نمے بینی از اشم مرا و چادر پشم مرا ہرگاہ کہ بینی مرا پارہ کردہ باشم ہر دو را آیا نمے بینی ہر دو پاپوش مرا پارہ دوختہ شدہ آیا نمے بینی گرفتہ ام از مزد شتر چرانیدن چہار درم را ہرگاہ کہ بہ بینی مرا خوردہ باشم آنہا را اے امیر المومنین بدرستے کہ پیش من و پیش تو عقبہ ایست دشوار نگذرد از و مگر ہموارہ شکم کرسنہ و باریک اندام و سبک و لاغر باشند پس سبک شو و رحمت کناد بر تو خدائے تعالیٰ پس چون این سخن حضرت عمر رضی اللہ عنہ از حضرت اویس رضی اللہ عنہ بشنید بزد زمین را بدرہ پس آواز کرد آواز بلند اے کاشکے عمر را مادر نمیزاد بودی عقیمہ کہ دوا نمیکرد حمل خود را آیا کسے ہست کہ بگیرد این خلافت را و بگیرد آنچہ در وست و برائے اوست پس گفت حضرت اویس رضی اللہ عنہ اے امیر المومنین شروع رفتن کن ازینجا تا من نیز آغاز رفتن کنم ازینجا پس روگردانید عمر رضی اللہ بسوے مکہ و بکشید حضرت اویس رضی اللہ عنہ شتران را بسوئے قوم پس شتران را بالیشان سپرد و بگذاشت چریدن شتر و روئے آورد بسوے عبادت تا کہ واصل شد بحق تعالیٰ واللہ اعلم و تمام این حدیث امام عبداللہ یافعی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ در روضۃ الریاحین نیز ذکر کردہ است در حکایت پنجم بعد از چہل و یکصد و اتفقت اسرار شیخ فرید الدین عطار در منطق الطیر مے فرماید بیت چون عمر پیش اویس آمد بجوش گفت افگندم خلافت را نہ دوش این خلافت گر خریدار سے بود بہ سیفروشم گر بدینار سے بود

چون اویس این حرف بشنید از عمر گفت تو بگذار فارغ در گذر تو بفکن هر کرا باید تا
باز گیرد او شود تا پیشگاه چون خلافت خواست افگندن امیر آن زمان برخاست از یاران نفیر
جمله گفتندش مکن ای پیشوا خلق را سرگشته از بهر خدا صدر که در گردن صدیق کرد آن
بر عیال تحقیق کرد گر تو این شه پیا از فرمان او - این زمان از تو برنجد جان او چون شنید
این حجت محکم عمر کار از این حجت بروشد نیکتر وصلے الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین
وسلم کثیرا کثیرا **ذکر تسلیم مرقع** در تذکرة الاولیا آورده است که چون رسول الله صلی الله
علیه وسلم وفات خواست کرد یاران گفتند یا رسول الله مرقع تو بکه دهیم گفت باویس قرنی
رضی الله عنه بعد از وفات پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم چون عمر و علی رضی الله عنهما بکوفه آمدند
فاروق رضی الله عنه درمیان خطبه گفت اے ساکنان نجد برخیزید برخاستند گفت از قرن درمیان
شما کسے هست گفتند بلے قومے را پیش او فرستادند حضرت فاروق خبر حضرت اویس پرسید
گفتند نمے شناسیم گفت صاحب شرع مرا خبر داده است و او گزاف نگوید مگر شما او را نمیدانید
یکے گفت او از آن حقیرتر است که امیر المومنین او را طلب کند دیوانه احمق است که از خلق وحشی
باشد حضرت فاروق گفت او کجا است که ما او را مے طلبیم گفتند در وادی عرفه شتران مے چراند
شبانگاه نان بستاند و در آبادانی نیاید و با کسے صحبت نکند و آنچه مردمان میخورند او نخورد و غم
و شادی نداند چون مردمان بخندند او بگرید و چون بگریند او بخندد پس فاروق و مرتضی
رضی الله عنهما بدان وادی رفتند او را در نماز یافتند حق تعالی فرشته را برگماشته بود تا شتران
او را نگاه مے داشت حضرت اویس رضی الله عنه چون حس آدمی بیافت نماز را کوتاه
کرد چون سلام باز داد حضرت فاروق برخاست و سلام کرد جواب باز داد حضرت فاروق
گفت نام تو چیست گفت عبد الله حضرت فاروق گفت ما همه بندگان خدائیم نام خاص تو
میپرسم گفت اویس گفت دست راست بنما آن نشان که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله و
سلم فرموده بود دید بوسید پس گفت پیغمبر خدا ترا سلام رسانیده است و گفته که امتان
مرا دعا کن حضرت اویس رضی الله گفت تو بدعا کردن اولی ترے که بر روئے زمین از تو
عزیزتر کسے نیست حضرت فاروق گفت من خود اینکار میکنم تو وصیت رسول صلی الله علیه

والہ وسلم بجا آری گفت یا عمر نیکوتر نگر نباید کہ او دیگرے باشد گفت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ
وسلم مرا نشان دادہ است حضرت اویس گفت مرقع پیغمبر بمن دہید تا دعا کنم ایشان مرقع
بوے دادند گفتند در پوش و دعا کن گفت صبر کنید تا حاجت خواہم پس بگوشہ رفت و دور
تر از ایشان و مرقع بنہاد و روے بر خاک نہاد و گفت الہی این مرقع بپوشم تا ہمہ امت محمد
بمن بخشی پیغمبر اینجا حوالت کردہ است و حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و فاروق
و مرتضی رضی اللہ عنہما کار خود کردند اکنون کار تو ماندہ است ہاتفی آواز داد کہ چندین امت
بتو بخشیدم مرقع در پوش گفت ہمہ را خواہیم ہمچنین میگفت و می شنید تا حضرت فاروق و
مرتضی رضی اللہ عنہما گفتند نزدیک حضرت اویس رویم تا چہ میکند چون حضرت اویس رضی اللہ
عنہ ایشان را دید کہ مے آیند گفت آہ چرا آمدید کہ اگر آمدن شما نبودے مرقع در نپوشیدمی
تا ہمہ امت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ بمن بخشیدے چون حضرت فاروق و مرتضی حضرت اویس
را دیدند رضی اللہ تعالی عنہما گلیم شتری پوشیدہ و سر و پا برہنہ و توانگرے ہژدہ ہزار عالم تحت
آن گلیم دارد حضرت فاروق رضی اللہ عنہ دل از خود و از خلافت برگرفت گفت کیست کہ
این خلافت از من بیک نان بخرد حضرت اویس رضی اللہ تعالی عنہ گفت کسیکہ عقل ندارد چہ
میفروشی بینداز تا ہر کہ خواہد برگیرد خرید و فروخت در میان چکار دارد تا صحابہ رضی
اللہ عنہم فریاد کردند کہ چیزے کہ از صدیق قبول کردہ کار چندین مسلمانان ضائع نتوان گذاشت
کہ یکروزہ عدل تو بہ ہزار سالہ عبادۃ شرف دارد پس حضرت اویس رضی اللہ عنہ مرقع در پوشید
و گفت بعدد گوسفندان ربیعہ و مضر بخشیدند از امت محمد علیہ الصلوۃ والسلام از برکات
این مرقع اینجا تواند بود کسے کہ گمان برد کہ حضرت اویس از حضرۃ فاروق در پیش بود نہ چنین
است اما خاصیت حضرت اویس تجرید بود حضرت فاروق آنہمہ داشت و نیز تجرید میخواست
چنانچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در پردہ زنان بود فرمود کہ محمد را یاد دارید پس حضرت
مرتضی خاموش نشست حضرت فاروق گفت یا اویس چرا نیامدے تا پیغمبر را دیدے گفت شما
دیدہ اید گفتند بلے گفت مگر حلیہ او دیدہ اید اگر او را دیدہ اید بگوئید ابروے پیوستہ است یا
کشادہ عجب آن بود کہ ہیچ جواب نتوانستند گفت از ہیبتے کہ حضرت اویس را بود رضی اللہ

عنہم پس حضرت اویس گفت شما دوستدار محمد اید گفتند بلے گفت اگر دوستی درست بود چرا آن روز کہ دندان مبارک او بشکستند بحکم موافقت دندان نشکستید کہ شرط دوستی موافقت است پس دہان خود بنمود یکدندان در دہان نداشت گفت من او را بصورۃ نادیدہ دندان خود بموافقت او بشکستم کہ موافقت او از دین است پس ہر دو را وقت خوش آمد دانستند کہ منصب موافقت و ادب منصبی دیگر است کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام را ندیدہ بود از وے بایست آموخت پس حضرت فاروق رضی اللہ عنہ گفت یا اویس مراد عا کن گفت در ایمان ہیچ نبود دعا کردم در ہر نماز بعد تشہد میگویم اللہم اغفر للمومنین والمومنات ای بار خدایا بخش مردان مومنان را و زنان مومنہ را اگر شما ایمان سلامت بگور برید خود دعائے من شما را دریابد و اگر نہ من دعا ضایع نکنم پس حضرت فاروق رضی اللہ عنہ گفت مرا وصیتے کن گفت یا عمر خدا را میشناسی گفت بلے گفت اگر غیر او را نشناسے ترا بہ گفت زیادہ کن گفت یا عمر خدا میداند گفت دانم گفت اگر جز او کسی دیگر نداند ترا بہ حضرت فاروق گفت باش تا چیزے بیارم حضرت اویس دست در جیب باز دو درم بیرون آور دگفت این از شتربانی کسب کردہ ام اگر تو ضمان میکنی کہ چندان بزیم من کہ این خرچ بکنم انگاہ دیگر قبول کنم پس گفت رنجہ شدید باز گردید کہ قیامت نزدیک است انگاہ آنجا دیدارے بود کہ بازگشت نبود کہ من اکنون بساختن زاد راہ قیامت مشغولم چون اہل قرن از کوفہ باز گشتند حضرت اویس را حرمتے پدید آمد در میان قوم و سر آن نداشت از انجا بگریخت و باز بکوفہ آمد بعد از آن او را ندیدالا حضرت ہرم بن حیان رضی اللہ عنہ لعنیہ این نقل شیخ نخشبی در کتاب سلک سلوک بیان کردہ است۔

والسلام علی من اتبع الھدٰے در کتاب مجالس المومنین میگوید کہ کلام حضرت اویس رضی اللہ عنہ کہ گفت اے عمر آن کیست کہ عقل ندارد پس چہ سیفر وشی بنیداز تا سر آنکہ خواہد بگیر وصریح است در طعن حضرت عمر رضی اللہ عنہ و در آنکہ او در ارتکاب خلافت و اعتقاد جریان بیع وشرا در آن خلافت عقل نبود زیرا کہ عقل حاکم است بانکہ نصب امام از جانب خدائے تعالیٰ است و خریدن آن از حضرت ابوبکر و فروختن بعثمان مخالف عقل و شرع است و نیز کلام شیعہ است بانکہ حضرت عمر دل از خلافت بر نمیدارد و زبان او

درآن دعوئے با دل موافق نیست والاخلاص خود را ازان موقوف بفروختن نمے ساخت والحق اگر درآن دعوئے صادق مے بود حضرت طلحہ و زبیر و علی و معاویہ و امثال ایشان رضی اللہ تعالی عنہم آنرا بصد جان میخریدند چہ جائے یکتان لیکن ہمگی مید انستند کہ بر وجہ اقالہ حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ از خلافت او نیز تواضعی و اظہار زہد و تجردے میکند و بنابرین در مقام خریدارے نیامدند و نیز از کلام حضرت اویس رضی اللہ عنہ کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ را میگفت کہ اگر حضرت پیغمبر را دیدہ بگو کہ ابروئے پیوستہ بود یا گشادہ حضرت عمر در جواب ہیچ نتوانست گفت دلالۃ مفہوم میگردد دو امر از حضرت اویس یا عمر رضی اللہ عنہما و اظہار جہل و بیگانگی او از معرفت حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و ارغام الف ادمین الانام و نیز درین کلام کہ حضرت عمر از حضرت اویس رضی اللہ عنہ دعا طلبید و حضرت اویس رضی اللہ عنہ گفت اگر تو ایمان سلامت بگور بری آن دعا ترا دریابد و اگر نہ دعا خود ضایع بکنم اشعار است بانکہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ عالم بود بسوئے عاقبت حضرت عمر لہذا دعائے او را علی الخصوص ضائع دانست واللہ علم بالسرائر اکنون باید دانست کہ ہرچہ از معانی و اشعار مصنف مجالس المومنین و از مکالمہ حضرت عمر و حضرت اویس فہمید ظاہر آنہمہ باطل و خلاف صدق ست بطلان ہر یک ازان منفصل این کردہ مے آید انکہ مصنف مجالس المومنین گفتہ کہ مخفی نماند کہ اینکلام از حضرت اویس رضی اللہ عنہ الے آخرہ ؛

باید دانست کہ درین کلام ہیچ طعن نیست زیرا کہ کلام حضرت عمر بطریق طلب علاج ترک تعلق صادر شد و جواب حضرت اویس بر آن معنے واقع شد کہ علاج ترک تعلق بیع خلافت نیست چرا کہ ہیچ عاقل خرید نخواہد نمود بلکہ علاج او ترک خلافت است بلکہ مصنف مجالس المومنین طعن بر حضرت اویس رضی اللہ عنہ کرد از جہت انسبت طعن حضرت عمر بوسے کرد فافہم و آنکہ مصنف مسطور گفتہ کہ عقل حاکم است بانکہ نصب امام از جانب خدائے تعالی است باید دانست کہ این سخن او خلاف مذہب اہل تحقیق است در شرح عقاید میگویند کہ مذہب حق آن است کہ نصب امام واجب است بر خلق بدلیل سمعی و آنکہ مصنف مذکور گفتہ کہ نیز کلام

ازمضمون مجالس المومنین

حضرت اویس رضی اللہ عنہ مشعر است بآنکہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ دل از خلافت برنمیدارد
الی آخرہ - باید دانست کہ این سخن مصنف نیز بیجا و خلاف صدق است چہ حضرت عمر رضی در
آن وقت کہ فرمود کیست کہ این خلافت از من بہ یکنان بخرد مطلق دل از خلافت بردا شتہ
بود و دل او بازبان موافق بود و بر ہیچ بدان سبب موقوف ساختہ کہ امر دین مہمل
نگذارد و آنچہ گفت الحق اگر در آن دعوی صادق میبود طلحہ و زبیر و معاویہ و امثال ایشان
رضی اللہ عنہم بصد جان میخریدند چہ جائے یکنان این سخن نیز خلاف صدق و سداد است
چراکہ اشعار دارد کہ صحابہ مذکورین رضی اللہ عنہم ہمہ طالب خلافت و حریص ریاست بودند
حاشا و کلا کجا چنین تواند بود و آنچہ گفت پوشیدہ نماند کہ درین روایت دلالت است بر اشتہار
حضرت اویس با حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہما باید دانست کہ این سخن مصنف بسے شنیع و منکر
است بجناب امیر المومنین حضرت عمر بن الخطاب و بدتر آنکہ نسبت اشتہار بحضرت اویس
رضی اللہ عنہ میکند کلا و حاشا کہ حضرت اویس را ازین اشتہار باطن مبارک خیالی و وہمی گذشتہ
باشد. و آنچہ گفت درین قول اشعار است بدانکہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ عالم بود
بسوئے عاقبت حضرت عمر رضی اللہ عنہ باید دانست کہ این سخن اداشد و اقویٰ است از
روئے قباحت و ضلالت نعوذ باللہ و معلوم بقطع و یقین است کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ
از عشرہ مبشرہ رضی اللہ تعالی عنہ و تتمہ کلام حضرت اویس رضی اللہ تعالی عنہ محذوف
است خلاصہ تقریر آنکہ تخصیص بدعاء غفران کسے را کہ متضمن ہیچ فائدہ نیست چراکہ اگر ختم
او بر سعادت ایمان بود دعائے علی العموم کہ در نماز خواندہ میشود او را ہم در یابد بلکہ دعا اقرب
باجابت است و اگر نہایت کارش بر شقاوت کفر گردد او را دعائے مفید نیست و امر کسے از دو
حال خالی نیست و در حق شما تقدیر ثانی منتفی است بقطع و یقین پس پے استدعا شما دعا من بطریق
عموم شامل است و متضمن احوال شما خواہد بود و بالجملہ آنچہ از لفظ طعن و اشتہار دارم الف
و تخالف قلب و لسان واقع شدہ موجب انحراف از طریق قوم و صراط مستقیم است چہ تضعیف
جناب صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم از ان و محتم است چہ طعن صحابہ رضی اللہ عنہ از دو وجہ خالی
نیست یا موجب کفر است یا مقتضی بفسق و بدعت چنانکہ مولانا سعد الدین رحمۃ اللہ علیہ

در شرح عقاید بدان تصریح کرده است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه ۔

لطیفه سیزدہم در اخبار و آثار که دلالت بر بزرگی و جلالت حضرت اویس رضی الله عنه میکند و مولانا جلال الدین سیوطی رحمة الله تعالی علیه در کتاب جمع الجوامع اخبار و آثار در شان حضرت اویس رضی الله تعالی عنه ذکر کرده است و قدوة المحققین شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه بعضها و بتمامی آن اخبار و آثار که در آخر کتاب در شرح مشکوة در باب ذکر یمن و شام ترجمه کرده و آورده است و مولانا علی بن سلطان محمد قاری رحمة الله علیه نیز بعضها و بتمامی آن احادیث را در کتاب معدن العدنی نقل نموده است این فقیر حقیر مؤلف این سطور نیز جمله آنها را درین مختصر آورده است اگرچه دراز شد زیرا که هر چند ذکر اولیاء الله قدس الله اسرارهم زیاده تر نزول رحمت زیاده تر و نیز گفته اند که هر چند کسے محبوب تر باشد ذکر او نیز شیرین تر و لذیذ تر باشد که ذکر الملیح ملیح و کسیکه دوست دارد چیزیرا بسیار کند ذکر آن چیز من احب شیئا اکثر ذکره روایت کرد اسید بن جابر بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه که چون مے آمد او را امداد اهل یمن مے پرسید ایشان را که آیا در میان شما حضرت اویس بن عامر ہست تا وقتیکه حضرت اویس رضی الله عنه میان ایشان رسید گفت آیا تو اویس بن عامر باشی گفت آرے همچنین است از قبیله مراد سے پستر از قرن گفت آرے همچنین است گفت آیا بود بتو برص پس به شدی از ان مگر باند موضع درم گفت حضرت اویس رضی الله عنه آرے گفت آیا ترا والده ہست گفت آرے گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود مے آید شما را حضرت اویس رح بن عامر رضی الله عنهما با مداد اهل یمن از مراد پستر از قرن بود بوسے برص پس بهتر شد از ان مگر موضع درم و مراد او را والده است که نیکی میکند بان اگر سوگند خورد بخدا راستگو گرداند خدا او را اگر توانی طلب استغفار از وے بکن پس استغفار بکن برای من اے اویس رح حضرة اویس گفت مثل من یا امیر المومنین چگونه استغفار کند ترا البته استغفار کن برائے من پس استغفار کرد حضرت اویس رضی الله عنه برائے حضرت امیر رضی الله عنه پس گفت عمر رضی الله عنه یا اویس کجا خواهی که بروی گفت میخواهم که

بکوفہ روم گفت آیا چیزے بنویسم برائے تو بر عامل کوفہ گفت اگر در پس ماندگان از
مردم باشم محبوب تر است نزد من پس سال آیندہ مردے از اشراف یمن بحج ملاقات
کرد بحضرت عمر رضی اللہ عنہ و حضرت عمر از حال حضرت اویس رضی اللہ عنہ پرسید کہ چہ حال دارد
گفت گذاشتم او را کہنہ جامہ قلیل المتاع پس حضرت عمر رضی اللہ عنہ حدیث رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ وسلم بروے خواند پس آمرد بر حضرت اویس رضی اللہ
عنہ آمد و طلب استغفار کرد از وے و حضرت اویس گفت تو استغفار کن برائے من کہ از سفر
صالح آمدہ باز آن مرد گفت کہ استغفار کن برائے من و حدیث حضرت عمر را بر خواند پس
استغفار کرد حضرت اویس رضی اللہ عنہ برائے وے پس مردمان شناختند حضرت
اویس را دریافتند حقیقت حال او را پس از آنجا بدر رفت و روایت کرد ابن سعد در طبقات
و ابو عوانہ و رویانی و ابو نعیم در حلیہ و بیہقی در دلایل و در روایتے دیگر از اسید بن جابر آوردہ
کہ گفت محدثے بود در کوفہ کہ حدیث میکرد ما را چون فارغ میشد از حدیث متفرق میشدند
مردم و جماعتے بر جائے خودے بودند و در میان این جماعت مردے بود کہ تکلم میکرد بکلامے
کہ ہیچ کس را نشنیدم کہ بان کلام تکلم میکرد پس آمدم نزد وے پس گم کردم روزے
او را پس گفتم بیاران خودے شناسید شما آن مرد را کہ مے نشست با ما و سخنان میکرد چنین
و چنین پس گفت مردے از قوم آرے میشناسم او را کہ آن اویس قرنی است رضی اللہ
گفتم مے شناسی منزل او را گفت مے شناسم پس رفتم با وے و زدم در حجرہ اویس بدر
آمد از حجرہ گفتم یا اخی چہ باز داشت ترا از ما گفت برہنگی و بودند اصحاب وے کہ سخری میکردند
و میرنجانیدند او را گفتم بگیر این چادر را و بپوش گفت مکن ایذا زیرا کہ ایشان چون بہ بینند آنرا
بر تن من ایذا کنند مرا پس مبالغہ کردم من تا آنکہ پوشید آن را پس بیرون آمد بر ایشان
پس گفتند کرا فریب دادہ است ازین جامہ و از کہ ربودہ است آنرا گفت دیدی کہ چہ
میگویند پس گفتم من چہ میخواہید شما ازین مرد چرا ایذا میکنید او را آدمی گاہی برہنہ است
و گاہے جامہ پوش پس گرفتم ایشان را بزبان خود گرفتنے سخت پس بقضاے الٰہی اہل
کوفہ بر حضرت عمر رضی اللہ عنہ آمدند میان ایشان مردے از آنہا کہ سخریگی میکردند با حضرت

اویس رضی اللہ عنہ گفت حضرت عمر رض عنہ آیا اینجا از اہل قرن کسے ہست پس آوردند
آنمرد را کہ مسخرگی میکرد با حضرت اویس رضی اللہ عنہ پس برخواند عمر رضی اللہ عنہ
حدیث پیغمبر صلے اللہ علیہ وعلے آلہ وسلم را کہ در شان حضرت اویس شنیدہ بود گفت شنیدہ ام
کہ وے قدوم کردہ است بر شما بکوفہ آنمرد گفت نیست اینچنین کس در میان ما و نمیشناسیم ما
او را گفت عمر رضی اللہ عنہ بلی مردے ہست چنین و نہ چنین یعنے خوار و خراب گفت در میان
ما مردے است اویس نام کہ مسخرگی میکنیم با وے گفت عمر رضی اللہ عنہ دریاب او را مے
بینم ترا کہ دریابی او را پس اقبال کرد آنمرد بر حضرت اویس رضی اللہ عنہ تا آنکہ در آمد بر
وے پیش از آنکہ بر اہل و عیال خود در آید پس گفت حضرت اویس رضی اللہ عنہ کہ
این عادۃ تو با من از کجا است گفت از امیر المومنین حضرت عمر رض عنہ تعریف ترا شنیدم
کہ در حق تو چنین و چنین میگفت بہ بخشش مرا اے اویس آنچہ بتو کردم از مسخرگی و بے ادبی
و استغفار کن گفت میکنیم بشرطیکہ نگوئی بکسے آنچہ شنیدی از حضرت عمر رض پس استغفار کرد
او را گفت اسید کہ راوی این خبر است کہ بعد ازین فاش شد امر حضرت اویس رضی اللہ
عنہ در کوفہ روایت کرد این را ابن سعد در طبقات و ابو نعیم در حلیہ و بیہقی در دلائل و ابن
عساکر در تاریخ و در روایتے دیگر از یحیی بن سعد بن مسیب از عمر بن الخطاب رضی اللہ
تعالی عنہم آمدہ کہ گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی فرمود یا عمر گفتم لبیک و
سعدیک یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس گمان بردم کہ مگر بکاری میفرستد مرا
آن حضرت گفت یا عمر در امت من مردے باشد کہ او را اویس قرنی گویند رضی اللہ عنہ
میرسد او را بلاد رجسد پس دعا میکند خداے عز و جل را پس دور میکند خدا آنرا مگر لمعہ در
پہلوے وے چون مے بیند آنرا یاد میکند خدا را عز و جل بسبب حسن ملاقات کنی تو او را بجوان او را سلام
و امر کن او را کہ دعا کند ترا زیرا کہ وے کریم است بر پروردگار خود بزرگ است نزد وے
اگر سوگند خورد بر خدا راستگو میگرداند او را شفاعت میکند مانند گوسفندان ربیعہ و مضر
امت مرا حضرت عمر رضی اللہ عنہ میگوید پس طلب کردم او را در حیات پیغمبر صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم قدرۃ نیافتم بر وے و طلب کردم در خلافت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ

پس قدرت نیافتم بر وی پس طلب کردم او را در امانه خود پس بجستم رفیقان را که از بلاد مے
آمدند میگفتم آیا هست از مرادیا است از قرن در میان شما کسے که نامش اویس رح عنه باشد گفت مردے
از قوم قرن که وے ابن عم من است آیا امیر المومنین مے پرسی از مردے پست پایه وخوار ودنی را
نیست وی کسے که مثل تو از وی پرسد گفتم مے بینم ترا در شان وے از هلاک شوندگان پس بودم
من در همین سخن ناگاه نموده شد شترے بکهنه بالانی بر وے مردے است بکهنه جامه پس آمد
در دل من که اویس رضی الله عنه همین است گفتم ای بنده خدا توئی اویس قرنی گفت نعم
گفتم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سلام میخواند بر تو گفت علی رسول الله السلام وعلیک یا
امیر المومنین عمر گفتم امر میکند ترا آنحضرت که دعا کنی مرا بعد ازان ملاقات میکردم او را هر
سالے در حج پس میگفتم من احوال واسرار خود را بوے ومیگفت وی بمن رواه القاسم
عبد العزیز بن جعفر الخرقی فی فوائده والخطیب وابن عساکر فی تاریخه ودر روایتے دیگر از
حسن بصری رح آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند پرسید از وے حضرت عمر رضی الله
عنه گفت مردے از ایشان چه میخواهی تو یا امیر المومنین از وے وے مردیست که
در خرابهاے باشد ودر مردم نمے آید گفت از من بوے سلام رسانی وبگوئی تا ملاقات
کند مرا پس رسانید آنمرد رسالت حضرت عمر رضی الله عنه بوی پس قدوم کرد حضرت اویس
بر حضرت عمر گفت اویس توئی گفت نعم یا امیر المومنین گفت بتو سپیدی بود که دعا کردے
خدا را دور کرد خدا آنرا از تو وباز دعا کردے تا باقی ماند لمعه ازان در تو گفت نعم ترا که خبر
داد یا امیر المومنین بدان گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وامر کرد مرا که
سوال کنم ترا که دعا کنی براے من پس دعا کرد حضرت اویس رح عنه حضرت عمر را گفت
حاجت من آنست یا امیر المومنین که بپوشی حال مرا بر من واذن دهی تا بر گردم وبروم
ازینجا پس همیشه بود حضرت اویس رضی الله عنه پنهان از مردم تا گشته شد در نهاوند
وشهید شد رواه عساکر واز سعید بن مسیب آورده که ندا کرد حضرت عمر رضی الله عنه بر منبر
بمنا وگفت یا اهل قرن پس برخاستند پیران ایشان وگفتند مائیم یا امیر المومنین چه فرمائی
گفت آیا در قرن کسے هست که نام او اویس رح باشد گفت پیرے از ایشان نیست در میان ما

کسے که نام او اویس باشد مگر دیوانه که در بیابانها و ریگهای مے باشد نه کسے را با وے الفت و نه
ورا با کسے صحبت پس گفت همونرا میخواهم چون بقرن رو ید او را بجوئید و سلام من بوے
رسانید و بگوئید که رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم بشارة داده مرا بتو و امر کرده است مرا که بخوانم
بر تو سلام آن حضرت را پس چون رسیدند آن قوم بقرن بجستند او را یافتند در
ریگستان افتاده پس رسانیدند او را سلام حضرت عمر رضی الله عنه و سلام رسول الله صلے
علیه و آله وسلم پس گفت شهرت داد مرا امیر المومنین عمر و مشهور گردانید نام مرا الصلوة والسلام
علی رسول الله و علی آله و روی نهاد بوادی حیرت و هیمان و یافته نشد از وے اثرے تا آنکه باز آمد
در ایام امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه پس قتال کرد پیش وے و شهید شد در جنگ صفین
رواه ابن عساکر و صعصعه بن معاویه آورده که بود حضرت عمر رضی الله عنه که مے پرسید وفد اهل کوفه
را وقتیکه قدوم مے آوردند بر وے آیا مے شناسید شما اویس بن عامر قرنے رضی الله عنه
را پس گفتند نمے شناسیم و حضرت اویس مردے بود که ملازمت میکرد مسجد را در کوفه و بیرون
نمے آمد از آن و او را ابن عمّ بود که ایذا میکرد او را پس آمد ابن عم اویس رضی الله تعالی عنه
در کسانے که آمدند از اهل کوفه پس گفت عمر رضی الله تعالے عنه آیا مے شناسید اویس
بن عامر مرادے قرنی را گفت ابن عم اویس یا امیر المومنین نیست اویس که باین مرتبه رسد که بپرسی
و شناسی تو او را و ی آدمی است کمترین آدمیان و دنی ابن عم من هست پس گفت حضرت عمر
رضی الله تعالے وائے بر تو هلاک شدی تو در وے پس خواند عمر رضی الله عنه حدیث رسول الله صلے
الله علیه و آله وسلم که شنیده بود در شان حضرت اویس رضی الله عنه و گفت چون برسی آنجا سلام
من بوے رسانی پس مشهور شد امر اویس پس گم شد و برفت رواه ابویعلی و ابن منده
و ابن عساکر و در روایتے از ابن عباس رضی الله عنه آمده که گفت درنگ کرد حضرت عمر رضی الله
عنه مے پرسید از احوال حضرت اویس رضی الله عنه ده سال تا آنکه گفت در موسم حج ای اهل یمن هر که
از شما از قبیله مراد ست استاده شود پس استادند آنها که قبیلهٔ مراد بودند و نشستند دیگران
پس گفت حضرت عمر رضی الله عنه آیا میان شما اویس نام کسے هست پس گفت مردے
یا امیر المومنین نمے شناسیم ما اویس را و لیکن برادرزاده من است که او را اویس میگویند و وے

[illegible]

ضعیف تر و خوار تر است از آنکه شتر تو پرسد از شتر وی گفت حضرت عمر رض عنه آیا دی در
حرم است گفت نعم وے در اراک عرفه است میچراند شتران قوم را پس سوار شدند
عمر و علی رضی الله تعالی عنهما بر دو حمار پس روان شدند تا آمدند اراک را ناگاه دیدند او را
که استاده است و نماز میکند و دوخته است نظر خود را بر سجده گاه خود پس چون دیدند
او را عمر و علی رضی الله عنهما گفتند اگر باشد آنکه میجوئیم ما او را پس این شخص است پس چون
شنید حس ایشان را سبک گردانید نماز را و برگشت از نماز پس سلام دادند ایشان بر وے
پس سلام کرد و گفت وعلیکم السلام ورحمة الله　گفتند نام تو چیست رحمت کند ترا خدای
تعالی گفت عبد الله گفت حضرت علی رضی الله عنه میدانم هر که در آسمان و زمین است بندهٔ
خدای تعالی است سوگند میدهم ترا به پروردگار کعبه و پروردگار این حرم چیست نام تو که مادر ترا بدان
نام کرده است گفت چه میخواهید نام من اویس بن عامر است گفتند برهنه کن پهلوی چپ
خود را پس برهنه کرد دیدند که در وے لمعه هست سفید قدر درهم پس شتافتند حضرت عمر و حضرت
علی رضی الله عنهما که بوسه دهند آن لمعه را پستر گفتند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
امر کرده است ما را که سلام خوانیم بر تو و سوال کنیم ترا که دعا کنی ما را گفت دعای من در شرق
زمین و غرب آن شامل است همه مسلمانان را مرد و زن ایشان گفتند دعا کن مرا مخصوص
پس دعا کرد ایشان را و مومنین و مومنات را پس گفت عمر رض عنه بدهم ترا چیزے رزق خود
یا از عطاے خود گفت هر دو جامه من نو اند و هر دو نعل من پاره زده و با من چهار درهم است
چون تمام شوند اینها بگیرم و گفت هر که امل میکند جمعه را امل میکند ماه را و کسے که امل میکند ماه را
امل میکند سال را بعد ازان سپرد قوم را شتران ایشان و وے برفت از انجا و دیده نشد
بعد ازان رواه ابن عساکر فی تاریخه والله اعلم تا اینجا عبارت شرح مشکوة ترجمه کلام سعدن العدنی بود و
نیز در معدن العدنی میگوید که این احادیث دلالت دارند بر بزرگی و بلندی مرتبه حضرت اویس
رض عنه و بر نادانی حال ابن عم او و در پوشیدگی امر او و اشکال مے آید بقول شیخ علاء الدوله سمنانی
رحمة الله علیه که بدرستے قطب در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عاصم عم اویس
بود رض عنه پس حدیث انی وجد نفس الرحمن من قبل الیمن در حق او آورده است و اوست

مظہر خاص برائے تجلی رحمانی چنانچہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مظہر خاص برائے تجلی الٰہی کہ مختص
است باسم ذات وآن اللہ است سبحانہ وتعالی تا اینجا قول شیخ مذکور بود قدس اللہ سرہ العزیز
وپوشیدہ نیست کہ بدرستے ہمین عصام کہ باشد نیست ذکر او در وجود نہ از روئے خاص و نہ
از روئے عام وبر تقدیر ثبوت ذکر او بنقل یا بکشف مقبول نزد عقلا بعید است اینکہ باشد
قطبیت مر او را باوجود خلفاء اربعہ رضی اللہ عنہم کہ ایشان افضل خلق اند بعد پیغمبران علیہم السلام
باتفاق پس ظاہر انیست کہ بدرستے پیغمبر علیہ السلام قطب دائرہ وجود است برائے
پیشینیان وپسینیان در مقام شہود وشک نیست کہ بدرستے اوست قطب الارشاد برائے
جمع عباد و در تمامی بلاد وہست این نسبت علیہ ورتبہ قطبیہ انتقال کنندہ بسوئے خلفاء راشد
مہدیہ وہمچنین انتقال کند بسوئے کسے کہ باشد جامع میان معالم شرعیہ ومعارف دینیہ واما
قطب ابدال در زمان پیغمبر علیہ السلام چنانچہ گمان من است بدرستے کہ حضرت اویس است
رض عنہ بنا بر اینکہ گفتہ است امام یافعی رحمۃ اللہ علیہ کہ تحقیق پوشیدہ است احوال قطب بیک
وآن غوث است از چشم عوام وخواص از برائے غیرت کہ از نزد ابر دست وتائید میکند آنرا احد
قدسی اولیائی تحت قبائی لا یعرفہم غیری تا اینجا ترجمہ عبارت معدن العدنی است وسلام
علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین ::

لطیفہ سیزدہم - در ملاقات ہرم بن حیان بحضرت اویس رض عنہ وگرفتن وصیتہا از وے
ہرم بن حیان گوید کہ شنیدم بکوفہ شدم واز ہر کس نشان او پرسیدم کسے گفت کہ بر کنار فرات
رفتم و ویرا باز یافتم دیدم کہ بر کنار فرات وضو میکند وجامہ نمازے میکند مر ویرا دیدم
بغایت لاغر ونحیف چنانچہ ہمہ استخوانہائے او پیدا بود ونور از وے می تافت سلام کردم جواب
داد وبرمن نگریست خواستم کہ دست او فرا گیرم فرا ندا و گفتم یرحمک اللہ یا اویس وغفر لک چگونہ
دیگریستن بر من افتاد از دوستی وے واز رحمت کہ مرا بر وے آمد از ضعیفی احوال وے
بحدے کہ گلو گرفت مرا عبرتے کہ از دوستی خود بر و یافتم و وے نیز بگریست چون از گریہ فارغ
شدیم گفت مرحبا یا ہرم بن حیان چگونہ اے برادر من کہ راہ نمود ترا بمن گفتم امیر المؤمنین
عمر رض عنہ پس گفت چگونہ دانستے نام من گفتم اللہ پس گفت لا الہ الا اللہ سبحان ربنا ان

کان وعد ربنا لمفعولا عجب کردم از شناختن او مرا و حال مرا سوگند بخدا که ندیده بودم من او را
پیش ازین و نه دیده بود او مرا گفتم نام من و پدر من چون دانستی و مرا چه شناختی که هرگز ندیده
گفت نبانی العلیم الخبیر آنکه هیچ چیز از علم و خبر وے بیرون نیست مرا خبر داد و روح من روح
ترا بشناخت وقتیکه سخن کرد نفس من با نفس تو روح مومنان با یکدیگر آشنایان باشند اگرچه
یکدیگر را شناخته باشند و بدرستیکه مرار واح را نفسها است چون نفسهائے اجساد و بدرستیکه
که مومنان هر آئینہ شناسند بعضے ایشان بعضے را بروح اگر نیافته و ندیده باشند و مولانا اسمعیل
رحمته الله علیه در شرح تعرف میگوید که شاید معرفت حضرت اویس مر حضرت هرم راضی الله عنهما
دران ساعت بدان باشد که مر او را تمنی دیدار حضرت هرم افتاده باشد و حق جل و علا مراد او را حاضر
کرده باشد که هرچه آرزو کند بدهد چون هرم رضی الله عنه بدیدار آمد بدانست که این آرزو وے
من است صدق و راست ایشان چنین باشد و این روا بود که حق جل جلاله بنده را بجائے رساند
که هرچه در سر وے بگذرد مراد او در کنار وے بنهد انتهی شعث پس هرم بن حبان رضی الله عنه میگوید
که حضرت اویس را رضی الله عنه گفتم مرا چیزے روایت کن از رسول صلی الله علیه وآله وسلم
تا یادگار من باشد گفت تن و جان من فدائے رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باد من ویرا
در نیافتم و اخبار وے از دیگران شنیدم چنانچه تو شنیدہ و نخواهم که راه روایت حدیث بر
خویشتن کشاده کنم و نخواهم که محدث و مفتی و مذکر باشم که مرا خود شغلے هست که ازین نپردازم گفتم
آیتے بر من خوان تا از تو بشنوم و مرا دعا کن و وصیتے کن تا بدان کار کنم من ترا صعب دوست
دارم برائے خدائے تعالی پس دست من بگرفت بر کنار فرات و گفت اعوذ بالله من الشیطن
الرجیم و بگریست انگاه گفت چنین میگوید خداوند من و حق ترین و راست ترین سخن وے است

وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لعبین ما خلقناهما الا بالحق ولکن اکثرهم لایعلمون ان یوم الفصل
میقاتهم اجمعین یوم لایغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحم الله انه هو العزیز
الرحیم نیافریدیم اهل ارض و سمار انگه برائے حق ولیکن بیشتر مردمان بسبب غفلت
نمیدانند بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل هنگام جمع شدن همه آدمیان است در روز
که دفع نمیکند دوستی و خویشاوندے از دوست و خویش خود چیزے را از عذاب و نباشند

دوستان که یاری کرده شوند از دوستان ولیکن کسی که خدای تعالی بر وی خوشنود باشد یعنی مومنان ایشان یاری کنند مر دیگر را
بشفاعت بدرستیکه خدای تعالی غالب و مهربان است آنگاه حضرت اویس رضی الله عنه بانگ بکرد و پنداشتم که از هوش بشد چون
باز بخود آمد گفت ای پسر حیان بچه کار آمده گفتم آمده ام تا با تو انس بگیرم و از صحبت و ملاقات تو بیاسایم گفت هر کسیکه خدا
را شناخت با هیچ کس انس نگیرد و با کس نیاساید و با تو تلاقی همی کنم که آن نفع ترا از ملاقات و دیدن است و آمدن من در غیبت است
از آنچه در زیارت و ملاقات همه یاد ترا و سیر ترا [illegible] گفتم مرا وصیت کن گفت ای هرم شب مرگ زیر بالین نهی بخفتی و چون
برخیزی برابر چشم داری و گناه را خورد مدان که عاصی شوی در خدای تعالی و گفت ای پسر حیان پدرت بمرد و نزدیکتر است
که تو نیز بمیری یا به بهشت شوی یا بدوزخ و پدرت مهتر آدم صفی الله و مادرت حوا بمردند و مهتر نوح نیز بمرد و مهتر ابراهیم خلیل الله بمرد
و حضرت موسی کلیم الله بمرد و حضرت داود علیه السلام خلیفة الله بمرد و حضرت محمد رسول الله صلعم بمرد و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه وی بمرد
و حضرت عمر رضی الله عنه برادر من و دوست من بمرد آه عمر آه عمر گفتم رحمک الله حضرت عمر زنده است گفت حق سبحانه و تعالی مرا خبر
داده است از مرگ وی پس این بگفت من و تو نیز مردگانیم پس بر حضرت رسول الله صلعم درود بسیار فرستاد و دعا سبک بکرد و گفت
این است که کتاب خدای تعالی و راه اهل صلاح فرا پیش گیر و یکساعت از یاد مرگ غافل مباش و چون نزدیک قوم خویش رسی ایشانرا پند
ده و نصیحت از خلق باز مگیر و یکقدم از موافقت جماعت و سنت باز مکش که آنگاه بیدین شوی و ندانی در دوزخ افتی پس صلوة
فرستاد و دعای چند بکرد و گفت ای بار خدایا بدرستیکه این مرد گمان میبرد که دوست میدارد مرا بجهت تو و زیارت کرده است مرا
برای تو پس بنمای مرا روی او را در بهشت و درآری او را در دار السلام خود بر من نگهدار او را تا که در دنیا است زنده هر جا که باشد و
بپیوند بر وی ضیعت او را و خشنود گردان او را از دنیا باندک و آنچه داده او را از دنیا پس آسان کن آنرا بر او و آسان کن [illegible] و
گردان او را بر آنچه نعمتهای خود که داده او را از شاکران و جزا ده او را از من بهترین جزا پس گفت سپردم ترا ای هرم بن حیان و السلام
علیک و بر تو رحمت خدای تعالی تا که زنده باشی و نه بینم ترا پس از امروز و بخشد خدای تعالی [illegible] مرا پس بدرستیکه من مکروه میدارم شهرت
را و تنهائی دوستتر است بسوی من [illegible] بسیار اندوه مند و سخت غمناکم با این مردمان تا که زنده ام پس خبری از من نه طلب
کنی مرا و بدانکه بدرستیکه تو از من بر ترکی نه بینم من ترا و نه بینی تو مرا پس یاد کنی مرا و دعا کنی برای من بدرستیکه من یاد کنم مر
ترا انشاء الله تعالی و روان شو اینجا تا روان شوم من از اینجا و گفت حضرت هرم بن حیان که اکثر سخن او از فاروق و
علی بود رضی الله عنهما خواستم تا یکساعت با وی بروم نگذاشت و بگریست و مرا بگریستن آورد و بر کناره فرات و از تنها بوی
نگرستیم تا بکوی درشد یا داخل شد بعضی کوچها او این اختلاف روایت است پس زان خبر و نشانی نیافتم پس کسانیکه او را نشناخته
دیده اند سیرة ایشان چنین بوده است و راه انبیا و اولیا این است و خداوندان عزم ایشان اند اگر بعضی در جزئی با هم

ازان نبود که بر قدر حاجت اختیار کنی و بگذرد طریق تنعم پیش بگیری تا در خطر عظیم نیفتی والله تعالی علم این تمامی قصه از احیاء العلوم و کیمیا
سعادت و تذکرة الاولیاء و حیوة الذاکرین و شواهد النبوة و بحر السعادت نقل کرده است نوشته شده و در حکایات الصالحین آورده است که
چون خبر موت امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه بهرم رسید هرم از حضرت اویس رضی الله عنه پرسید که درین ملک علامت موت حضرت عمر رضی الله عنه چیست
حضرت اویس رضی الله عنه فرمود که در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه میدیدم که شیر و بز از یکجا آب می نوشیدند و از جهت حضرت عمر رضی الله عنه شیر نتوانست که
بز را آزار کند حالا دیدم که شیر بر بز حمله آورد و نیز در حیوة الذاکرین میگوید که هرم ابن حیان گفت که اینها مدتی بر من هیچ جمعه نگذشت مگر آنکه وی را دیدم او را
در خواب بسیار یا دو بار اللهم شرفنا بلقائه و کرمنا بعطائه بحرمة افضل الانبیاء کل اصفیاء که صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم ۔

لطیفه چهاردهم در قصه و مناقب حضرت هرم بن حیان مولانا علی بن عثمان الهجویری قدس الله سره در کشف المحجوب میفرماید
که صف و معدن وفا حضرت هرم بن حیان از بزرگان طریقت بود و اندر معاملات حظی وافر داشت با صحابه کرام رضی الله عنهم صحبت
کرده بود و قصد کرد تا حضرت اویس رضی الله عنه به بیند چون بقرن رسید وی از آنجا رفته بود نا امید گشت و بمکه باز آمد خبر یافت که وی بکوفه می باشد
بیامد و نیافتش و تا مدتی بود از آنجا بود و خواست که از آنجا بسوی بصره آید اندر راه وی را یافت برکناره فرات طهارت میکرد و مرقع بر شتی
بشناختش چون از کناره رود برآمد و زینت بشانه برد هرم پیش رفت و وی را اسلام کرد او گفت وعلیک السلام یا هرم بن حیان گفت
مرا بچه شناختی که من هرم گفت عرف روحی روحک جان من جان ترا بشناخت تا مدتی بنشستند و مرا او را باز گردانید حضرت هرم گفت
بیشتر سخنان با من از امیر ان گفت یعنی حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما و روایت کرد مرا از حضرت امیر عمر و حضرت علی مرتضی
رضی الله تعالی عنهما از پیغمبر صلعم خبر این نیست که اعمال بنیات است و خبر این نیست که مر هر مرد را چیزی است که نیت کند
پس کسی که باشد هجرة او بسوی الله تعالی و رسول او صلعم پس هجرة او بسوی خدا و رسول اوست و کسی که باشد هجرة او بسوی
دنیا میرسد دنیا او را یا باشد هجرة او بسوی زن تزوج میکند آنرا پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت
میکند بسوی آن چیز مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی در شواهد النبوة می آرد که هرم بن حیان رضی الله عنه در
تابستان که هوا گرم بود وفات کرد چون وی را در قبر کردند پاره ابر پدید آمد برابر قبر وی نه زیاده نه کم و بر بالای
قبر وی بارید و از آنجا تجاوز نکرد و گویند که همان روز از قبر وی گیاه دمید رحمة الله تعالی علیه و صلی الله
تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا ۔

لطیفه پانزدهم در بعضی مناقب و فضائل آنحضرت رضی الله عنه در تذکرة الاولیاء میگوید که محامد اویسیان است و فضائل او بیشمار
و در ابتداء از شیخ ابو القاسم کرکانی را رحمة الله علیه ذکر این بود که یا اویس یا اویس گفتی و این سخن خواجه محمد
پارسا قدس سره در قدسیه گفته و نیز در تذکرة الاولیاء آورده است که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که

حضرت اویس قرنی رضی الله عنه نیکترین تابعین است باحسان و مهربان و ستایش کسی که ستائیده
او رحمة للعلمین بود بزبان من و لو تحجار است آید و در تفسیر حسینی و مجالس المومنین و تذکرة الاولیا
و کیمیای سعادت و روضة الریاحین میگوید که آن سهیل یمنی حضرت اویس قرنی رضی الله تعالی
عنه منقول است که در بعضی شبها میگفتی هذه لیلة الرکوع این شب رکوع است و بیک رکوع
بصبح میرسانید و شب دیگر را بگفت هذه لیلة السجود این شب سجود است و بیک سجود بصبح
میرسانید یکی با اویس گفت ای اویس چگونه طاقت اینقدر طاعت داری که شبها بدین
درازی را بیک حال میگذرانی گفت کجا شب دراز کاشکی از ازل تا ابد یکشب بودی تا به
یک رکوع و یک سجود بآخر بردمی سعود آن نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی **بیت** به نیم شب
که همه مست خواب خوش باشند- من و خیال تو و نالهای درد آلود - و نیز گفت که من هنوز
یکبار سبحان ربی الاعلی گفته باشم که روز شود سه بار تسبیح گفتن سنت است و این ازان
میکنم که میخواهم که مثل آسمانیان عبادت کنم و در کتابی که در آن ذکر اولیاء عرب بود آورده
است که یکبار حضرت اویس رضی الله تعالی سه شبانروز چیزی نخورده بود در راه پیازی
یافت قصد کرد تا نخورد گفت نباید که حرام باشد بینداخت و در هوا نظر کرد مرغی دید که از
هوا می آید قرص نان گرفته در دهن و آواز داد که ای حضرت اویس قرنی چون پیاز حرام
بینداختی بگیر این روزی حلال از دست فرستادهٔ خدا بخور تا لفت آرام گیرد :: **رباعی**
بخشندهٔ تو جمال روزی کندت : مهجور شوی وصال روزی کندت :: از ترس خدا اگر
کنی ترک حرام : روزی ده تو حلال روزی کندت :: و نیز در تذکرة الاولیاء میگوید وقتی
حضرت اویس رضی الله عنه سه شبانروز چیزی نخورده بود روز چهارم در راه یکدیناری
بدید بر نداشت گفت از کسی افتاده باشد برفت تا گیاه برچیند و بخورد گوسفندی دید نانی
گرم در دهان نهاده بیامد و پیش او بنهاد گفت از کسی ربوده باشد روی بگردانید گوسفند
بسخن آمد و گفت من بندهٔ آن کسم که تو بندهٔ اوئی بگیر روزی دادهٔ خدا از بندهٔ خدا گفت
دست دراز کردم تا نان بگیرم نان در دست خود دیدم و گوسفند ناپید اشد این نقل در حکایات
الصالحین نیز آورده است مولانا علی سلطان محمد قاری رحمة الله علیه در معدن العدنی

سیفر باید و همچنین بعینه در مجالس المؤمنین مے آرد و همچنین در حیوة الذاکرین میگوید و نیز امام یافعی رحمته الله علیه از علقمه بن زید رح عنه نقل میکند در روضته الریاحین که منتهی میشود زهد بسوے هشت کس از تابعین و از ایشانست حضرت اویس قرنی رح عنه که حضرت اویس از زهاد ثمانیه است که در تابعین زهد بایشان منتهی گردیده و نامهاے ایشان اینست عامر بن عبدالله القیسی و حضرت اویس قرنی و هرم بن حیان العبدی و ربیع بن خثیم الثوری و ابی مسلم خولانی و اسود بن یزید و مسروق بن الاجدع و حسن بن حسن بصری رضی الله تعالیٰ علیهم اجمعین و مولانا محمد بن شیخ محمد الجامی رحمته الله تعالیٰ علیه در ریاض الناصحین از مشارق الانوار نقل میکند که در خبر است که بدرستے در بهشت بادشاهانند و حضرت اویس رضی الله عنه از انهاست و اینمرتبه از خدمت و نیکوئی مادر یافت در مدح و منقبت حضرت اویس رح الله عنه در مثنوی کبیر زلالی خساری چنین میگوید و این ابیات مے آرد **شعر** دوستے از عشق بالاتر بود ؞ عشق زهر و دوستے شکر بود ؞ سوے آمد ریا که طوفان خداست ؞ دوستی خواص مردان خداست سر او بهر دوستی اویس قرن ؞ بیخطا چون نافه مشک ختن ؞ از دم بوے خداوند هوش بود دوستی مصطفیٰ در جوش بود ؞ چون سه گوهر از نبی پرواز کرد ؞ سنگ را گوهر فروش راز کرد ؞ آن بهار هشت جنت در قطار ؞ ساربان موج رحمت بر مهار ؞ غائبانه سی و دو گوهر فگند ؞ هر یکے خندیدن مهر بلند ؞ هر گهر کز رشته بیرون میکشید ؞ دیگر بر البسته در خون میکشید دوستی اینو ؟ کن گر دوستی ؞ کان دو روزے تکیه این پوستی ؞ همچو شاخ گل سراپا گوش باش غنچه شو در خرقه خاموش باش ؞ و مولانا سید محمود در حیوة الذاکرین میگوید که شیخ امام عبدالله بن اسعد یافعی شافعی رحمته الله علیه در صفت و منقبت حضرت اویس رضی الله عنه این ابیات عربی فرموده است و امام یافعی رحمته الله علیه این شعر در روضه الریاحین در حکایات پنجم بعد از چهل و یکصد ذکر کرده است **شعر** سَقَی اللّٰهُ قَوْمًا مِنْ شَرَابِ وِدَادِهٖ ؞ فَهَامُوْا بِهٖ مِنْ بَیْنِ بَادٍ وَحَاضِرٍ یَظُنُّهُمُ الْجُهَّالُ مَجْنُوْنًا وَمَا بِهِمْ ؞ جُنُوْنٌ سِوَی الْحُبِّ عَلَی الْقَوْمِ ظَاهِرٌ ؞ سَقَوْا بِکُؤُوْسِ الْحُبِّ رَاحًا مِنَ الْهَوٰی ؞ فَرَاحُوْا سُکَارٰی بِالْحَبِیْبِ الْمُسَامِرِ ؞ یُنَاجُوْنَهٗ فِیْ ظُلْمَةِ اللَّیْلِ عِنْدَنَا ؞ بِعَدِّ خُلُوِّهِمْ مِنْهُمْ اُوَیْسُ بْنُ عَامِرٍ ؞ یَمَانِیٌّ حَوَی الْمَجْدَ وَالْعُلٰی لَنَا فِیْهِ ؞ اِلَی الْفَخْرِ عِنْدَ التَّفَاخُرِ ؞ معنے وے چنین است نهو سقا

خدائتعالی قومے را از شراب دوستی خود پس سرگردان شد قوم بآن دوستی میان
دوران و نزدیکان گمان مے برند قوم را جاہلان دیوانہ و نیست بالیشان دیوانگی غیر از حب
کہ بر قوم آشکار است نوشانیدہ شدہ است قوم را پیالہائے حب شراب را از دوستی پس
شب ماندند در حالتے کہ مست بودند بہ حبیب خود کہ سخن کنندہ بود در شب راز میگویند قوم
حبیب را در تاریکی شب نزدیک خلوت از ان قوم است اویس پس عام مشہور یمانی است
در گرفتہ است بزرگے و بلندی را مارا در شان اویس فخر بزرگ است وقت فخر کردن اللہم اسقنی
کاسا من شراب وداده بحرمت احبائہ و اولیائہ رحمہم اللہ

لطیفہ شانزدہم در بعضے کلمات و نصائح و وصایائے آن حضرت رضی اللہ عنہ از سخنان
اوست رح عنہ طلبت الرفعۃ فوجدتہ فی التواضع وطلبت الریاسۃ فوجدتہ فی نصیحۃ الخلق وطلبت
المروۃ فوجدتہ فی الصدق وطلبت الفخر فوجدتہ فی الفقر وطلبت النسب فوجدتہ فی التقوے
وطلبت الشرف فوجدتہ فی القناعۃ وطلبت الراحۃ فوجدتہ فی الزہد ہمچنین است در تذکرۃ
الاولیاء و سلک سلوک و اینجملہ ہفت کلمہ است اکنون این کلمات را لقصد وضوح معنے
موافق و منقولات اینقوم و موجب اقوال بزرگان و مشائخ رحمۃ اللہ علیہم تفسیر و واضح
معنے نوشتہ مے آید اگرچہ کلمات قدسیہ اولیاء اللہ قدس اسرارہم بیرون از حد فہم
و احاطہ ادراک اند و کسے را بر معانی و شرح آن بحقیقت اطلاع و وقوف نیست زیرانکہ
از حال اند نہ از قال واز اسرار اند نہ از تکرار عالم الغیب میداند کہ آنچہ فرمودہ اند از کدام
مقام فرمودہ اند و مراد ہائے ایشان چہ بودہ است ومن اللہ الاستعانت علی الصواب
والاہتداء والاستغفار من السہو والخطاء پس ترجمہ معنے کلمہ اول اینست کہ جستم بلندی را پس
پنداشتم بیقین آنرا در تواضع و معنے وجدت علمت است و این برائے یقین میباشد و
مراد از رفعت بلکہ سائر مطلوبات کہ درینکلمات واقع شدہ اند ریاست و مروۃ و فخر و نسب
و شرف و راحت ہمہ در آخرت است کلا و حاشا کہ رفعت و ریاست و غیر ذالک دنیاوی
مراد باشد چہ آنحضرت رضی اللہ عنہ طلب مطالب دنیاوی کند زیراکہ دنیا و آنچہ در دنیا است از
لذات و درجات آن تمامی ملعون و مذموم است و طالبان آن کلاب است کہ الدنیا جیفۃ

وطالبہا کلاب ؛ و بدین رفعت در تواضع بشارت میکند بآنکہ در عین العلم میگوید کہ در حدیث وارد شدہ کہ تواضع نمیکند ہیچکس مگر این است کہ بلند گرداند او را خدائے تعالی و آنکہ در مقصود الطالبین آوردہ از امیر المومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ از پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم کہ فرمود کسے کہ تواضع کند برائے خدائے تعالی بلند گرداند او را خدائے تعالیٰ ؛ **بیت** تواضع مدار از خلائق دریغ ؛ کہ گردی از ان برکشیدہ چو تیغ ؛ در مقصود الطالبین میگوید کہ بزرگے را پرسیدند کہ مرد متواضع کرا گویند گفت کسے را کہ او خود را و خاک را یکسان داند و در شرعۃ الاسلام میگوید حقیقت تواضع آنست کہ نہ بیند ہیچکس را مگر بیقین کند کہ بہتر است از و حضرت بایزید فرمود قدس سرہٗ دفتی شود مرد متواضع کہ نفس خود را ہیچ مقامے مقرر نسازد و در خلق از خود شریر تر گمان نکند در اخلاق تواضع بسیار اند از آنجملہ راہ رفتن بعصا و طعام خوردن با خادم و برداشتن مکروہات از راہ و سلام کردن بر کودکان و نشستن با فقیران و بستن پائے گوسپند و بز برائے دوشیدن و سوار شدن بر حمار و برداشتہ آوردن ضروریات از بازار بخانہ و پس روئے خود بخود نخواستن از کسے حضرت غوث الاعظم رضی اللہ تعالی عنہ در فتوح الغیب میفرماید تواضع آن است کہ برافراشتہ میشود بآن محل عابد و بلند شود منزلت او و کامل میگردد بزرگے و بلندی او نزد خدائے تعالی و نزد خلق و توانائی یابد بر چیزیکہ مے خواہد از امر دنیا و آخرت و این خصلت اصل ہمہ طاعتہا است و بدین خصلت میابد بندہ مراتب صالحان کہ راضی اند از خدائے تعالی در حال خوشی و ناخوشی و تواضع آن ست کہ پیش نیاید بندہ ہیچکس را از آدمیان مگر آنکہ بندہ اعتقاد کند مر آنکس را افزونی بر خود و بگوید کہ نزدیک است کہ باشد آنکس نزد خدائے تعالے بہتر از من و بلند تر از روئے مرتبہ پس اگر آنکس خورد باشد بگوید اینکس بیفرمانی نکردہ باشد خدائے تعالے را و بتحقیق بیفرمانی کردہ ام پس بیشک او بہتر است از من و اگر آنکس بزرگ باشد بگوید کہ اینکس بندگی خدائے تعالے بیش از من میکند و اگر عالم باشد بگوید کہ این را دادہ شد چیزے کہ نمیرسم من بآن چیز و یافت چیزے کہ نیافتم من و او داند انست چیزیکہ ندانستہ ام من و او عمل میکند بعلم و اگر آنکس جاہل باشد بگوید بیفرمانی کرد خدائے تعالے را بنادانی و من بیفرمانی کردم خدائے تعالے را بدانستگی و در نمے یابم کہ بچہ

حالت ختم کردہ شود مرا دبر کدام وجہ ختم کردہ شود مرا و را و اگر آنکس کافر باشد گوید کہ نمے
دانم کہ اینکہ کافر مسلمان شود پس ختم کردہ شود مرا و را بر نیکتر عمل و شاید کہ کافر شوم پس
ختم کردہ شوم بد ترین عمل تا اینجا ترجمہ کلام فتوح الغیب بود پس معلوم شد کہ تواضع خصلتے است
ارجمند و میگر داند صاحب خود را ارجمند و گویا کہ آنحضرت رضی اللہ تعالے عنہ بدینکلمہ چنین میفرماید
کہ ہر کہ میجوید رفعت را میخواہد کہ بلند گردد مرتبہ او در آخرۃ پس باید کہ تواضع کند و خود را
زبون تر و خوار تر از ہمہ کس داند اللہم ارزقنا **کلمۂ دوم** اینست کہ جستم سردار ے
آخرۃ را پس دانستم و یقین کردم آنرا در خیر خواہی خلق و این خصلتے است بزرگ و بلند
و پسندیدہ و بر بیان فضل و بیچ این سیر گواہی خبر مخبر صادق امین و محبوب رب العالمین
صلے اللہ علیہ وسلم کہ فرمود الدین النصیحۃ نصیحت و رفعت خالص شدن و بے غل و بے
غش شدن و بر قدم صدق استادن میفرماید کہ دین ہمین نصیحت است صحابہ گفتند رضی
اللہ عنہم یارسول اللہ این نصیحت کہ اشارۃ بدان کردی و دین منحصر در آن ساختی کراست
و نسبت بکہ دارد فرمود للہ و لرسولہ و لکتابہ و لعامۃ المسلمین و خاصتہم یعنے مر خدائے
را است و رسول او راو کتاب او را و مر عامہ مسلمانان راو خواص ایشان را یعنے
حقے کہ باید رعایت آن کردن حق اینہا است چون این حق نمودے دیند ارشد اما
نصیحت للہ بمعرفت ذات و صفات و اتباع و امتثال او امر و نواہی او و نصرت دین و تسلیم
احکام وے بود اما نصیحت لرسول اللہ اول محبت و تعظیم و ادب جناب عالی او ست
و تنزیہ ساخت عز و جلال او و تمامہ انبیا صلوۃ اللہ تعالے و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین از ہر
عیب و منقصت کہ نہ لائق مقام نبوۃ و رسالت بود دوم محبت ہر کہ و ہر چہ منتسب است بجناب
او صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از اہلبیت و علماء و صلحاء رضی اللہ تعالی عنہم و از بلاد و دیار و جز
آن اما نصیحت لکتاب اللہ تعالے بہ نگہداشت تعظیم آن و عمل بدان و تدبر آیات و معرفت
معانی و ملازمت تلاوت بر عایت طہارت و حضور قلب و جز آن و اما نصیحت مر عامہ مسلمانان
را رعایت حقوق ایشان کردن و حرمت ایشان در مال و عرض و نفس نگہداشتن
و دست و زبان از ایذا ایشان باز داشتن و نصرت و اعانت ایشان بر وجہ مشروع

نمودن اما نصیحت خواص مسلمانان اول تعظیم علماء رحمهم الله تعالی و تصدیق ایشان در آنچه
موافق کتاب و سنت نقل کنند دوم اطاعت امراء و سلاطین اولی الامر سیوم تسلیم احوال
و اقوال مشائخ طریقت رحمهم الله تعالی در آنچه خبر دهند از اسرار حقیقت و احوال باطن تا اینجا
نقل کلام قدوة المحققین شیخ عبدالحق بود رحمة الله علیه که در کتاب رسائل و مکاتیب در معنی
این حدیث آورده و در آنجا بیانها تر ازین ذکر نموده که درین مختصر گنجائش نداشت پس این
سیرت که نصیحت باشد شامل و جامع است تمامی اعمال دین را فافهم و در عین العلم گفته اند که
نصیحت اراده پایندگی نعمت است بر مسلمانان و در شرعة الاسلام میگوید که زندگانی کردن
با نصیحت سنت است و این قسم اختلاط بهترین نوافل است و باید که اختلاط کننده دوست دارد
برای رفیقان چیزی را که دوست میدارد برای خود و نصیحت کند رفیقان را در امور ظاهر و
باطن زیرا که نصیحت ستون دین است و اخلاق نکوهیده و اطوار ناپسندیده رفیقان را برطرف
میگرداند از ظاهر و عمل آنها را با صلاح می آرد و در کتاب نور المریدین شرح تعرف میگوید که
نصیحت کردن بر دو وجه است یکی آنکه هر کسی را به ازان داند که خود را تا ناصح باشد بندگان
خداوند را معنی دیگر آن باشد که مطیعان را بزرگ دارد و بر عاصیان شفقت کند نصیحت این باشد
چون مطیعان را استخفاف کند و با عاصیان خصومت کند بی نصیحتی باشد و دیگر معنی اینست
که بندگان وی را بوی باز گذارد و در میان فضولی نکند و غوث رضی الله تعالی عنه در فتوح
الغیب میفرماید که نباشد مرد از ناصحان و حال آنکه یاد میکند کسی را از خلق خدا تعالی
به بدی یا سرزنش میکند او را بفعل او یا دوست میدارد آنکه یاد کرده میشود نزد او
کسی را به بدی یا خوشی یا بدل او که یاد کرده شود کسی را نزد او به بدی و این خصال آفت
عابدان ست و هلاک زاهدان است نعوذ بالله من ذالک گویا که آنحضرت رضی الله تعالی
عنه میفرماید کسی که سرداری آخرة خواهد باید که خلق خدا را نیک خواهد و بر بندگان وی رحمت
و شفقت کند و مهربانی نماید والسلام علی من اتبع الهدی و معنی کلمه سیوم آن ست که
جستجو کردم مروة را یعنی مردمی را پس بیقین دانستم او را در صدق شیخ جنیدی رحمة
الله علیه در مسلک سلوک میگوید حسن قدس سره که سراسر حسن بود

صدق اللسان [illegible] واحتمال عثرات الاخوان وبذل المعروف لاہل الزمان وکف الاذی عن
الجیب [illegible] مروۃ چیست گفت المروۃ ترک معصیت اللہ تعالی حیاء من اللہ
تعالی والمحافظ [illegible] تعالے لوجہ اللہ تعالی والفرار من غیر اللہ تعالی الی اللہ تعالے
عز برین مروہ آن [illegible] و در نظر بادشاہ تعالے آنچہ پسندیدہ آنحضرت نیست نکنی و
آنکہ ترا [illegible] وکسیکہ ترا از و رنجے رسد اورا راحت رسانی برنجے
میگوید کسے کہ او [illegible] گوئی کہ او ہیچ ندارد و در مقصود الطالبین میگوید کہ ابو یعقوب گفت
رحمۃ اللہ علیہ صدق موافق حق است در نہان واشکارا در تمامی احوال پس باید کہ
لازم گیرد صدق را فان اللہ مع الصادقین یعنے در قرآن مجید واقع است بدرستیکہ
خدا تعالی با صادقان است پس آنحضرت رضی اللہ تعالی عنہ میفرماید ہر کہ خواہد کہ در
دار آخرت درجہ اہل مروۃ یابد پس باید کہ راستگوئی پیشہ خود کند بیت راستی موجب
رضائے خدا است ؛ کس ندیدم کہ گم شد از رہ راست و معنے **کلمہ چہارم** آن است
جستجو کردم فخر را یعنے فخر و مباہات در کدام فعل باید کرد پس پنداشتم بیقین او را در فقر و از
موافق است قول پیغمبر را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود الفقر فخری کہ درویشے فخر من است
مباہات در ہمہ چیز حرام است مگر در فقر و آنحضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم در ہیچ مرتبہ بلند تر و ہیچ درجہ عالی تر فخر و مباہات نمود
چون بفقر رسید در آن مباہات کرد و بدان فخر نمود و انہم تبہ بزاری از حضرت ذوالجلال بارے سوال کرد ؛
اللہم احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی فے زمرۃ المساکین ۔ و در تعرف میگوید کہ ابو
محمد رویم گفت رحمۃ اللہ علیہ کہ فقر عدم ہر موجود است و ترک ہر مفقود است یعنی آنکہ
موجود است بجائے ماند و چون بجائے ماند معدوم گشت و آنچہ مفقود است طلب نکند
و چون طلب نکند مفقود گشت و باید دانست کہ در بیان فقر معانی بسیار است کہ حوصلہ این
مختصر گنجایش آن ندارد پس گویا کہ آنحضرت رضی اللہ عنہ اشارت میکنند و میفرماید ہر کہ
خواہد کہ در آخرۃ مباہات کند و فخر نماید پس باید کہ درویشی گزیند و پیشہ فقیری اختیار
گیرد اللہم ارزقنا و معنے **کلمہ پنجم** این است کہ طلب کردم نسب را یعنے پیوند و خویشے را
آنکہ در آخرۃ بکار آید پس دانستم آنرا بیقین در تقوے یعنی در آخرۃ انساب نمانند و

پدر و مادر و برادر و غیرہ ذالک بکار نیایند چنانچہ خدائتعالی عزوجل فرمود فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینہم یومئذ ولا یتساءلون۔ یعنے وقتیکہ دمیدہ شود در صور پس نماند نسبہا و خویشیہا درمیان ایشان وہمہ بریدہ گردد و از یکدیگر نپرسند پس نماند در آنوقت مگر پیوند تقوئے چنانچہ خداوند عزوجل فرمود ان اکرمکم عند اللہ اتقٰکم بدرستے بزرگترین شما نزد خدائتعالے پرہیزگارترین شما است ونیز خدائتعالے میفرماید وتزودوا فان خیر الزاد التقوےٰ یعنے توشہ گیرید پس بدرستیکہ بہترین توشہا پرہیز کردن است ودر مقصود الطالبین مے آرد کہ تقوےٰ عبارت است از دور بودن بندہ از ماسوائے اللہ وگفت محمد بن سلمان رحمہما اللہ تعالی تقوےٰ گذاشتن ما دون خدائتعالی است وگفت جعفر رحمتہ اللہ تعالےٰ تقوےٰ آن است کہ نہبینی درخود چیزیرا سوار خدائتعالے امام قشیری میفرماید کہ تقوےٰ عوام دور شدن است از روث گناہ وتقوےٰ خواص اجتناب است بسر از مشاہدہ ماسوی اللہ پس درینکلمہ امر میکند آن حضرت رضی اللہ عنہ کہ ہرکہ خواہد کہ نسب گیرد و پیوند کند بہر چیزے کہ در آخرۃ او را بکار آید پس باید کہ پیوند کند بتقوےٰ و پرہیزگاری۔ اللہم اجعلنی من المتقین **کلمۂ ششم** را معنے این است کہ جستیم بزرگی وبلندی آخرت را پس یقین یافتیم آنرا در قناعت در مقصود الطالبین میگوید فرمود پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بادشاہان بہشت از امت من قناعت کنندگان اندروز بروز وگفتہ اند اہل معرفت کہ قناعت خشنود شدن بقسمت وپسندہ کردن بانچہ رسد وگفتہ اند بعضے حکما قناعت آن است کہ نگیری ہیچ چیزیرا از کسے و باز نداری ہیچ چیزیرا از کسے ودر رسالہ علیہ فے الاحادیث النبویہ میگوید کہ ہرکہ قناعت یافت عزیز دو جہان گردد کہ عز من قنع یعنے عزیز و بزرگ شد ہرکہ قناعت کرد و بگنج بے نہایت رسید کہ القناعۃ کنز لا یفنی یعنے قناعت گنجے است کہ نیست نگردد **شعر** عزیز النفس من یرم القناعت ؛ ولم یکشف لمخلوق قناعۃ **رباعی** کیمیائے ترا کنم تعلیم ؛ کہ در اکسیر این صناعت نیست ؛ رو قناعت گزین کہ در عالم کیمیائے بہ از قناعت نیست پس آنحضرت رضی اللہ عنہ اشارۃ میکند کہ ہرکہ بزرگی آخرۃ را خواہد پس باید کہ دست در گنج قناعت زند و بداوہ خدائتعالی اکتفا کند تا بحرص وجمع خوار نگردد وعالم عامل محقق شیخ عبد الحق رحمتہ اللہ علیہ در رسالہ مطالب اعلی

شرح اسماء حسنے این حکایت میفرماید دو کودک بازی میکردند یکے نان خشک داشت و دیگرے نان خورش
همراه است آن کودک بآن کودک گفت مرا هم نان خورش ده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان
خورش دهم آن کودک راضی شد و ریسمان در گردن او کرده میکشید شیخ موصلی قدس الله سره
دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردے سگ یار خود نگشتے بیت بنان
خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت خود به زبار منت خلق ؛ و مولانا محمد بن
شیخ محمد الجامی رحمهما الله تعالی در ریاض الناصحین از زاد الذاکرین و نزهة النواظرین مے آرد
که شبلی را رحمة الله علیه در دبیرستان گذر افتاده بود دو کودک نشسته دید یکے توانگر بچه برائے
وظیفه چاشت خود شهد و نان گندم آورده بود دویم درویش بچه بود که نان جوین آورده
قدرے کاسه بروے مالیده شده درویش بچه را آرزوے شهد در دل غالب شد توانگر
بچه را سوال کرد که قدرے شهد عنایت کند توانگر بچه گفت تو از عقب من سید و بانگ سگ
سگ میکرد توانگر بچه گفت ای برادر معذور دار که در ولایت ما سگ را شهد ندهند شبلی قدس
سره میگوید که چون انحال طمع مشاهده کردم با خود گفتم که اے نفس ترا همین واقعه پسنده است
در قطع طمع از خلق و احتراز از دنیا اگر این کودک بنان جوین قناعت کردے لباس کسے از و
مسلوب نگشتے چنانکه گفته اند گفتم که نگر تو خود کسے دیدم که کسے ولیک مغلوب ؛ اللهم ارزقنا یعنی
کلمه هفتم اینست که طلب کردم راحت آخرت را پس دانستم بے شبهه آنرا در زهد در مقصود
الطالبین میگوید گفته است ابو سلیمان رحمة الله علیه دارانی که زهد گذاشتن چیزے است که باز
دارد ترا از خدائے تعالی و فرموده است حسن بصری رضی الله عنه که زهد در دنیا آن ست که دشمن گیری
اهل دنیا را و آنچه در دنیا است و گفته اند از اهل دنیا چه کهین چه مهین لعنة الله علیهم اجمعین
و اهل معرفت گفته اند که زهد رو گردانیدن است از تمامی آرزو ها بسوئے راحت و در زهد اشارت
میکند آنچه غوث اعظم رضی الله تعالی عنه در فتوح الغیب میفرماید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه
و آله وسلم که نیست زندگانی آخرت خاصه که در حق مؤمن باشد که پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم
که نیست راحت مر مؤمن را سوائے لقائے خدائے تعالی و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دنیا
زندان مؤمن است و بهشت کافر است و نیز فرمود صلی الله علیه و آله وسلم مرد پرهیزگار لگام

در دہان کردہ است یعنی باز داشتہ شدہ است از شہوات و لذات دنیا پس با وجود این اخبار و عیان چگونہ دعوی کردہ شود با کیزگی زندگانی در دنیا پس راحت تمامہ آن راحت در انقطاع است از دنیا و رو آوردن بسوی خدا تعالی پس بدینکلمہ گویا کہ ہیفر باید امر نماید آنحضرت رضی اللہ تعالی عنہ کہ ہر کہ خوشی و شادی سرای آخرت خواہد پس باید کہ تارک بماند دنیا را و آنچہ در دنیا است از لذات و شہوات حق سبحانہ و تعالی جمیع مسلمانان را از بلاہا و آفتہای دنیا در امان خویش محفوظ و مصئون دارا د بحرمت النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم الی یوم التناد تا اینجا ترجمہ و بیان معانی کلمات سبعہ بود و از سخنان اوست رح عنہ کہ نمے یابد آدمی کمال تقوے و ورع را تا کہ گویا گشتہ است تمامی خلق را ہمچنین گفتہ است مولانا سید محمود شیخانی قادری رحمتہ اللہ علیہ در کتاب حیوۃ الذاکرین و وضع این سخن آنست واللہ تعالے اعلم کہ این مبالغہ است برائے کمال دشمنے یعنے چون مردم پندارند کہ او تمامی خلق را کشتہ است او را تمام تر و بزرگتر دشمن دارند و چون دشمن دارند با او الفت نکنند و با او صحبت ندارند و در شادی و غم و سود و زیان با و شریک نباشند و وے نیز با مردم ہمچنین صفت باشد و در ینحال آن کس خالص مر خدا را باشد و در ینوقت حقیقت معنے تقوے او را حاصل شود و معنے تقوے چنانچہ در ما قبل عنقریب مذکور شد و معنے ورع اینست کہ در مقصود الطالبین گفتہ است کہ یحیےٰ بن معاذ رازی رحمتہ اللہ فرمودہ است کہ ورع بظاہر آن است کہ نجنبد آدمی مگر بامر اللہ تعالی و در باطن آن است کہ نہ در آید در دل او سوی اللہ تعالے و درین سخن آنحضرت رضی اللہ عنہ گویا بعنیہ از حال خود خبر مید ہد کہ خلق خدا ترا با آنحضرت رضی اللہ تعالی عنہ در دشمنے ہمین معاملہ بود واللہ اعلم و سخن او رضی اللہ عنہ کہ من عرف اللہ لا یخفی علیہ شئی ہر کہ خدا را شناخت ہیچ بر وے پوشیدہ نماند یعنے خدا را بجد استیوان شناخت کہ عرفت ربی بربی ہر کہ خدا را بجد ا داند او ہمہ چیز بداند این در تذکرۃ الاولیاء گفتہ معنے این سخن کسیکہ شناخت اللہ را پوشیدہ نگردد بر وے ہیچ چیز واللہ اعلم آن است کہ در مقصود الطالبین میگوید معرفت در دل بندہ ہمچون آفتاب در آسمان لیکن چون آفتاب بر آید از کنارۂ آسمان نور او افتد در زمین و آفتاب معرفت بر آید از اندرون دل نور او بیفتد بر عرش انتہے پس چنانچہ در روشنائی آفتاب ہیچ چیز از چشم ظاہر پوشیدہ نماند ہمچنین در

روشنائی نور معرفت ہیچ چیز از دیدۂ باطن عارف مستوار نمی نگردد و چگونہ مخفی شود کہ ہر چہ در عالم از عرش تا فرش ہست ہمہ در دل عارف موجود و حاضر است بلکہ سلطان بایزید قدس اللہ سرہ از سعۃ دائرہ دل چنین خبر داد کہ اگر عرش وصد بار وصد ہزار بار چند عرش و ہر چہ در دست در گوشہ دل عارف نہند عارف از ان خبر نیابد و در حدیث قدسی آمدہ است کہ نمے گنجم از حیثیت مرتبہ اجمالی و تفصیلی درمیان زمین و آسمان و مے گنجم در دل بندہ خود کہ مؤمن باشد زیرانکہ او میگردد و بامن و در من و برائے من عجب گردیدن در شئون ہمچنین است در کتاب اشعۃ اللمعات و قول عرفت ربی بربی اینقول شاہ علی المرتضیٰ کرم اللہ وجہہ کہ ازو پرسیدند کہ خدا را بچہ شناختی گفت بدانکہ شناسا گردانید مرا با خود در تعرف آوردہ است اجماع است کہ راہ نمایندہ بخدا تعالیٰ ہم خدا وند است سبحانہ وتعالیٰ ودیرا ہم بوے توان شناخت ودیرا ہم بوے توان یافت نہ بغیر وے وبیان این سخن طولے دارد واللہ اعلم۔ و مردے گفت کہ اے خواجہ اویس رح عنہ وصیت کن مرا فرمود کہ بگریز بسوی خدا خود آنمرد گفت کہ از کجا رسد مرا معاش فرمود کہ افسوس است مر دلہا را کہ بیامیزد شک آنہا را اگر بگریزے تو بسوی خدا تعالےٰ و تہمت میکنی خدائے را در رزق این وصیت بعینہا در لوائح الانوار و در کیمیائے سعادت و در تذکرۃ الاولیاء مذکور است لیکن از کیمیا سعادۃ و تذکرۃ الاولیاء معلوم میشود کہ آن مرد کہ وصیت خواست حضرت ہرم بن حبان رضی اللہ تعالےٰ عنہم بود امام حجۃ الاسلام رحمۃ اللہ علیہ این نقل در منہاج العابدین چنین آوردہ است کہ حضرت حبان مر حضرت خواجہ اویس رح عنہ را گفت کہ کجا سکونت کنم گفت در شام ہرم گفت حال عیش من در شام چیست گفت وائے بر دلہا کہ در آن شک مخلوط است پس نفع نکند آنہا را مواعظت وپند واین نقل بعینہ مولانا محمد بن شیخ محمد الجامی رحمہما اللہ تعالیٰ در کتاب ریاض الناصحین نیز آوردہ است وحضرت محمد دارا شکوہ رسالہ مسمیٰ بحسنات المؤمنین تصنیف کردہ و در آن شطحیات اولیاء و مردان خدا ہم آوردہ و درا نمیان نوشتہ کہ شطح حضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ تعالےٰ عنہ اینست کہ سفر بود ہر گاہ کہ عبودیت تمام شد عیش او عیش اللہ است یعنے صفت الوہیت درو ظاہر میشود و فعل بندہ فعل حق است و مست الست یزدانی عین القضاۃ ہمدانی قدس اللہ

سره العزیز در کتاب تمہیدات میفرماید دریغا حضرت اویس قرنی را رضی اللہ عنہ که چه خبر
میدهد و میگوید اذا تم العبودیة بکون علیشه کعیش اللہ فرمود که چون بندگی تمام شود عیش
بنده چون عیش معبود باشد دریغا هر چه اورا باشد که خدا وند است نصیب بنده او باشد هر چه
بصفات او موصوف باشد عیش او باشد عیش مراد او باشد چون سمع و بصر و قدرة و ارادة و عزت و
بقا و کلام ازان او قدیم ازان جهت بنده باقی و دائم باشد انتہی و سخن اوست رضی اللہ تعالی
عنه هر که سه چیز دوست دارد دوزخ بدو از رگ گردنش نزدیکتر بود یکی طعام خوش خوردن
دوم لباس نیکو پوشیدن سوم با توانگران نشستن و سخن اوست که در نماز خشوع آن است
که اگر تیر بر پہلوی زنند در نماز خبر ندارد و گفتند چگونه گفت چگونه باشد کسیکه بامداد برخیزد
و نداند که تا شب خواهد زیست گفتند کار تو چگونه است گفت آه از بے زادی و درازی راه
و گفت اگر تو خدا را پرستی بعبادة آسمانیان و زمینیان از تو نپذیرد تا باورش نداری گفتند چگونه
باورش داریم گفت ایمن باشی بدانچه ترا پذیرفته است و فارغ بینی خود را در پرستش
از هیچ چیزے دیگر مشغول نباید شد اینهمه در تذکره گفته است و در منہاج العابدین گفته که گفتند چگونه
استوار داریم گفت ایمن باشید از رسیدن رزق و فارغ دارید تن خود را برائے عبادة و سخن
اوست رضی اللہ عنه که السلامة فی الوحدة سلامت در تنہائی است و تنہا آن بود که فرد بود
در وحدة و وحدت آن بود که خیال غیر در و نگنجد تا سلامت بود اگر تنہائی بصورت گیری
درست نبود که الشیطان مع الواحد و هو عن الاثنین ابعد حدیث اوست این نیز در تذکرة الاولیا
گفته است مولانا علی ہجوری رحمة اللہ علیه در معنے السلامة فی الوحدة در کشف المحجوب چنین
میفرماید یعنے سلامت اندر تنہائی بود از آنچه دل کسے که تنہا بود از اندیشه غیر رسته باشد و در
جمله احوال از خلق نا امید گشته تا از جمله آفت ایشان سلامت یافته باشد و روے از جمله برتافته اما
اگر کسے پندارد که وحدت تنہا زیستن باشد محال بود که تا شیطان را بر دل کسے صحبت بود و نفس را
اندر صدر سلطنت بود و دنیا و عقبے را بوے فکرت و وے گذر و تا اندیشه خلق را بر سر وے گذر بود هنوز
وحدت نباشد زیر آنکه چه باعین آرام باشد و چه باندیشه آن هر دو یکے باشد پس آنکه وحید
بود اگرچه صحبت کند صحبت مزاحم وحدت وے نباشد و آنکه مشغول بود عزلت سبب فراغت

وے نگردد پس انقطاع از انس جز بانس نباشد و آنرا که بحق انس باشد مخالطت
انس او را مضرت نکند و آنرا که مؤانست انس را بر دلش گذر باشد وی را از انس حق خبر
نبود آنکه وحده صفت بندهٔ صادق است که شنید قول خداوند را سبحانه و تعالی - الیس الله
بکاف عبده آیا نیست الله تعالی بسنده بندهٔ خود را یعنی هست و سخن اوست رضی الله عنه
علیک بقلبک یعنی بر تست که دل را از اندیشهٔ غیر نگهداری این نیز در تذکره گفته است و مولانا
علی هجویری رحمة الله علیه در کشف المحجوب میفرماید که این خطاب بحضرت هرم بن حیان است رضی الله
عنه و این سخن را دو معنی بود یکے آنکه دل را متابع حق گردان بمجاهده دیگر آنکه خود را متابع
دل گردان و این دو اصل قوی است دل را متابع حق گردانیدن کار مریدان بود که از
ملاحظهٔ شهوة و مؤانست هوا باز ستانندش و اندیشهای ناموافق بدرجه درجه از وی منقطع
گردانند و اندر تدبیر صحبت و حفظ امور نظر در آیات حق بندند تا محل محبت شود و خود را متابع دل
گردانیدن کار کاملان بود که حق تعالی دل ایشان را بنور جمال منور گردانیده است و
از همه اسباب و علل رهانیده و بدرجهٔ اعلی رسانیده و خلعت قرب بایشان افگنده و بالطاف
خود بدان تجلی کرده و بمشاهده و قرب بدان تولی کرده آنگاه تن را موافق دل گردانیده پس آن
گروه صاحب القلوب باشند و این گروه دیگر مغلوب القلوب و آنکه صاحب القلوب است
باقی الصفت بود و آنکه مغلوب القلوب بود فانی الصفت عبارت است که املاک همه در راه
خدا تعالی بدهد و جهٔ افطار هم خود ذخیره نکند و سخن اوست رضی الله عنه که استوار
تر سخن که گفته است آنرا حکما اینست که روآر بطرف سیحی لبس است ترا از زر و تنها این در
جامع المتفرقات گفته است درینجا مے تواند که آن حضرة خواجه اویس رح عنه این سخن حکما را شاید
از ان پسند نمود با ستوارے نسبت نمود که موافق حال او و معمول روزگار او بود چه آنحضرت رح
رو گردانید از خلق و توجه نمود بحق پس وے سبحانه گشت او را انیس و نماند او را حاجت بجنس
و را ست گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم من کان لله کان الله یعنی کسیکه از خلق
تمامی رو بگرداند و تمامی طالب مر خدائے را باشد خدائے تعالیٰ مر او را یعنی کفایت کند تمامی
کارہائے او را و موافق اینست آنکه در تعرف و شرح آن آورده است که پیغمبر فرمود صلی الله

علیه وآله وسلم هر کسیکه همه اندوهها ے خود را یک اندوه گرداند وآن اندوه آنجهان است
خدائتعالی همه اندوهها وی را کفایت کند یعنے چون سِرّ خود را وظاهر خود را بعقبے مشغول گرداند
حق تعالی او را شغل اینجهان فارغ گرداند واین بظاهر چنان است که خواجه بنده خود را کاری فرماید
ووداند که وے باسباب خود مشغول گردد وکار او را تمام نخواهد کرد پس مر او را گوید که تو همه
همت خود را بکار من مصروف گردان من خود کارهاے ترا کفایت کنم وهر کسے که همت وے پراگنده
گردد خدائتعالی باک ندارد که او درکدام وادی هلاک گردد ووادی نفس یا وادی شیطان
یا وادے دنیا یا وادے خلق که اصل پراگندگی همه چهار اند انتهے ؛ حافظ حقیقی جلشانه تمامی گروه
اهل اسلام را از بلاے نفس واغواے شیطان وآفت دنیا وضلالت خلق در امان خویش نگهدارد
بفضله وکرمه وهو ارحم الراحمین مخلصان ومعتقدان سلسله علیه اویسیه را باید که این نصیحت ها را و
کلمات قدسیه را یاد نمایند وآنها را معمول روزگار خویش کنند تا بشرف متابعة خواجه خویش بهره
مند شوند وبفوائد آن مستفید گردند ؛ ربنا وفقنا وصل وسلم علی محمد وآله وذریته واتباعه اجمعین
لطیفه هفتدهم در بعضے حکایات که منقول است از حضرت رضی الله عنه در تذکرة الاولیاء میگوید
که ربیع بن خثیم گفت رفتم تا حضرت اویس رضی الله عنه را به بینیم در نماز بامداد بود چون از نماز
فارغ شد به تسبیح مشغول شد صبر کردم تا فارغ شود همچنین برنخاست تا نماز پیشین بگزارد فی الجمله
سه شبانروز از نماز نپرداخت وهیچ نخورد ونخفت شب چهارم او را گوش داشتم اندکے خواب
اندر چشمش آمد در حال با حق مناجات کرد وگفت بار خدایا بتو پناه گیرم از چشم بسیار خواب وشکم
بسیار خوار با خود گفتم مرا ازین بسنده آمده است او را تشویش ندهم وبازگشتم واین حکایت
در کیمیاسعادة نیز مذکور است ونیز در تذکره مے آرد که حضرت خواجه اویس را گفتند که نزدیک
تو مردے است که سی سال است خود را در گور فرو برده وکفنے در بر آویخته وبر لب گور
نشسته میگرید که نه شب آرام دارد ونه روز قرار حضرت اویس رضی الله عنه آنجا رفت او را
دید نحیف وزرد شده ودر چشم مغاک افتاده او را گفت یا فلان سی سال است تا گور وکفن
ترا از خدا باز داشته است وتو بدین هر دو مانده این هر دو بت راه تواند آنمرد بنور او
آن آفت در خود دید حال بر وے کشف شد نعره بزد وجان بداد ودر آن گور افتاد اگر

اصل پریشانی زمین چهار وادی اند

گور وکفن حجاب خواہد بود حجاب دیگران بنگر کہ چیست وچند است حضرت سلطان ولد در کتاب
مثنوی خود سیفر باید کہ بعد از رحلت حضرت رسالت پناہ صلعم خواجہ کونین حضرت خواجہ اویس قرنی
رضی عنہ چون محبت وشوق زیارت روضہ مقدسہ منورہ آنحضرت صلعم مغلوب ساخت
و والدہ صاحبہ او ہم کہ مانع رفتن بود وفات یافت در مدینہ منورہ آمد صحابہ رضوان اللہ
تعالی علیہم اجمعین ملاقات نمودند احوال خود بگفت صحابہ پرسیدند کہ در حیات آنحضرت
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چرا نیامدی و بزیارت آن حضرت مشرف نشدی حضرت
خواجہ اویس رح عنہ گفت کہ مادرم رنجور بود بواسطہ خدمت از خود مراد ورنجے نمود صحابہ
رضی اللہ عنہم خندیدند وگفتند ما مادران و پدران خود را در راہ شوق ومحبت آنسرور صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم گشتہ وفدا دادہ ایم و تو یک مادر تنہا نگذاشتی و بخدمت حضور نیر
نشتافتی چون آنحضرت خواجہ را سخن طنز ایشان مفہوم شد نشان وصورۃ وحلیہ جمال با
کمال از صحابہ رضی اللہ عنہم طلبید پس ایشان بعضے از نشانہائے اندام واعضائے مبارک
آنسرور را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیان کردند ومعجزات ظاہر ساختند حضرت خواجہ اویس قرنی
رضی اللہ عنہ فرمود کہ مراد من ملاقات ظاہر صورت نیست مقصود از سوال من بیان حلیہ وجمال
معنوی وصورت ہیئت باطنے آنحضرت رسول صلعم است صحابہ رضی اللہ عنہم گفتند آنچہ
دانستیم گفتیم تو اگر زیادہ ازین بہ ہیدانی ما را بیان کن پس آنحضرت خواجہ اویس رضی
اللہ عنہ از درد وشوق وسوز محبت برگشت و خواست کہ بیان کند ابیات قصد کرد آنکہ
تا نشان گوید ؛ سر آن شاہ دوجہان گوید ؛ حرف ناگفتہ زد بر ایشان نور ؛ ہمہ گشتند
بیخود آن زسر در ؛ طاقت وست وپست افتادند ؛ عقل وہش را بباد بردادند ؛ ہستی جملگان
گداخت تمام ؛ از رخ ماہ دور گشت غمام ؛ از خودی سوئے بیخودی رفتند ؛ ہمہ غواص بحر جان
گشتند ؛ ہر دل از راز گل بیفشاندند ؛ ہمہ از ہجر سوئے وصل شدند ؛ راہ یکسالہ را بیکساعت
طے نمودند جملہ بیطاعت ؛ ہر یکے شد خلیفہ مختار ؛ اول امت بدند آخر کار ؛ اینحکایت
دلالت تمام دارد بر صفا سر صورۃ ومعاملہ حضرت اویس رح عنہ وقرب ومعیئت او در
حضرت نبوۃ پر کمال او در مقام عشق ومحبت کہ ہر کجا عشق در آید غیر از میان بدر آید کہ عشق

آتشے است که ماسوائے محبوب را بسوزد ؛ **نظم** عاشقان جانباز این راه آمدند ؛ وز دو عالم دست کوتاه آمدند ؛ زحمت جان از میان برداشتند ؛ دل بکلی از جهان برداشتند ؛ جان چو برخاست از میان بیجان خویش ؛ خلوتے کردند با جانان خویش ؛ در کتاب زهرة الریاض در مجلس پنجاه و هفتم مے آرد که حکایت کرده اند از حبیب بن سهیل رحمته الله علیه که گفت بودم با جماعت سوداگران در کشتی و بود در آن کشتی از هر قسم مال بیشمار ناگاه بادے سخت وزید وکشتی از موجها در جنبش آمد تاکه آب در کشتی در آمد و کشتی فرو نشیند و ناامید شدیم از مالها و تنها در آن مردے بود بر وے چادرے از وبر یعنی پشم شتر پس برخواست و از کشتی برون آمد و بر آب ایستاد که نماز گذارد و حال آنکه غافل بود از حال ما پس گفتیم که بفریاد ما برس اید وست خدا پس روئے بسوئے ما کرد و گفت چیست حال شما گفتیم نمے بینی موجها را و کشتی ما را گفت که قربت جوئید بسوئے خدا تعالی گفتیم که بچه چیز قربت جوئیم گفت بترک دنیا گفتیم که بدرستے ترک دنیا کردیم پس گفت بیرون آئید و بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم پس گفتیم بسم الله و بیرون آمدیم یکے روان شونده بر آب تاکه گرد آنمرد جمع شدیم و بر آب باستادیم زیاده از صد تن بودیم پس کشتی غرق شد با همه مال پس گفت که شما از هول دنیا آزاد شدید پس بیرون روید پس گفتیم تو کیستی گفت که من اویس قرنی ام پس گفتیم که در آن کشتی مال فقیران ساکنان مدینه است که برداشته است آنرا بسوئے ایشان مردے از مصر و امروز در مدینه قحط است پس گفت اگر رو کند خدا تعالی مال را بشما پس شما قسمت کنید آنرا بر فقیران مدینه گفتیم آرے پس دو رکعت نماز گذارد بر روئے آب آهسته دعا خواست از الله تعالے پس ناگاه کشتی بر روئے آب ظاهر شد با همه مال که در آن بود پس ما بر کشتی سوار شدیم و حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله عنه گم شد پس سلامت بمدینه رسیدیم و مال را بر فقیران مدینه قسمت نمودیم پس باقی نماند در مدینه هیچ فقیر و اینحکایت در کتاب اسرار الفاتحه نیز آورده است و در کتاب اخلاق جهانگیرے از خلاصة الحقائق نقل آورده است که سلطان اویس رضی الله عنه چون در مدینه آمد بر در مسجد باستاد مر او را گفتند که هذا قبر النبی صلے الله علیه وسلم از هوش برفت چون بهوش باز آمد گفت مرا ازین شهر

بیرون برید که زمینی که در روی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم مدفون باشند آنجا محل بودن من نیست یعنی
در بقعه که ذات بابرکات آنحضرت در زیر خاک چون آفتاب در زاویهٔ مغرب افول پذیرفته باشد بران زمین
قدم نهادن از ادب دور باشد ؎ آن زمین کز آسمان برتر زمین یثرب است ؛ کآفتاب جود و
خورشید کرم را مغرب است ؛ و بدستخط مولانا ... فقیه معروف بجیله نوشته بنظر در آمده -
نقل است که چون حضرت رسالت پناه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رحلت فرمود حضرت
خواجه اویس رضی الله تعالی عنه خواست که ... چون نزدیک مدینه منوره رسید بازگشت که
نشود که پای من بالا و ذات مقدسه مطهره طیبه آنحضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پائین
بوده باشد والله اعلم - لطیفه ... ولایت باطنیه ... حضرت اویس
رضی الله عنه ... شیخ محمد ... اویسی سلمه الله تعالی
فرموده اند و این فقیر حقیر ... از زبان مبارک ایشان مسموع نموده که چون حضرت بادشاه
تقدس و تعالی جمیع احکام شرائع از نماز و روزه و زکوة و کلمهٔ طیبه حبیب و رسول خود را احمد مجتبا
محمد مصطفے را صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم تعلیم فرمود و تمامه حقائق دین و ملت مسلمانی و شریعت
و برا معلوم نمود و آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم تمامه آن احکام و شرائع را بیاران خویش
رضی الله عنهم بیاموخت بعد ازان ارادهٔ ازلیه و مشیت الهیه آن خواست که حبیب خود را راه طریقت
باطنیه و ولایت غیبیه ظاهر گرداند پس حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خواست که
این راه طریقت بیاران خود بیاموزد و آن هنگام امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه ضعیف و پیر
بود و حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه جوان بود پس حضرت ابوبکر را رضی الله تعالی
ولایت مصاحبت تعلیم فرمود که این راه محتاج مشقت و ریاضت و مجاهده نبود و راه ولایت شاقه
که موقوف بمحنت ریاضت و مجاهده است بامیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه ظاهر نمود چنانچه ترتیب
طریق تعلیم آن در کتب تصوف مذکور و مسطور است بعد از تعلیم و تلقین این هر دو ولایت ارادهٔ
ازلیه بادشاه تقدس و تعالی آن خواست که حبیب خود حضرت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم طریقهٔ پرورش
غیبیه و تربیت مخفیه بیاموخت و آن عبارت است از آنکه آن حضرت رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم کسے را در باطن بے صحبت و بغیر مواجهه پرورش کند و نعمت ولایت بهدایت

فرماید چون این نعمت از حضرت آلہیہ برذات حضرت نبویہ علیہ السلام ارزانی شد و این آفتاب بر باطن مبارک آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طالع گشت لمعات آن انوار از راہ غیب بر باطن خیر التابعین خواجۂ کونین غوث الثقلین حضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ تعالے عنہ افتاد و آن حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این نعمت مخفیہ را و این ولایت غیبیہ را بخواجہ اویس رضی اللہ تعالی عنہ تعلیم و تلقین فرمودہ او را در غیبت بیواسطہ مصاحبت در حجرۂ نبوۃ خود پرورش نمود تا کہ محبوب دل نشین حضرت نبویہ شد ازینجا بود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بند پیراہن میکشاد و روئے سوئے یمن کردی و فرمودے اِنِّی وَجَدْتُ نَفَسَ الرَّحْمٰنِ مِنْ قِبَلِ الْیَمَنِ ؎ بوئے جان مے آید از سوئے عدن ÷ از دے جان پرور اویس قرن ÷ و این راہ و روش و این فیض ولایت غیبیہ و پرورش باطنیہ تا امروز جاری و روان است و بسیار کس را از بزرگان برکۂ روحانیت آنخواجہ کونین این نعمت رسیدہ و آفتاب روحانیت آنحضرت رضی اللہ تعالے عنہ بر باطن بسیار سعادتمندان طالع گردیدہ خواجہ محمد پارسا قدس سرہ در رسالہ قدسیہ خود میفرماید اویسیہ باصطلاح صوفیہ کسی را گویند کہ بے واسطۂ پیر بیعت و ارشاد فیض ولایت از سدۂ آلہیہ بوئے رسد و عقیدی را اراے آن است ہر کہ را از باطن خدیو ختم نبوۃ و شریعت رسول اللہ علیہ الصلوۃ والسلام بمتابعت و سلوک بر سنت از روے قول و فعل و اعتقاد بہرہ برسد او اویسی بود و برخی آنند کہ مستفیض خضر علیہ السلام اویسی بود و جمعی گفتہ اند کہ ہر کہ از باطن فرد خاص کہ سجادہ نشین ولایت جامعہ محمدیہ علی صاحبہا افضل الصلوۃ واکمل التحیاۃ پرورش یابد اویسی است و لیکن را عقیدہ آنکہ از باطن ہریکے از اولیاء امت رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین بہر کہ فروغ ہدایت بے میانجی گیری رسم ارادۃ رسد آنرا اویسی خوانند ہمچنین از کتاب گلزار ابرار در بیان احوال و کرامات اولیاء ہند تصنیف محمد غوث بن حسن بن موسی شطاری رحمہم اللہ تعالے و ہمچنین بعینہ عارف ربانی مولینا عبد الرحمن جامی قدس سرہ السامی در نفحات الانس فرمودہ است کہ بعضے اویسی اند کہ حضرت شیخ طریقت عطار قدس سرہ گفتہ است قومے از اولیاء اللہ باشند کہ مشایخ طریقت و کبراء حقیقت ایشان را اویسیان نامند و ایشان را در ظاہر حاجت بہ پیر نبود زیرا نکہ ایشان را حضرت نبوت در حجر عنایت خود پرورش میدہد بے واسطۂ غیری چنانکہ حضرت اویس را

داد رضی الله تعالی عنه و این عظیم مقامے بود و بس عالی تا کرا آنجا رسانند و این دولت بکه
روے نماید ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مولینا عبد الغفور رحمة الله
علیه بیان معنے این عبارة که در دیباچه نفحات واقع است و این جماعت نیز داخل اولیا اند
که لازم نیست که اویسی آنکس را گویند که از روحانیت حضرت رسالت پناه رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم تربیت یابد بلکه هر کس که از روحانیت ولی از اولیا تربیت یابد وی را نیز اویسی
خوانند خواه آن ولی در قید حیات باشد یا نباشد انتهے کلام الحاشیه پس ازین همه معلوم آمد هر
کرا که اویسی گویند یا مراد آن دارند که او را مانند خواجه اویس رضی الله عنه از روحانیت نبوة
بے واسطه غیرے تربیت شده است و یا معنے آن خواهند که او را از روحانیت ولی از اولیا
الله فیض رسیده چنانچه حضرت خواجه اویس را رضی الله تعالی عنه از روحانیت حضرت رسالت
پناه رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم رسیده بود پس منسوب بودن آنکس بسوئے
حضرت اویس رضی الله تعالی عنه بجهة همین قدر تشبیه است و نیز که اویسی میگویند آنکس را که در
طریقت ارادة او بمشائخ سلسله علیه اویسیه باشد چنانچه قادری گویند آنکس را که ارادهٔ او بمشائخ
غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی بود و کذالک چشتی و نقشبندی و غیر ذلک رضوان الله علیهم
اجمعین و مولینا ابراهیم تهتوی رحمة الله تعالے بعضے از کلمات و عبارات عربیه کتاب عالی
نصاب غنیة الطالبین را که بروایات ثقات و اخبارات از مصنفات امام المحققین غوث الثقلین
سبط الحسنین ابو محمد محی الدین عبد القادر بن ابی صالح الجیلی است قدس الله سره و نور ضریحه بلغت
پارسی مترجم ساخته در آن ترجمه در باب سیوم آورده که طالبانرا از وجود مشائخ چاره نیست
مگر کسی را که بر سبیل ندرة بهدایت الهی بے واسطه شیخ تربیت یابد مثل ابراهیم خلیل الله و محمد رسول
الله صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه و مثل حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله عنه تم کلام
الترجمه پس ازین کلام معلوم آمد که حضرت خواجه اویس را هر چه از مراتب ولایت و مقامات
و کرامات حاصل گشت بمجرد هدایت و عنایت الهی بود جل شانه بے آنکه ارادهٔ شیخے نموده باشد
و از تربیت کاملی پرورده باشد والله اعلم میگویم منکه محرر این سطورم که این خاصیت تربیت غیبیتا
الآن در روحانیت آنحضرت رضی الله تعالے عنه باقی است اگر طالب صادق و دردمند عاشق

بشرط افتقار و مسکنت و نیاز تمام بروحانیت مقدسہ او التجا آرد و توجہ نماید امید است کہ لابد پرتوے از انوار روحانیت آنحضرت خواجہ اویس رضی اللہ تعالی عنہ بر باطنش افتد و بمراد و مقصود خود برسد و چرا نباشد کہ این خاصیت در ذات خواجہ کونین رضی اللہ تعالی عنہ از اقتباس انوار مشکوۃ نبوۃ و برکت پرورش کنار نبوت است صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم و چہ عجب اگر کسے آئینہ صافی را مقابل آفتاب بدارد آئینہ بحسب صفا و جلاء خویش متنور گردد و مولانا عبدالرحمن لاہوری رحمتہ اللہ تعالی علیہ در رسالہ ارشاد السالکین مے آرد کہ اگر شخصے بشیخے دست بیعت نکند فاما از متابعۃ آن شیخ بہرہ مے یابد چنانکہ حضرت خواجہ اویس رضی اللہ تعالی عنہ پیغمبر را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ندیدہ بود و بیعت نکردہ بود فاما ایمان غائبانہ آوردہ و متابعت نمودہ پس یکے از خاصان درگاہ الہی شد تم کلام الرسالہ و ہم این خاصیت در روحانیت خلفاء و بزرگان سلسلہ علیہ اویسیان رحمہم اللہ تعالی کہ اقتباس انوار باطنیہ و استفادہ فیوضات معنویہ از روحانیت آفتاب ذات با برکات آن خواجہ کونین حضرت اویس رضی اللہ تعالی عنہ نمودہ اند ہست و تا این زمان کہ آخر زمان است باقی است و درین زمان بعضے مسکینان معتقدان این سلسلہ علیہ اویسیہ ہستند کہ ازین نعمت بہرہ دارند و ازین دولت مستعد اند پس طالب صادق را ہیچ طریق اقرب و سوصل درین زمان کہ فقدان ذات مرشدان است بہ ازین نیست اگر فضل الٰہی یاوری نماید و سرمایہ صدق طلب و وسیلہ نیاز و مسکنت بدست آید اما افسوس صد افسوس کہ طلب و مسکنت کجا فیما بین طلب و طالبان بعد المشرقین والمغربین است نعوذ باللہ من ذالک اللہم ارزقنا حبک وحب اولیائک و متابعتہم وصل وسلم علے حبیبک و خلیلک و نبیک و صفیک و آلہ و اصحابہ و تابعیہم اجمعین ؛

لطیفہ نوزدہم در بیان مسکنت و فقر آنحضرت رضی اللہ تعالے عنہ در رسالہ عشقیہ آوردہ اند مسکنت آنرا گویند کہ از جملہ تعینات بے تعین گردد یعنی نہ وصل داند نہ فصل نہ قرب داند نہ بعد نہ انکار داند نہ اختیار حالش بجائے رسد کہ چون و چرا از میان برخیزد اگر بروے تیغ رانند ہمچون گوشت بود و اگر بروے دشنام کنند ہمچون گوش ماند و اگر بروے گل ریزند ہمچون قبر ماند و اگر در قفسش کنند مانند مردہ بود و اگر بیرون کشند ہمچون آدم علیہ السلام ماند و اگر دردن کنند ہمچون یونس ماند

واگر طوفان ریزند همچون نوح مانند واگر در منجنیق اندازند همچون خلیل مانند واگر اره بر سر نهند همچون ذکریا مانند واگر لگد زنند همچون جرجیس مانند واگر رنج رسانند همچون ایوب مانند واگر کارد زنند همچون اسماعیل مانند واگر سنگ زنند همچون مصطفے بود صلے اللہ تعالی علیه وسلم وعلیهم اجمعین ازینجا است که حضرت رسول اللہ صلوات اللہ وسلامه علیه التجا کرده اند و فرموده اند اللهم احیني مسكينا وامتني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين مراد از مسکینان همنشینان حق اند که از درجه فقر بدرجهٔ غنا رسیده اند چون بدرجهٔ غنیت رسد ثنیت نماند چون منیت برخاست آنگاه در زمرهٔ مسکینان آمیزد و مسکین مثل زمین باید تا اهلیت اذا تم الفقر فهو اللہ یابد و مسکینان امت آنانند که در خلوتخانهٔ وحده لاشریک له غائب درجانان اند مقام مسکنت خاک داشت ازین جهة همنشینی نور پاک یافت با وجود عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان چرا خاک ضعیف را بنوازد و خلیفه حضرت خود سازد و فرماید انه اسر عظیم همچنین با وجود صالحان و صدیقان و عالمان و عابدان چرا حضرت علیه السلام آرزوے مسکینی کند و فرماید که اللهم احیني مسكينا و نگفت احیني صالحا یا صديقا یا عابدا او غیرهم زیرا که اینجا دعوی است و جائیکه دعوی است حجاب است و مقام مسکنت لادعوی است چنانکه خاک در مقام مسکنت بود و هیچ نداشت تا که بصفت خاک نگردد مسکین نتوان گفت و خاک از رنج و راحت و از رد و قبول و از عزة و خواری مستغنی است و در مسکن مسکینی آرام دارد که آنجا هیچ تفرقه نیست و در مقام جمع الجمع بغنیة ذات مستغنی است چنانکه هیچ احتیاج صفت در میان نماند بحدیکه الفقیر لا يحتاج الى اللہ آری احتیاج صفت موجود است و آنکه در بحر نیستی غائب گشت احتیاج کرا باشد پس طائفهٔ مسکینان نادر اند و ایشان را جز حق کسے درنیابد اگرچه الولی یعرف الولی است و شیخ محمد غوث بن حسن بن موسی شطاری رحمهم اللہ در کتاب گلزار ابرار که در بیان احوال و کرامات اولیاء و بزرگان هند کرده است میگوید اویسی باصطلاح طائفه صوفیه کسی را گویند که بے واسطهٔ بیعت پیر ارشاد و فیض ولایت از مبدء الٰهیه باو رسد و چندی را راے آن ست که هر که از باطن خدیو ختم نبوة و شریعت به پیروے متابعة و سلوک بر سنت قولاً و فعلاً و اعتقاداً بهره برگیرد اویسی بود و برخی بر آنند که مستفیض حضر علیه السلام اویسی بود و جمعی گفته اند هر که از باطن فرد خاص که سجاده نشین ولایت

جامعہ محمدیہ علی صاحبہا افضل الصلوات واکمل التحیات والتسلیمات پرورش یابد بے آنکہ بظاہر ملازمتہ نماید او اویسی بود و لیکن ترا عقیدہ آنکہ از باطن ہر یکے از اولیا رامت بہرکہ فروغ ہدایت بی سیانجی گیری رسمی ارادہ رسد آنرا اویسی خوانند انتہے کلام الکتاب و در مسکینی یکے ذات حضرت خواجہ اویس قرنی بود رضی اللہ عنہ و حضرت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم را بکمال مسکینان آگاہی دادہ بود حق تعالی و بہ سر مسکنت رسانیدہ ازین جہتہ اکثر اوقات بحضرۃ معبود ہمین اشتمال سیداشت و بحقیقت حضرت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم ہم مسکین بود از جہتہ مسکینان امت را میخواست تا اینجا عبارۃ عشقیہ بود و شیخ محمود رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ بحرالرموز میگوید پایۂ فقر بجز ذات حضرت خواجہ اویس قرنی قدس سرہ یافتہ نمیشود کہ سواد الوجہ فی الدارین صفت او بود کہ در دنیا خود را نامراد ساختہ بود و دران جہان نیز بجز حق بچیزے طالب نشد مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرہ السامی در اشعۃ اللمعات شرح لمعات میگوید قدس سرہ کہ در فقر مقامے است کہ فقیر ہیچ چیز محتاج نشود چنانکہ گفتہ الفقیر لایحتاج الی اللہ زیرانکہ احتیاج صفۃ موجود باشد عالما و عینا و فقیر چون در بحر نیستی غوطہ خوردہ نہ در عین وجود دارد و نہ در علم ثبوت زیرانکہ حینئذ عین ثابتہ خود را تجلیات حق داند بصور قابلیات پس وی نیز از جملۂ اسماء حق باشد و بغیر مضاف نگردد لاجرم احتیاج نماند زیرانکہ احتیاج را اقل ثبوت در علمے باید و آن نیز ازین فقر مرتفع شدہ است پس فقرش تمام شد زیرانکہ ہیچش نماند تا غایتے کہ احتیاج کرشارۂ فقر او آن بود آن ہم نماند اذا تم الفقر فہو اللہ اے من تم فقرہ فہو اللہ زیرانکہ الشئے اذا جاوز حدہ انعکس ضدہ یعنی چون صفت فقر از حد خود درگذرد بضد خود کہ غنا است منقلب گردد و غنی مطلق حضرت حق است سبحانہ و تحقیقش آنست کہ چون فقیر بکمال فقر متحقق گردد چون بوجود عینی خود نگرد وجود حق را نگرد متصبغ باحکام عین ثابت خود و چون بعین ثابتہ نظر کند ہم وجود حق را بیند متجلی بصورۃ قابلیات پس ہیچ چیز را در علم و عین مضاف بخود نہ بیند بلکہ ہمہ را عین حق سبحانہ وتعالی بیند در ہیچ چیز ہیچ چیز کہ بسبب بغیریت موصوف باشد محتاج نیست اگر احتیاج ہست بعضے از اسماء را است ببعضے دیگر والاسم عین المسمے ہیچ باشی چو حجت فردی تو ہمہ باشی چو ہیچ کردی تو انتہے پس ازین ہمہ معلوم شد کہ فقر و مسکنت مقامے است عالی

ترین مقامات و درجه ایست بلندترین درجات که هیچ مقامی در مرتبه بپایه فقر و مسکنت نمیرسد و
نیز معلوم شد که یکے ذات خواجه کونین حضرت اویس بود رضی الله تعالی عنه که بدین منصب
رسید و برین مسند صدر نشین گردید و چرا چنین نباشد که هرچه یافت از پرورش نبوة یافت و آنچه
گرفت از تربیت حجر رسالت پناه صلے الله تعالی علیه وآله وسلم گرفت و در خزینه نبوة و گنجینه رسالت
نبود مگر نقد فقر و مایه مسکنت که چون مفاتیح ملک و ملکوت پیش آنصاحب تاج لولاک لما خلقت
الافلاک نهادند از دست بنهاد اخت و گلیم فقر و نامرادی بدوش برداشت و زبان بپانگ الدنیا
ملعونة و ملعون ما فیها برگشاد و آوازه الفقر فخری در عالم در داد مدتے گذشتے که از حجره مهتر و بهتر
عالمیان دود بر نیامدی و سالی رفتی که آن ماه شب چهار دهم روشنائی چراغ نیافتی صلے الله تعالی
علیه وآله وسلم ــه بزرگانے که سر فقر دیدند ؛ بکلی نقد درویشی گزیدند ؛ زنفس و پادشاهی
باز رستند ؛ بمعنے از گدائے باز رستند ؛ اگرچه ملک دنیا پادشاهی است ؛ ولی چون بنگری
اصل گدائی است ؛ اکنون خوشی و تهنیت باد مر مسکینان و معتقدان این سلسله علیه اویسیه
خوشی بسیار که ما فوق آن متصور نیست **بیت** خنک طالبانے که خاک وے اند ؛ که زو گشته
ذات پاک وے اند ؛ که در حضرت عزت پادشاه بے نیاز جلشانه چنین خواجه وسیله دارند و این
صاحب قرب و کرامت شفیع و پیشوا دارند باید که قدم در طریق پیروی آنحضرت رضی الله عنه
زنند و رشته متابعة و اقتدا از دست ندهند دنیا را و تمتعات و حلاوات دنیا را ابلا و زهر
انگارند و نامرادی و مسکینی و بیزاری سرمایه اعمال خود سازند تا در قیامت در ظل حمایت
وسایه شفاعت این صاحب دولت در آیند و از دشوار یها و سختیهائے آن روز رفاهیت و خلاص
یابند والسلام علی من اتبع الهدے ؛

لطیفه بیستم در بیان سلسله علیه آنحضرت رضی الله تعالے عنه شیخ محمود رحمة الله علیه در
رساله بحر الرموز میگوید که بعضے از مشایخ رحمة الله علیهم گفته اند که سلسله حضرت خواجه اویس رضی
الله تعالے عنه ماورائے چهارده خانواده است آری همچنین است اما بعضے مشائخ گفته اند چهار ده
خانواده تعلق بسلسله حضرت خواجه اویس رضی الله عنه دارد بواسطه آنکه روحانیت خواجه
متجلی میشود و بدرگاه آشنا مے سازد شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در رساله سیر نامه میگوید که چون

پیر دستگیر مخزن اسرار الٰہی بندگی حضرت شاہ عبداللہ معشوق اللہ قدس سرہ در ایام سیر و سفر
در قریہ شیخ واہن مسکن شیخ عبداللہ نکوکارہ تشریف بردند و جبہ را زیارۃ کردند و دوگانہ
گذاردہ جبہ را پوشیدند بر اندام مبارک ایشان درست و راست آمد شیخزادگان را عبرت
شد و گفتند کہ اے حضرت شاہ عبداللہ این جبہ را خاصیتے است کہ کسے را درست نمی آید مگر
آن کس را کہ صاحب سجادۂ این خاندان باشد و یا از سلسلۂ ایشان او را درست اندام مے آید
گفتند کہ شمارا انتساب کجا دی است حضرت پیر دستگیر فرمودند کہ ما را نسبت سلسلۂ سہروردیان
اشہر و معروف است کہ خرقۂ تبرکی از خاندان حضرت مخدوم غوث العالم شیخ بہاؤالدین قدس
اللہ سرہ العزیز زکریا ملتانی رد رزی شدہ است از دست مخدوم شیخ شہر اللہ رحمۃ اللہ علیہ
شیخزادگان یقین کردند کہ نسبت ایشان با سلسلۂ سہروردیان اصلی است باز پرسیدند کہ
یا حضرت شاہ عبداللہ تعلق سلسلۂ شما بکدام خانوادہ است فرمودند کہ اویسیہ است باز
پرسیدند کہ سلسلۂ خواجہ اویس رضی اللہ عنہ آیا ماورائے سلسلۂ چہار دہ خانوادہ است
فرمودند آرے اما بعضے سلسلۂ ازین چہار دہ خانوادہ تعلق بسلسلۂ اویسیہ دارند و مے پیوندند
بواسطۂ آنکہ روحانیت حضرت خواجہ بیواسطہ متجلی میشود و بدرگاہ اعلیٰ آشنا ساز دانیتے ۔
میگوید فقیر حقیر محرر این سطور کہ این سخن کہ بعضے مشائخ چہار دہ خانوادہ بسلسلۂ اویسیہ مے پیوندند
از رسالۂ بحر الرموز و از کلام کتاب گلزار جلالی کہ تصنیف کردہ شدہ سلطان العارفین برہان
الواصلین قطب الاقطاب بندگی حضرت شاہ جلال الدین محمد کہکہ اویسی الجعفری است
نور اللہ مرقدہٗ نیک معلوم میشود کہ چنانچہ شیخ محمد عراقی را دو نسبت بود یکی بسلسلۂ سہروردیان
و دیگر بسلسلۂ اولیان و بہر دو سلسلہ پیوند داشت و این نعمت از بزرگان ہر دو سلسلۂ
رحمہم اللہ حاصل ساخت پس نسبت وی بسلسلۂ سہروردیان بدین طریق است کہ تلقین
گرفت خواجہ محمد عراقیؒ از قطب الدین دمشقی و وی از برہان الدین سمرقندی و وی از عبدالرحمن
کرنی و وی از احمد کو دبالی و وی از ابی علی لالا و وی از مجد الدین بغدادی و وی از نجم الدین
کبریٰ و وے از عمار بن یاسر و وے از نجیب الدین سہروردی و وے از احمد غزالی و
وی از ابی بکر نساج و وی از ابی القاسم کرکانی و وی از ابو علی رودباری و وی از جنید بغدادی

و وے از سری[15] سقطی و وے از معروف[16] کرخی و وے از داؤد[17] طائی و وے از حبیب[18] عجمی و وے از حسن[19] بصری و وے از سر[20] ور اولیا شاہ مرتضےٰ امیر المومنین علی و وے از سرور کائنات و مفخر موجودات احمد مجتبےٰ محمد مصطفےٰ صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ و علی اولیائہ و اصفیائہ اجمعین و نسبت اویسلسلۂ اویسیان بدین روش است کہ تلقین گرفت شیخ محمد عراقی از ابو محمد متوکل اویسی و وے از خواجہ زین الدین متوکل اویسی و وے از خواجہ ابو الحسن متوکل اویسی و وے از خواجہ حبیب اللہ متوکل و سید و وے از خواجہ ابو سعید متوکل اویسی و وے از خواجہ ابو برہان متوکل اویسی و وے از خواجہ صدر الدین متوکل اویسی و وے از خواجہ ابو کبیر فقیر متوکل اویسی و وے از خواجہ عبد الرحمن کلشانی متوکل اویسی و وے از خواجہ عبد الکریم متوکل اویسی و وے از خواجہ عبد الوہاب متوکل اویسی و وے از خواجہ شریف الدین متوکل اویسی و وے از خواجہ سلمان متوکل اویسی و وے از خواجہ ابو الخیر الوتری متوکل اویسی و وے از خواجہ علم الدین متوکل اویسی و وے از خواجہ ابو احمد محمد متوکل اویسی و وے از خواجہ معروف کرخی متوکل اویسی و وے از خواجہ شمس الدین سجاوندی متوکل اویسی و وے از خواجہ حسام الدین یمنی متوکل اویسی و وے از افضل التابعین خواجہ کونین خواجہ اویس قرنی و وے از تربیت خواجہ کائنات خلاصہ موجودات احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلے اللہ تعالےٰ علیہ وسلم و علی آل و اصحابہ و علی اولیائہ اجمعین پس معلوم شد کہ شیخ محمد عراقی ہم سہروردی باشد و ہم اویسی بود و تلقین کرد شیخ محمد عراقی بندگی حضرت جلال الدین محمد ابن بایزید ابی بکر اویسی جعفری عرف کہکہ را پس بندگی حضرت شاہ جلال الدین محمد ہم بہردو سلسلہ پیوند و نسبت دارد ہم اویسی باشد و ہم سہروردی بود از خدمت سیادت پناہ قدوۃ الکاملین حاجی محمد عبید سلمہ اللہ تعالیٰ سند و مسموع است و ہمچنین از خدمت شیخ صاحب شیخ محمد فرید کہکہ کہ شیخ محمد عراقی را واللہ اعلم مریدان بسیار و کامل بودند و در آخر عمر در واردات باطنیہ از غلبۂ حال و طفح سکر از زبان شیخ این سخن صادر میشد کہ انا مہدی مریدان از شنیدن این کلمہ نفرت گرفتند و در اعتقاد و یقین ایشان کہ در حق شیخ داشتند فتور افتاد ہم از صحبت ایشان دور و نفور شدند اتفاقاً شیخ قدس اللہ سرہ از ولایت ہند متوجہ بولایت عرب شد در آن وقت ہیچکس از مریدان ہمراہ شیخ نماند مگر یک درویش شہابل نام عرف کرہالہ کہ

اکنون اولاد او بلقب بود لہ مشہور است و دوم دین محمد عرف لتی و سوم خواجہ جلال الدین محمد عرف کہکڑ رفتہ رفتہ چون در زمین کوہستان رسیدند در آن جاے شیخ را پیک اجل در رسید و سکرات موت در گرفت شیخ روئے مبارک بسوئے درویشان کرد و فرمود در خواہید ہر چہ از حاجت و مراد خود در دل در آید تا برائے شما از درگاہ مجیب الدعوات جل جلالہ و عم نوالہ سوال کنم و مراد و مقصود شما را از حضرت عزت روا گردانم پس شہابل درویش گفت کہ مراد من آن است کہ مستجاب الدعوات باشم و دین محمد گفت کہ نان و طعام در سفرۂ لنگر من و اولاد من کم نگردد و خواجہ جلال الدین محمد گفت کہ حاجت من علم و فقیری است کہ در اولاد من تا قیامت باقی و دائم باشد شیخ قدس اللہ سرہٗ فرمود کہ شہابل بندہ نفس بود کرامت و راحت نفس طلبید و دین محمد پلیدی دنیا خواست و آنچہ بہتر و افضل چیزہائے دارین بود جلال الدین محمد طلبید پس شیخ در حق ہر یک دعا کرد و مرادہائے ایشان روان شد و شیخ جان بحق تسلیم نمود و درویشان بعد از تجہیز و تکفین شیخ جدا گشتند و بمکانہائے خویش چنانچہ خدا تعالیٰ خواست رفتہ اقامت کردند رحمہم اللہ تعالیٰ و تاثیر و ثمرۂ دعائے شیخ قدس اللہ سرہٗ تا امروز در اولاد ہر یک از ایشان باقی است و جاری واللہ اعلم بالصواب و مسموع است کہ اہل ظواہر چون کلمہ انا مہدی از شیخ محمد عراقی قدس سرہٗ شنیدند شیخ را بدعت و الحاد متہم کردند و ندانستند کہ درین تہمت خود گنہگار طریقت شدند چہ اینچنین کلمات و شطحیات ازین چنین مغلوبان در غلبۂ حال و مستی ایشان منقول است و ایشان درچنین کلمہ معذور باشند نہ ماخوذ چنانچہ یکے گفت انا الحق و یکے سبحانی ما اعظم شانی فرمود و دیگرے لیس فی جبتی سوے اللہ و غیر ذالک مسیدانکسے کہ متبع کتب اولیاء اللہ کردہ است لا جرم دیوانہ را اگرچہ خطا است ؛ ہر چہ گوید بگستاخی روا است ؛ ہر چہ از دیوانہ آید در وجود ؛ عفو بسیار ند از دیوانہ زود ؛ یکے از علماء این طائفہ قدس اسرارہم شجرہ خانوادہائے اولیاء رحمہم اللہ تعالیٰ جمیع و ضع کردہ است و در آنجا ابتداء خانوادہا نوعی کہ از زمان شریف آنحضرت رسالت پناہ و اصحاب وے صلے اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم و علیہم اجمعین متسلسل سگرد و تا غایت حین و حیات خود بشرح و بسط بیان نمودہ است و نامہائے بزرگان و خلفاء و فقراء ہر یک خانوادہ چنانچہ بہمد گرمے پیوندند و در آنجا مفصل آوردہ است

پس در آنجا بیان بزرگان خانوادہ و سلسلۂ علیہ اویسیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ وعنہم باین تفصیل نوشتہ کہ پوشید خرقہ را حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ از امیر المومنین عمر و علی رضی اللہ تعالےٰ عنہم اجمعین و از حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ پوشید خواجہ موسےٰ بن یزید الراعی و از خواجہ موسیٰ دو کس پوشیدند یکے ابراہیم ادہم و از وے شقیق بلخی و از وے ابو عمر اصطخری و از وے جعفر حداد و از وے قاسم جنید و از وے قاضی رویم بغدادی و از وے ابو عبد اللہ محمد بن خفیف الشیرازی و از وے ابو العباس نہاوندی و از وے اخی فرخ زنجانی و از وے ممشاد دینوری و از وے دو کس خرقہ پوشیدند یکے ابی عبد اللہ محمد تاج العارفین مدین و از وے شیخ نور اللہ و از وے شیخ شعیب مدین و از وے شیخ احمد زاہد و از وے شیخ جمال الدین یوسف بن عبد اللہ الکورانی الشہیر بالعجمی و از وے شیخ نجم الدین واللہ اعلم و دوم کہ از شیخ ممشاد دینوری خرقہ پوشید شیخ احمد دینوری بود از وے محمد سہروردی و از وے شیخ نجیب الدین ابن غوث الشیرازی و از وے شیخ نور الدین عبد اللہ و از وے محمود اصفہانی واللہ تعالیٰ اعلم و دویمی کہ از خواجہ موسیٰ بن یزید الراعی خرقہ پوشید خواجہ مدام بن ضیام بود و از وے عبد اللہ سفری و از وے شیخ علی شیرازی و از وے شیخ حضور حاجی و از وے شیخ محمد غوث و از وے شیخ حبیب قدس اللہ تعالےٰ اسرارہم و در رسالہ کہ او را ملفوظ خواجہ اویس رضی اللہ تعالےٰ عنہ میگویند آوردہ است کہ از ان حضرت خواجہ اویس رضی اللہ تعالیٰ عنہ چہار کس بسعادت بیعت و مریدے مشرف شدند یکے خواجہ موسیٰ بن یزید الراعی رحمتہ اللہ علیہ و آن نصیحت و تلقین کہ از زبان فیض ترجمان حضرت خواجہ اویس رضی اللہ تعالےٰ عنہ در حق خواجہ موسیٰ کارگر شد و کار او بکمال رسید ہمین بود کہ آنحضرت رضی اللہ عنہ فرمود اے موسےٰ موت را ہمیشہ یاد دار و برمنی کہ یا نند کور پیش بچشم نست نظر اندازی و سلسلہ علیہ اویسیہ از خواجہ موسیٰ تا الآن جاری دوم خواجہ حسام الدین یمنی سوم خواجہ احمد خراسانی چہارم خواجہ صدر الدین یمنی حنفی رحمہم اللہ تعالےٰ و قصہ مرید شدن خواجہ صدر الدین و خواجہ احمد رحمہما اللہ تعالےٰ در ملفوظ مذکور است و ہم در ملفوظ میگوید کہ آنحضرت خواجہ رضی اللہ عنہ کلیم و عصائی خود را بخواجہ احمد عنایت فرمودہ اند واللہ اعلم در کتاب فوائد المسلمین از صلوٰۃ مسعودی نقل

میکنند که بعضے پنج پیران گفته اند اول پیر پیغمبران ابراهیم خلیل الله علیه السلام دوم پیر اولیائے
ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه سیوم پیر بادشاهان شاه مردان مرتضے علی کرم الله وجهه چهارم
پیر علماء امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه پنجم پیر فقراء حضرت خواجه اویس قرنی است رضی
الله تعالے عنه و بعضے پنج پیران گفته اند اول خواجه اویس قرنی دوم خواجه عثمان هارونی
سیوم خواجه عبد الله انصاری چهارم محمد سمرقندی پنجم خواجه حسن بصری رضی الله عنهم اجمعین
والله اعلم و باید دانست که چون سابقا لفظ جعفری در نسبت بندگی حضرت جلال الدین محمد طاب
الله ثراه مذکور شد درینجا اگر کسے را در خاطر افتد که جعفر کدام بود و وجه این نسبت چگونه است
جواب باید گفت که لفظ اویسی الجعفری در سجع مهر آن حضرت قدس الله سره متعدد واقع شد
و نیز بدستخط مبارک خود در آخر بعضے رسائل جلال الدین محمد اویسی الجعفری المعروف بهگه
نوشته اند پس یقین شد که نسبت جعفری بتحقیق هست اما شک و شبه در آنست که این
جعفر کدام است و یقین است که این جعفر حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالے عنه نیست
زیرا نکه مقرر است که در نسبت کسی که بسوئے امام جعفر صادق میکنند جعفری نمیگویند بلکه نسبت
بسوئے جد شریف الشان میکنند و آنکسے را سید حسینی میگویند و مع هذا اگر این نسبت بسوئے
امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بودی حضرت شاه جلال الدین قدس سره محمد سید بودند
و این یقین است که سید نیستند البته پس باید دانست که این نسبت بسوے جعفر طیار بن ابی
طالب برادر امیر المومنین علی رضی الله عنهما است و حقیقة آن است که مسماة بی بی زینب بنت
امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه از بطن خاتون جنت بی بی فاطمة الزهره رضی الله عنها بود که
زوجه عبد الله بن جعفر طیار بود پس جلال الدین محمد رحمهما الله از اولاد بی بی زینب بنت خاتون
جنت و عبد الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهم و نسبت جعفری بدین گونه است اگر کسے گوید
که جعفر در آن زمان بسیار بوده اند شاید که جعفر کسے دیگر بوده باشد جواب باید گفت که حضرت
فرید الدهر و حید العصر بندگی حضرت شیخ محمد فرید جیو سلمه الله تعالے میفرمودند که نزد ما بتحقیق پیوسته
که این جعفر همان جعفر طیار است دیگر نیست و نیز از زبان مبارک حقائق آگاه سید حاجی
محمد عبید ابن حاجی شیر خان همچنین مسموع است و قول هر دو این بزرگان سند معتمد است

در وا انکار و شک نیست و نیز بدستخط بندگی شاہ زین العابدین اویسی رحمۃ اللہ دیدہ شدہ کہ خواجہ محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب جائے کہ احوال ائمہ اثنا عشر بیان کردہ اند تقریباً تحقیق بنسبت جعفری بدین وجہ نمودہ اند کہ جعفریون در سمرقند و بخارا و قسطوان بسیار اند بعضے گفتہ اند کہ ذکر آنہا در کتاب قند تصنیف علامۂ نجم الدین ابی حفص عمر نسفی و در کتاب انساب تصنیف امام عبدالکریم سمعانی و در کتاب انساب السادات وغیرہ آمدہ است کہ جعفری منسوب است بسوئے جعفر طیار بن ابیطالب عم رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ واصحابہ اجمعین واللہ اعلم بحقیقۃ الحال خواجہ محمود رحمۃ اللہ تعالی علیہ در رسالہ بحر الرموز میگوید ذکر پاس انفاس ذکرے شریف است کہ بسیار اولیاء اللہ درین مقصود رسیدہ اند و ہیچکس را واقف نمیسازد مگر او را کہ حق تعالی خواستہ باشد و طریق او آنست کہ کلمہ لا الہ با دم فرو گذارد بسوئے زمین و کلمہ الا اللہ با دم بالا کشد بجانب مغرب و دم ذاکر کردد و در فرو گذاشتن و بالا کشیدن نظر بر دل گمارد و از آنجا ذاکر گردد و دہن بستہ بے حرکۃ زبان بدم ذاکر بود و چندان ذکر کند کہ دم ذاکر گردد و مستغرق ذکر بود و ذاکر حیات گردد و در بیداری و خواب ذاکر بود پاس انفاس حاصل شود و ملاحظہ و واسطہ را رعایت دارد و این ذکر یاران حضرت خواجہ کونین مقبول درگاہ حضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ تعالے عنہ میکنند و چون طالب را دل حیات گردد و چربی دل بگذارد و مصفا گردد پاس انفاس بمجرد دم مشغول شود و دم سازی کند دم را با قوۃ بالا کشد و بمغز رساند چون تنگی نفس شود دم آہستہ آہستہ بگذارد چنانکہ احساس آن دم نبود و این را آرام نامند انتھے ازین معلوم شد کہ این بیان ذکر خفی است و این ذکر خفی طریق ذکر اویسیہ است و دیگر باید دانست کہ علامت بندگی و نشان کمال ذکر اویسیہ آنست کہ ہر دولتمندیرا کہ حق تعالے این نعمت کرامت فرماید دم او از پرہائے بینی روان گردد و اسم اعظم ذات حضرت بیچون و بیچگونہ ہمراہ دم بجوشش و خروش بے اختیار جاری شود و اینحالت در اول حال در طریق اویسیہ البتہ پیدا آید بعد ازان کسانے را این ذکر از بینی منتقل شدہ بمکان قلب رود و بار دیگر سر قرار گیرد یا ہمچنان بر قاعدۂ اول مستقیم ماند ہمچنین نشنیدہ شد از خدمت زبدۃ الواصلین حضرت بندگی عبد الخالق سلمہ اللہ تعالے و این ذکر جلی است پس معلوم شد کہ در بزرگان

خاندان اویسیه هر دو طریق ذکر هم خفی و هم جلی واقع است لیکن کلام سلطان العارفین بندگی
حضرت شاه جلال الدین محمد نوّر الله مرقدهٗ که در گلزار جلالی واقع شده دلالة بر ترجیح و اولویت
ذکر خفی بپاس انفاس دارد و همچنین کلام ولد شریف آنحضرت بندگی شاه قطب الدین قدس الله
سرهٗ که در مقصود الطالبین واقع شده و همچنین در عبارت سیر نامه و در عبارت بحر الرموز
که تصنیف شیخ عبد الحی و شیخ محمود گجراتی رحمهما الله که از جمله خلفاء و کمّل فقراء این خاندان سلسله
علیه اویسیه بودند اشارة است بافضیلت ذکر خفی بپاس انفاس والله اعلم و بعضے از مشایخ
و علماء رحمهم الله تعالے این ذکر را که از راه بینی بر آید منکر و شنیع گفته اند بلکه اینچنین ذاکر را نسبت
بمعصیت بلکه کفر کرده اند نعوذ بالله من ذالک و گفته اند که بینی مکان غلظة و گندگی است
و اسم ذات پاک حق سبحانه و تعالی که ازین جائے غلیظ و گنده بر مے آرند هر آئینه در ضلالة و
تباهی مے افتد و عاصی میشوند و اگر این را گناه ندانند و استغفار نمایند نعوذ بالله من ذالک در
کفر مے افتد چنانچه مصنف محک الطالبین گفته است که از بینی ذکر گفتن از بدعت و محرمات است
و این سلسلهٔ مهدویه شایع است انتهے باید دانست که لفظ مهدویه در اصل مهدی بود و چون
سلسله را بدو منسوب کردند یائے نسبت در آخر او در آمد و یائے او را بواو بدل کردند مهدویه
شد والله اعلم بالصواب مگر مراد از مهدی شیخ محمد قدس سره عراقی است که در وقت غلبهٔ سکر
و حال کلمهٔ انا مهدی از زبان او بر مے آمد چنانچه در ماقبل در لطیفه ۲ گذشت و ذکر الف را بدعت
گفتن و شیوع این بدعت از سلسله مهدویه دانستن خطائے است ظاهر چه این ذکرے است
صحیح و معتبر مخصوص بسلسلهٔ علیه اویسیه چنانچه در ماقبل در قصه بندگی عبد الخالق مذکور شد و اگر
این ذکر از شیخ محمد عراقی گرفته باشد این نیز برائے آنست که شیخ محمد عراقی هم اویسی بود اگرچه طریق مهدویه
در دی هم دارد چنانچه در ماقبل در لطیفه گذشت فافهم والله اعلم و جواب دیگر آنست که این سخن
از علماء ظواهر است که نور آفتاب حقیقت باطن ایشان نتافته و بمشام ایشان بوئے گلزار معارف
و اسرار نرفته مغز این نکته نیافته اند و بصرف پوست اکتفاء نموده اند اینجا باید دانست که اسم
ذات سبحانی از لطایف انوار و از عالم قدس و اسرار است و هرچه درین عالم ناسوت است
همه از اشیاء کثیفه و خسیسه است و لطیف را با کثیف مناسبتے و ملایمتے نیست مصرعه چه نسبت

خاک را با عالمے پاک ۔ و میتوان گفت کہ ذاکر دران وقت بے اختیار و مغلوب و فانی الصفات
بود و مغلوب و فانی معفو و معذور باشد انچنین کسو را عاصی نتوان گفت و در کتاب گلزار
جلالی نور اللہ مرقدہٗ مصنفہ و در رسالہ بحر الرموز میگوید کہ اگرچہ اسم اللہ باعتبار حروف و صوت
نشان دارد اما کسوت و نمونہ حضرت احدیت است کہ مسمی است باین اسم و اینمعے دال بر مدلول
است اینجا فہم کن مذہب اہل تحقیق را کہ اسم عین مسمی ست و اگر نہ بعکس رابد و راہ نبود و ایمان
ہیچ کس درست نباشد انتہے پس ثابت شد کہ دال عین مدلول و اسم عین مسمی ست و مسمی
و مدلول عین ذات احدیت حضرت حق سبحانہ جل شانہ است انتہے و طائفہ محققین در بسیار از کتب
خویش چنانچہ عارف نامی عبد الرحمن جامی قدس اللہ سرہ السامی در لوائح و شرح لمعات تحقیق نمودہ
اند کہ قرب و معیّت ذات پاک حضرت حق سبحانہ ہمہ اشیاء و ماہیات آن چہ شریف خسیس برابر
است و با این ہمہ ملابستہ ذات پاک بیچون و بیچگونہ بقاذ و رات لازم نیاید نور خورشید ہرچند
بر پاک و پلید تابد ہیچ تغیر بہ بساطت نوریت او راہ نیابد **رباعی** چون خور ز فروغ خود جہان
آراید ۔ بر پاک و پلید اگر بتابد شاید ۔ نے نور وے از ہیچ پلید آلاید ۔ نے پاکی او ز ہیچ پاک
افزاید ۔ و نیز در مرآۃ الاسرار آوردہ است کہ روح متصرف است در ہمہ اجزاء قالب و موجود
است با ہمہ ذرہ ہائے قالب و زندگی ہمہ بدو است و با این ہمہ از ہمہ چیز ہائے چنانچہ خون و
خبر آن کہ در باطن قالب است ہیچ خللے و نقصانے در طہارۃ و پاکی روح نیست پس ہمچنین است
یعنی مانند روح است تصرف و ملابستہ و سریان اسم ذات و ذات احدیت در وجود ذاکر
و تمامی اجزاء آن و مع ہذا پاک و مطہر است از آلائش وجود و اللہ اعلم پس دفع شد و
بر خاست شبہہ خاطر کسانیکہ کنہ حقیقت نیافتند و ازین بے معرفتی بزرگان را محل طعن
و انکار ساختند نعوذ باللہ من ذلک و استغفر اللہ من جمیع ما کرہ اللہ اللہم خلصنا عن الاشتغال
بالملاہی و ارنا حقائق الاشیاء کما ہی ۔

لطیفہ بست ہفتم در بیان تحقیق خرقہ آنحضرت رضی اللہ تعالے عنہ و تحقیق شکستن دندان
و تحقیق ذکر و غیرہ باید دانست کہ از کلام واقف اسرار شیخ فرید الدین عطار در تذکرۃ الاولیا
و از کلام شیخ نخشبی در سلک سلوک و از کلام شیخ محمود گجراتی در رسالہ بحر الرموز و از

کلام رسالہ مسعودیہ واز کلام مجالس المؤمنین وغیر ذالک رحمہم اللہ تعالےٰ اجمعین معلوم شد کہ یاران رسول اللہ صلے اللہ تعالیٰ علیہ علےٰ آلہ واصحابہ وسلم آمدند وخرقہ را بحضرت خواجہ اویس رضی اللہ تعالےٰ عنہ رسانیدند ومولانا علی حمزہ بن مالک بن حسن طوسی معروف بآذری رحمۃ اللہ تعالےٰ در جواہر الاسرار میگوید کہ سلطان ابراہیم ادہم خرقہ از موسیٰ بن یزید الراعی دارد واو از حضرت اویس قرنی داو از امام الاولیا حضرت علی مرتضےٰ دارد رضی اللہ تعالےٰ عنہم اجمعین وشیخ عبداللہ سطری رحمۃ اللہ تعالیٰ در کتاب نور احمدی سیفر باید کہ پوشید حضرت اویس رضی اللہ تعالےٰ عنہ خرقہ از امیر المؤمنین عمر و علی رضی اللہ تعالےٰ عنہما وایشان پوشیدند از پیغمبر صلے اللہ تعالےٰ علیہ وآلہ وسلم در رسالہ شطاریہ نوشتہ شدہ است کہ پوشید حضرت اویس خرقہ از امیر المؤمنین عمر و علی رضی اللہ عنہم اجمعین و در جائے نوشتہ دیدہ شد خرقہائے کہ حضرت رسالت پناہ رسول صلی اللہ تعالےٰ علیہ وآلہ وسلم پوشیدہ است پنج است واسامی ایشان این است اول خرقہ لبس العصمت کہ جبرائیل علیہ السلام از آسمان آورد وحضرت خواجہ ما محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالےٰ علیہ وآلہ وسلم با امیر المومنین علی مرتضےٰ کرم اللہ وجہہ کرامت فرمود دوئم خرقہ لبس الصفوت کہ خدا تعالیٰ در شب معراج بخواجہ عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام کرامت فرمود وحضرت علیہ السلام لسلمان فارسی رضی اللہ تعالےٰ عنہ حوالہ نمود سیوم خرقہ لبس النہمت کہ ترسایان بران صورت پیغمبر علیہ السلام را یافتہ بودند آنروز کہ خواجہ عالم رسول اللہ صلی اللہ تعالےٰ علیہ وعلی آلہ وسلم ابوجہل لعین را بجنگی بزریز زد معجزہ ظاہر شد وقوم عیسےٰ علیہ السلام خواجہ را بشناختند وآن خرقہ پیش آنحضرت آوردند و حضرت رسول اللہ علیہ السلام آنرا بمعاذ بن جبل رضی اللہ تعالےٰ عنہ کرامۃ فرمود چہارم خرقہ لبس الخشیت وآن خرقہ موسیٰ علیہ السلام است کہ بپشت بہ نجاشی کہ بادشاہ حبشہ بود رسید واو بخواجہ ما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسانید وخواجہ ما علیہ السلام آنرا با امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ کرامت کرد پنجم خرقہ را اریان خرقہ گویند او مرقعی است کہ حضرت خواجہ ما علیہ السلام بدست مبارک خود بران وصلہ دوختہ اند وحضرت رسول اللہ علیہ السلام این خرقہ را با امیر المؤمنین علی رضی اللہ تعالےٰ عنہ حوالہ نمود واو بشیخ اویس قرنی رضی اللہ تعالےٰ عنہ

کرامت فرمودند واللہ اعلم بالصواب و شیخ عبدالحی رحمۃ اللہ تعالےٰ علیہ در رسالہ سیر نامہ محبوب ربانی غوث صمدانی حضرت شاہ عبداللہ معشوق اللہ الاویسی الجعفری طاب اللہ ثراہ وجعل الجنۃ مثواہ مے آرد کہ جبۂ متبرکہ کہ نزد خانوادہ نیکوکارہ اولاد شیخ عبداللہ نیکوکارہ کہ یکے از خلفاء حضرت قطب العالم مخدوم جہانیاں بخاری است قدس اللہ سرہٗ العزیز موجود است آں جبۂ ازاں حضرت خواجہ قطب العالم مخدوم قدس اللہ سرہٗ است و بعضے میگویند کہ ایں جبۂ ہماں است کہ حوالہ کرد حضرت خواجہ کونین خواجہ اویس قرنی را رضی اللہ تعالےٰ عنہ واللہ اعلم بالصواب و از کلمات مست الست یزدانی عین القضاۃ ہمدانی قدس اللہ سرہٗ کہ در حواشی ہیئہ کہ بر کتاب تمہیدات خویش نوشتہ است چناں مفہوم شد کہ حضرت رسالت پناہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ جبۂ معراج خویش بخواجہ خواجہ اویس تشریف ارزانی فرمودہ بود واللہ اعلم بالصواب پس ازیں ہمہ اتصال خرقہ خواجہ عالم صلے اللہ تعالےٰ علیہ وآلہ وسلم بخواجہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ ثابت شد و ہمچنیں شکستن دندان خود را حضرت خواجہ رضی اللہ عنہ اویس چنانچہ از کلام شیخ فریدالدین عطار در تذکرۃ و از کلام سید محمود شیخانی قادری در حیوۃ الذاکرین و از کلام لوائح الانوار فی طبقات الاخیار وغیر ذالک ایں سخن صریح و صحیح است لیکن مولینا علی بن سلطان محمد قاری در کتاب معدن العدنی و در رسالہ کہ در بیان احادیث موضوعہ تصنیف کردہ است میفرماید کہ باید دانست بدرستی آنچہ شہرۃ گرفتہ است بر زبان عوام کہ بدرستے حضرت خواجہ اویس رضی اللہ تعالیٰ عنہ تمامی دندان خود را بر کند از برائے شدۃ حزن و اندوہ کہ او را از شنیدن خبر شکستن دندان مبارک پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم رسید پس ایں را اصل نیست باوجود انکہ ایں کار مخالف شریعت غرا است و برای ایں نکرد ایں کار ہیچ یکے از اصحاب کبار رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین و باوجود انکہ ایں کار عیب است صادر نمیشود مگر از سفہاء و ہمچنیں ثابت نمیشود نسبت خرقہ نبویہ بحضرت خواجہ اویس رضی اللہ تعالیٰ عنہ و از حضرت خواجہ اویس بسوئے مشایخ بلکہ پیشے کہ اعتماد کردہ شود بر آں ہمچنیں ثابت نمیشود تلقین ذکر خفی و یا جلی و نسبت کردن بسوئے پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از طریق حضرت ابوبکر و حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما صحیح نیست نزدیک اہل خبر با حادیث و سیر تا اینجا ترجمہ کلام معدن العدنی بود و در شرح احیاء العلوم و رسالہ مولینا علی قاری رحمہ اللہ میگوید کہ گفتہ است عراقی کہ حدیث انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن او

من جانب الیمن نیز بیابم این را اصل انتهی پس مراد ازین کلام مولینا علی قاری رحمة الله والله
اعلم آنست که بموجب روایة حدیث نبوی اثبات این سخنان نمیشود اما در کتب سیر و تذکرهای مشائخ
رحمهم الله تعالی به ثبوت میرسد میتوان پس اینجا اگر در خاطر کسی گذرد که قول شیخ طریقت شیخ فریدالدین عطار و شیخ
عبدالله مطری وغیرهم رحمهم الله تعالی در اتصال خرقه و شکستن دندان و صحت حدیث انی لاجد نفس
الرحمن من قبل الیمن مخالف حق و مباین صدق است و بدرجهٔ اعتبار و اعتقاد نمیرسد زیرا که حق
و صدق و معتبر و معتمد آنست که در نصوص احادیث نبویه و اخبار صحابیه منقول و مروی شده باشد
و حال آنکه پوشیده نیست که شیخ فریدالدین عطار و شیخ عبدالله مطری و شیخ سید محمود شیخانی قادری
وغیرهم رحمهم الله تعالی از کمل اولیاء و معظم علماء بودند و صاحب کشف و عنایت و مقامات بودند
و کشف حقائق و نکات و حل دقائق و اشارات آنچه این طائفه علیه را حق سبحانه و تعالی از قدرة
و توانائی و علم و دانش عطا فرموده فرقهٔ دیگر را نیست پس نسبت خلاف و انکار با قوال این طائفه
رحمهم الله نمی سزد حاشا و کلا بلکه خوف معصیت و ضلالة است پس درینجا می توان گفت که احتمال دارد
که روایت خرقه و شکستن دندان و حدیث انی وجدت الخ از صاحب شرع و اصحاب وی صلی الله
علیه و آله وسلم آمده باشد و نزد علم مشائخ رحمهم الله بصحة رسیده باشد ولیکن در احاطهٔ علم مولانا علی
رحمة الله نیامده باشد و مولینا را بران اطلاع نیفتاده که علم را نهایت نیست و تائید این است
آنکه قدوة المحققین شیخ عبدالحق رحمه الله در کتاب رسائل و مکاتیب در رساله دهم میفرماید که اگر
چیزی نزد یکی ثابت نشود لازم نیاید که نزد دیگری هم ثابت نشود والله اعلم بالسداد و هو الهادی الی طریق
الحق والرشاد اما تلقین ذکر را دیدن و صحبت کافی است اگرچه اندک بود و همچنین گفته است قدوة المحققین
شیخ عبدالحق رحمه الله در رساله پنجاهم از کتاب رسائل و مکاتیب و دیدن و صحبت کردن حضرت خواجه
اویس با امیرالمؤمنین حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهم با هردو یا یکی باختلاف راوی ثابت و محقق
و مقرر است درین هیچ شبهه و شک نیست بلکه بدلائل صحیح و معتمد علیه ثابت است که حضرت خواجه
اویس رضی الله عنه در آخر عمر در جنگ صفین پیش امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه رفت و بیعت حاصل
ساخت چنانچه در مابعد در لطیفهٔ شهادت ذکر خواهد یافت و در باب شکستن دندان نقلی غریب بنظر آمده
در کتاب موارد الشرعه که شرح شرعة الاسلام است در فصل چهلم در بیان سنتهائی برادری و دوستی

کہ درمیان دو کس باشد در شرح این عبارۃ واں یکون نفسا ہما کنفس واحدۃ امتزاجا واتیلاما فاحتی یجد فی فمہ لذۃ ما یاکل اخوہ ٭ وآن نقل این است کہ از بعضے شنیدہ شد کہ چون شریکان قریش در جنگ حنین پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سنگ زدند و دندان مبارک پیشینہ او شکستند اویس قرنی رضی اللہ تعالی عنہ این خبر شنید و دندان خود را بشکست مریدان یکی از بزرگان بیرون خانقاہ با خود این سخن میکردند وآن بزرگ در میان خانقاہ مے شنید ایشان را نزدیک خود خواند و گفت وقتی کہ شما این سخن میکردید خواجہ اویس رضی اللہ تعالی عنہ نزدیک من نشستہ بود از و پرسیدم کہ این سخن کہ مریدان میکنند چگونہ بود گفت دندان من خود بیفتاد نہ بغیر شکستن من وازین است کہ شیخ منصور رحمہ اللہ را چون بر دار کشیدند از خون او کہ بچکید بر زمین نقش انا الحق میکشید انتہے عبارۃ شرح الشرعہ پس ازین معلوم آمد کہ حضرت خواجہ اویس رضی اللہ تعالی عنہ دندان خود را خود نشکست بلکہ بواسطۂ اتحاد معنوی وائتلاف روحی بسبب عشق و محبت کہ او را با ذات مقدس مطہر و مطیب آنحضرت رسول اللہ علیہ السلام بود درد دندان اویس سرایت کرد وآن ہر دو ذات مبارک چون یکذات شدہ بودند از چنین حالات و واردات بسیار منقول است کہ در میان عاشقان و محبان صادق الظہور مے آید چنانچہ مولانا نامی حضرت عبد الرحمن قدس سرہ السامی از احوال مجنون خبر میدہد و در محبت نامہ میگوید نظم شنیدستم کہ روزی گرد لیلے ٭ بقصد فصد سوی نیش میلے ٭ چو زد لیلی یکی نیش از پے خون ٭ بہ داد کرفت خون اند دست مجنون ٭ مولانا عبد اللہ انصاری رحمہ اللہ در کتاب منہاج الدین ومعراج المسلمین میفرماید کہ از دلائل واضحہ بر محبت و مودت قصہ حضرت خواجہ اویس است رضی اللہ تعالے عنہ کہ چہار دندان او بشکست بجہت آنکہ چہار دندان آنحضرت رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم شکستہ چنانچہ مشہور است و نیز مے توان گفت کہ جائز است کہ شکستن دندان در حالت سکر و غلبہ حال از حضرت اویس رضی اللہ عنہ بوقوع آمدہ باشد کہ اینچنین کارہا از طائفہ مستان و مغلوبان بسیار ظاہر شدہ است چنانچہ تنویر لحیہ و خرق ثیاب و القاء دراہم در آب واین ہم از شیخ شبلی رحمہ اللہ تعالے علیہ منقول است آوردہ اند شبلی را قدس سرہ پسرے فوت شدہ بود مادر پسر بطاقتی کردہ موی سر برید و شبلی ریش را نورہ زد اہل بغداد بتعزیت پسر نیامدند و بیزار شدند گفت کہ خبری بمن رسیدہ است کہ ہر کہ دیگری را تغیر کند و خود غافل باشد محل لعنت گردد من نخواستم کہ مردم بتعزیت پیش من آیند

دست جمع و تمکیہ کنند و دلہای ایشان از حق غافل باشد و مستحق لعنت شوند و باعث بران من باشم
پس بحیہ خود را فدا کردم و خلق خدائیرا از ضرر باز داشتم و ہم از شبلی قدس اللہ سرہ مے آرند کہ روزے
در خاطرش انداختند کہ تو بخیلی عہد کرد کہ ہر چہ امروز فتوح برسد بفقیری بدہ پنجاہ دینار بروے آمد شبلی قدس
اللہ سرہ آنرا بفقیری کہ از مزین حلق راس میکنانید داد فقیر گفت مرا حاجت نیست باین مزین بدہ
شبلی قدس اللہ سرہ گفت بوے بدہ ہم فقیر گفت کہ نگفتہ ایم کہ تو بخیلی پس نانیر پیش مزین نہاد مزین گفت
کہ من خدمت فقرا باجرت نکنم پس شبلی قدس اللہ سرہ آن صرہ را در دجلہ انداخت وگفت ما اعزک احد
الا اذ لہ اللہ اینجا علماء ظاہر میگویند کہ وے اسراف کرد بار دیگر شیخ شبلی قدس اللہ سرہ العزیز جامہ نو پوشید
و در آن جامہ راچاک کرد گفتند کہ علم حکم میکند کہ جامہ نو را ضایع کنند گفت ہم حکم کنند کہ اسپان را پے
زنند اشارہ بقصہ سلیمان بن داود علیہما السلام کرد کہ محلا اسپان سیگرفت تا وقت نماز عصر گذشت
پس بمکافات این تقصیر اسپان را پے سیکرد چنانچہ قرآن مجید از وے خبر میدہد فطفق مسحا بالسوق والاعناق
پس امثال این حکایات وغیرہ از القاء نفس در مہالک و تعذیب و تشدید وے بریاضت و بعضے از اعمال
و حرکات و کلمات کہ مخالف فتوے ظاہر شریعت باشد بسبب غلبہ حال و سکر محبت صادر شدہ از
مشائخ این طائفہ قدس اسرار ہم و آن حال صحیح و نسبت درست است و ایشان در صدد و رآن
معذور اند ولیکن اینچنین قول و فعل محل اقتدا و قابل اتباع نیست شیخ عبد الحق قدس اللہ سرہ تحقیق
و تصریح این سخن در رسالہ مرج البحرین بشرح و بسط آوردہ ربنا اہدنا الصراط المستقیم و الطریق القویم
پس بعید نیست بلکہ بقطع و یقین میرسد کہ شکستن دندان مبارک از حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ
در حالت مستی و غلبہ سکر در وقت شنیدن کسر دندان مبارک حضرت رسالت پناہ رسول اللہ
صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم بر وجود وارد شدہ باشد و حزن و اندوہ نمودہ باشد بوقوع آمد و آن
درین معذور و نا ماخوذ خواہد بود پس انکار این کار بوجہ اعتماد و اعتبار نباید نمود و اولئک علی
ہدی من ربہم و اولئک ہم المہتدون اللہم ارزقنا اتباعہم و اسقنا من مشاربہم و صلی اللہ تعالی علی
خیر خلقہ محمد وآلہ و اصحابہ و احبابہ وسلم اجمعین ؛

لطیفہ بست دوم

لطیفہ بست دوم در بیان اعمال ہفتگانہ کہ بنائے سلسلہ اویسیہ رضی اللہ عنہ بر آنست
شیخ عبد الحی رحمۃ اللہ تعالے علیہ در رسالہ سیر نامہ مے آرد کہ از حضرت مخزن اسرار اللہ محرم جمال

الله بندگی حضرت شاه عبد الله معشوق الله نور الله مرقده سوال کردند که بنای طریقهٔ شما یعنی سلسلهٔ
اویسیه بر چیست جواب فرمودند که اساس طریقت سلسلهٔ اویسیه بر هفت چیز است اول پیروی رسول
خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم دوم خلوة در انجمن سیوم خاموشی در سخن چهارم نظر بر قدم پنجم
هوش در دم ششم زهر نوشی هفتم پرده پوشی اکنون باید دانست که اگرچه این کلمات قدسیه از قبیل
جوامع الکلم است که باوجود اختصار الفاظ جامع وحاوی حقائق و معانی کثیره اند که جمله دفاتر و یا آن
در حیطهٔ این مختصر نمیگنجد لیکن شمه ازان بموجب حوصله و فرصت باوجود قصور علم وهمت در اوراق
مسطور نموده می آید و من الله العون از آن جمله اول متابعة بادشاه رسل است صلوة الله علیه
وعلیهم اجمعین اطباق اولیاء عظام واتفاق اتقیاء کرام است رحمهم الله تعالی که افتتاح ابواب
سعادة یزدانی واستفتاح کرامات ربانی واستقبال مقامات فیض الهی واستعداد قبول رجات
نامتناهی ووصول بدولت معارف واسرار وحصول نعمت مکاشف وانوار جز باتباع سنت
سید المرسلین وغیر از اقتدار ملت خاتم النبیین علیه وعلی آله افضل الصلوة واکمل التسلیمات
من الاولین والآخرین الی یوم الدین محصل ومیسر نخواهد بود کما قال رب العالمین وهو اصدق
القائلین قُل اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللهُ قدوة المحققین شیخ عبد الحق قدس الله سره
در تفسیر این آیة کریمه در شرح فتوح الغیب میفرماید بگو ای محمد ای محب وای محبوب من اگر
هستید شما که دوست میدارید خدا را ومیخواهید که بتقرب ووصول درگاه وی مخصوص گردید یا
میخواهید خدا را که شما را باشد وشما را دوست دارد پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا ربط
ومعنی آن بر وجه ثانی است وبر وجه اول مقصود آن باشد که اگر شما میخواهید که محب خدا باشید مرا
متابعة نمائید محب چه که محبوب او خواهید شد ونیز فرموده است خدا تعالی وَاعتَصِمُوا بِحَبلِ اللهِ
جَمِیعًا یعنی چنگ در زنید ای انصار بدین خدای تعالی که حبل المتین است همه شما صاحب تفسیر
حسینی میفرماید رحمة الله تعالی که بقول بعضی اینجا حبل الله قرآن است یا موافقه حضرت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم امر کنند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعة سیدانام علیه السلام چه بی آنکه
بظاهر وباطن چنگ در اتباع آنحضرت نزنند نه راه بمقصد اعلی توان برد ونه بمطلوب حقیقی توان
رسید ~ حقا که بی متابعت سید رسل ۞ هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت ۞ از هیچ و پیچ

در بحر رہ تمید ہند ؛ آنرا کز آستانہ او روی دل بتافت ؛ اما اینجا لازم است و باید دانست کہ مولینا عبدالکریم چشتی لاہوری رحمۃ اللہ در رسالہ خویش مے آرد ای عزیز صدق محبت و متابعت حضرت نبی اکرم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم بستہ چیز است چنانچہ حضرت نبی اللہ علیہ السلام فرمودہ است اَلشَّرِیعَۃُ اَقْوَالِی وَالطَّرِیقَۃُ اَفْعَالِی وَالْحَقِیقَۃُ اَحْوَالِی ای دوست امر قرآن و حدیث بد و قسم است بعضی از ایشان امور حسن اند بعضے احسن قسم اول را شریعت نامند و ثانی را طریقت و حقیقت نتیجہ ہر دو است چون سالک درین دو امر مستحکم گرد و حقیقۃ کہ دیدن روی دلدار است بر وی منکشف شود در مشاغل جلالی و مشاغل جمالی مے آرد کہ طریقت شیوخ رضوان اللہ علیہم اجمعین متابعۃ رسول خدا است صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم و اول درجہ آن استقامت است بر اعمال او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و این صفۃ جوارح است و درجہ دوم استقامۃ بر اخلاق او و این صفت دل است و درجہ سیوم استقامۃ است بر احوال او علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و این صفۃ روح است استقامۃ بر احوال کہ نہایۃ ہمہ سعادتہا است ممکن نشود الا با ستقامۃ بر اخلاق و استقامۃ بر اخلاق میسر نشود مگر بعد از استقامۃ بر اعمال زیرا آنکہ نسبت اعمال با خلاق چون نسبت استنجا است بوضو و اخلاق مر احوال را چون وضوء است مر نماز را و متابعۃ اعمال عبارۃ است از بجا آوردن فرمانہای خدا تعالی و دور بودن از منہیات او چون برین استقامۃ یافت انگاہ متابعۃ کند اخلاق او را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و آن تزکیہ نفس است از خصائل مذمومہ چون نفس تزکیہ یافت انگاہ در دل کشادہ گردد و با نوار واردات و معارف و با سرار حقائق و مکاشف متنور و متجلی شود و این بابی شریف است درینجا سخن بسیار است بیش نتوان گفت ذلک من فضل اللہ اللہم انی اسالک متابعۃً و محبۃً وحُبَّ مَنْ اَحَبَّہٗ والصلوۃ والسلام علیہ و علیہم اجمعین عمل دوم از اعمالے کہ بنائے سلسلہ علیہ اویسیہ رضی اللہ تعالی عنہ بر آن است خلوۃ در انجمن است و آن عبارۃ است از آنکہ بظاہر بخلق پیوستن و بباطن از ہمہ گسستن بصورۃ با ہمہ و بمعنے بے ہمہ دست بکار دل بیار تن بغفور دل بحضور تن در جلوۃ دل در خلوۃ و حضرت قدوۃ العارفین اسوۃ الکاملین بندگی حضرت شاہ جلال الدین محمد جعفری اویسی طاب اللہ ثراہ در کتاب گلزار جلالی سیفر باید کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خَالِطُوا النَّاسَ

بِاَبْدَانِهِمْ وَذَابِلُوْا هُمْ بِقُلُوْبِهِمْ یعنی بیا میزید بمردم بہ تنہائی خود و دور دارید ایشان را بدلہائی خود و بدین خلوۃ اشارۃ است بآنکہ حضرت خواجہ اویس رضی اللہ عنہ فرمودہ است السلامۃ فی الوحدۃ یعنی سلامت در تنہائی است و تنہا آن بود کہ فرد بود در وحدۃ و وحدۃ آن بود کہ خیال غیر در وی نگنجد تا سلامت بود و اگر تنہائی بصورۃ گیری درست نبود کہ الشیطان مع الواحد وھو عن الاثنین ابعد مولانا علی بن حسین واعظ کاشفی رحمہما اللہ در کتاب رشحات میگوید کہ حضرت خواجہ بہاؤ الدین قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ بنائے طریقت ما خلوۃ در انجمن است بظاہر با خلق و بباطن با حق سبحانہ آنچہ حق سبحانہ و تعالے میفرماید کہ رِجَالٌ لَّا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَّلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ اشارۃ باین مقام است و خواجہ اولیا رکبیر قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ خلوۃ در انجمن است کہ اشتغال و استغراق در ذکر بمرتبہ رسد کہ اگر بہ بازار در آید ہیچ سخن را نشنود بسبب استیلائے ذکر بر حقیقت دل انتہے مولانا علی ہجویری رحمۃ اللہ تعالے در کشف المحجوب میگوید کہ اگر کسے پندارد کہ وحدۃ تنہا زیستن باشد محال بود زیرا آنکہ تا شیطان را بر دل کسے صحبت بود و نفس را اندر صدر وے سلطانی بود و تا عقبی را بر فکرۃ وے گذرے بود و تا اندیشہ خلق را بر سوی عبورے باشد ہنوز وحدت نباشد اگرچہ از خلق تنہا بود زیرا آنکہ چہ با عین آرام باشد و چہ باندیشہ آن ہر دو یکے باشد پس آنکہ وحید بود اگرچہ صحبت کند صحبت مزاحم وحدۃ وے نباشد در رسالہ ناطقہ میگوید مبتدی چون خلوۃ اختیار کند باید کہ از جمیع خلائق رو بگرداند بلکہ از ہمہ مالوفات انقطاع کند از زن و فرزند و از مال و متاع و بہتر آنست کہ در ابتدا ر حال مبتدی جلا ر وطن اختیار کند و از قوم و قبیلہ دور شود تا نجدا نزدیک گردد تا آنکہ خلوۃ در انجمن او را حاصل گردد و در مجاز حقیقت او را رو نماید یکے را از شیران بیشۂ بلاغت و غضنفران گوشۂ فراغت پرسیدند کہ از چہ یافتی گفت از خلوۃ در انجمن ؎ از درون شو آشنا و از برون بیگانہ وش ؛ اینچنین زیبا روش کم مے بود اندر جہان ؛ اما خلوۃ در انجمن وقتے مسلم است کہ صاحبدل شدہ باشد و بذکر خدا انس گرفتہ و خطرۂ غیر خدا در دل او نماندہ باشد انگاہ ظاہر با خلق و باطن با حق تواند نگاہ داشت جامی قدس سرہ است ؎ دل و جانم بتو مشغول و نظر در چپ و راست ؛ تا نگویند رقیبان کہ تو منظور منی ؛ و نیز در کشف المحجوب میگوید پس انقطاع انس خبر بانس نباشد آنرا کہ با حق انس بود مخالطۃ انس انس او را مضرت نکند

و انزا که سوا انست انس بود انس او را بر دلش گذر نبود و دیگر را از انس حق خبر نه لان الوحدة صفة
سید صادق بمع قوله تعالی الیس الله بکاف عبده و در گلزار جلالی میگوید نور الله مرقده مصنف
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تفقهوا ثم اعتزلوا یعنی دانا در زید و گوشه گیرید و درین حدیث
اشارة است بجمعیت دل که چون استوار شد دل او بیاد کردن خدا تعالی و جائے گیرد حال او
و بلند شود کار او و برابر شود آشکارگی او و گوشگی اویس آنوقت رنج نمیرساند او را آمیزش مردم
در بحر السعادت میگوید که مخلص را در عزلت سه طریق است اول آنکه در میان خلق باشد بظاهر
و یکسان بود در لباس و معاش و در باطن در سلوک اهل طریقت باشد و بر پیروی آثار انبیا علیهم
السلام باشد و حال خود را از مردمان پوشیده دارد دوم آنکه هم در میان خلق باشد و نفس خود را
بوته ریاضت گداز د و با مرہاۓ مباح دل مردم از خود متنفر سازد و با خلق واژگون دنیا پرست
نعل واژگون زده ماند تا از شر اختلاط مردمان باز رهد و دل خود را مراقب حق جل و علی گرداند
سیوم آنکه عزلت گزیند نه عزلتے که از میان خلق بدر رود و در خلق نه نشیند و با خلائق حساب کند چون
بر دل آید طمع زند و اهل دیدن بدیدن او روند این خود بحقیقت ریا باشد و شهرة و هیچ فتوحی حال
نشود بلکه نفس او قوی گیرد و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی در سلسلة الذهب میفرماید
عزلت بر دو قسم است عزلت مریدان و این عزلة تن است از آمیزش مردمان که در خانه بر
اهل زمانه به بندے و جائے خود سوای کنج خانه نه پسندد و در آمدن و رفتن با نفر سای و کلام فضول
لب نیالائی و بمقالات خلق دم نزنی و بملاقاة مردم قدم نزنی سود ایشان زیان پنداری و زیان
ایشان جود انکاری و قسم دوم عزلت محققان است و این تنها کردن دل و هوش است از اندیشه
هر دو جهان **بیت** عزلت هوش آنکه غیر خدا ٭ در حریم دلت نیابد جا ٭ و رکنی اندک اندک این
پیشه ٭ از همه تا شوی یک اندیشه ٭ چون یک اندیشگیت پیشه بود ٭ دولت که گهت همیشه بود ٭
هر چه بند تو بندگی گردد ٭ بندگی جمله زندگی گردد ٭ بے نشان بندہ شوی احدی ٭ جان فشان بنده
شوی ابدی ٭ **بیت** سررشته دولت ای برادر بکف آر ٭ وین عمر گرامی بخسارة مگذار ٭ دایم
همه جا با همه کس در همه کار ٭ میدار نهفته چشم دل جانب یار ٭ اللهم ارزقنا ٭
و عمل سیوم از عملهای سلسلهٔ علیه اویسیه مبنی است بر آن خاموشی در سخن است و معنی این

سخن و اللہ اعلم آنست کہ خاموش باشد زبان از فضول کلام و گویا باشد دل بیاد بادشاہ علام در
نفحات است اذا اسکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب و مع اللہ سبحانہ و معنی دیگر آنکہ خاموش
باشد دل از خطرات و حدیثات نفسانی و گویا باشد آن دل بذکر بادشاہ رحمانی یا آنکہ خاموش باشد دل
از خطرات و مستغرق باشد در شہود حضرۃ رفیع الدرجات و گویا باشد زبان بگفتار با مخلوقات در ہنگام
صحبت و ملاقات در نفحات است کہ صمت بر دو قسم است یکے خاموشی زبان است از گفتار
دوم خاموشی دل است از خطرات نفس بد کار پس کسے کہ در خاموشی است زبان او و نہ دل او
سبک باشد گناہ او و کسے کہ خاموش است زبان او و دل او آشکارا شود مر او را سرّ خدائے تعالے
و تجلیات او جل شانہ و کسے کہ گویا باشد زبان او و دل او باشد آنکس مغلوب و مسخرہ شیطان
نعوذ باللہ من ذلک و کسے کہ خاموش باشد دل او و گویا باشد زبان او پس آنکس گویا است بحکمت
و خاموش باشد ازین فائدہ و کلام و معنی دیگر آنکہ بظاہر با مردم در سخن و بباطن خموش باشد یعنی
سخن مردم در خموشی باطن او را مضر و مؤثر نباشد و این کلام از انس حق و حضور او جل شانہ
مانع نگردد و ازین بالاتر آنکہ بظاہر با مردم در سخن باشد و حال آنکہ بمعنے خاموش است یعنی آنچہ
کہ با مردم میگوید فے الحقیقت با مردم نیست بلکہ با حق میگوید پس با حق در سخن است و از مردم
خموش پس خموشی در سخن ازین وجہ بودہ است و تائید این است آنکہ در لمعات و شرح آن
میگوید کہ شیخ جنید قدس اللہ سرہ فرمودہ کہ سی سال است تا با حق سخن میگویم و خلق پندارند
کہ با ایشان میگویم یعنے جنید رحمہ اللہ علیہ در مجالس خلق حق را سے دید و شنودہ و سر را میدانست
و محجوبان میدانستند کہ با خلق میگوید و شنودہ ایشانند بلکہ جنید رحمہ اللہ علیہ نیز در میان نبود
حق میگفت و محجوبان پنداشتند کہ جنید رحمۃ اللہ علیہ میگوید سمع موسی صلوٰۃ اللہ علی نبینا و علیہ
ہمون شنید کہ بزبان شجرہ گفت کہ انی انا اللہ رب العلمین بیت خود میگوید و از خود مے شنود
از ما و شما بہانہ بر ساختہ است ؛
عمل چہارم از اعمال سبعہ کہ بنائے سلسلہ علیہ اویسیہ رضی اللہ عنہ بر آن ست نظر بر قدم است
و معنے این سخن آنست و اللہ تعالے اعلم کہ بداند بادشاہ عالم تقدس و تعالے ہمہ جا حاضر است
و در ہمہ حال بظاہر و باطن ہمہ ناظر پس دیدہ از لقا او بر داشتن جسارۃ است و طریق رضا

او بگذاشتن لطائف **رباعی** آمد سحر آن دلبر خونین جگران ؛ گفت ای ز لو بر خاطر من بار
گران ؛ شر ست نا آمد که من با تو نگران ؛ باشم تو همی چشم بسوی دگران ؛ پس در حضور
مشاهده حضرت جلشانه مستغرق شده چون متواضعان نظر بر قدم دارد و چپ و راست نه بیند
و بغیر التفات نکند حبیب عجمی را قدس سره کنیزکی بود روزی او را گفت ای ستوره کنیزک
گفت که من کنیزک تو ام نه ستوره حبیب گفت درین سی سال مرا زهره نبود که سر از قدم برارم
و بغیر او در کسی نگرم تو از ان نیز دانستم بدین معنے مراد از قدم قدم ظاهر باشد و معنے دیگر آنکه
والله تعالےٰ اعلم که در راه طریقت محافظه قدم باطن کند تا قدم معامله و سلوک او ز حد صراط
المستقیم و احاطه طریق قویم نلغزد و بیرون نیفتد و برین معنے تنبیه کرده است شیخ عبدالحق رحمة
الله علیه در کتاب رسائل و مکاتیب سبیل سالک راه سلامت و شیوه قاصد طریق احتیاط
آنکه در هر قدم و در هر دم به دیدار رود و نگران راه باشد و نظر بر قدم دارد تا کجا افتد و بکدام
جانب رود و از رفتار باخبر بود تا ناگاه بجاے نرود و بچاهے نیفتد که بیرون آمدن از ان
و رسیدن براه راست در وان دشوار و گران گردد و معنے دیگر آنکه هر جاے قدم کند یعنی چون
قدم درین راه نهاده است و دعوے این طریق کرده است باید که کارها و عملها هم موافق نظر
کننده و داد قدم و حق دعوی بدهد و بدین اشارة است آنکه شیخ نخشبی قدس الله سره در سلک سلوک
میگوید سالک را باید که کار لائق جامه خود کند حضرت رسالت پناه رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم میفرماید ویل لمن لبس التصوف وخالف قوله فعله یعنے هلاک است مر کسے را که بپوشد
پارچه پشمین را و مخالف باشد گفتار او کردار او را پس اگر کسے در قبا کار کلیم کند مستوجب آفرین شود
و اگر کسے در کلیم کار قبا کند مستحق نفرین گردد بشنو بشنو اصمعی قدس سره میگوید در راه کعبه از من
سیئے برنجید چون بمقصد رسیدم او را دیدم حلقه کعبه گرفته میگفت خداوندا اصمعی را بیامرز گفتم من
ترا رنجانیدم مرا چرا دعا کنی گفت اے خواجه کار مناسب و لائق حال خود باید کرد ترا هر چه میباید
بکن مرا مادر و پدر محسن نام نهاده است مرا کار مناسب نام خویش باید کرد **رباعی** نخشبی هم نام
غره مشو ؛ بکس نوش کار نیش کند ؛ مرد کامل کسے بود که بدهر ؛ کار در خورد نام خویش کند ؛ و معنے
دیگر آنکه چون درین راه قدم نهاد باید که نظر بر قدم دارد و یک ذره بگوشه چشم باطن التفات

بما سوی نکند تا مبادا درین راه بچیزے متعلق گردد و از سلوک باز ماند اگرچه کرامات و مقامات
مومنین باشد که این همه حجاب و بت راه است در شرح تعرف میگوید که بتان این راه بسیار اند
و از جمله بتان کرامات است ؂ ترا هر چه مشغول دارد ز دوست ❊ بگر انصاف پرسی دلارامت
اوست ❊ در نفحات است ممشاد فرمود که چهل سال است که بهشت با هر چه در واست برمن
عرضه میکشید گوشه چشم بعاریت بآن نداده ام شیخ الاسلام گفت که در صحبت و حضور او نگریستن
بغیر او شرک است باو و الله تعالی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خود را میفرماید مَا زَاغَ
الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى یعنی میل نکرد چشم محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یعنی بچپ و راست باز
ننگریست و در نگذشت از حدے که مقرر بود از نگریستن و نیز او قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ یعنی بگو الله و دل
بسوے او دار و بگذار خلق را و غیر او را و معنے دیگر آنکه نظر بر قدم دار و کوشش کن تا هر
قدم از قدم اول پیشتر افتد مبادا که درین راه یک قدم فروتر باز ایستد نعوذ بالله من ذلک
در شرح تعرف میگوید که اگر بعد از دعوے این راه کردن و قدم درین راه نهادن دعوے
جز این نماید و قدم ازین راه باز دارد بر زانیان و لوطیان و شاربان خمر آن نیاید که بر وے
آید مولانا علی ابن مولانا حسین واعظ کاشفی رحمهما الله تعالی در رشحات میگوید که معنے نظر بر
قدم آن است که سالک را در رفتن و آمدن در شهر و صحرا در همه جا نظر او پشت پاے او باشد
تا نظر پراگنده نشود و به جائے که نباید افتد و مے شاید که نظر اشارة بسرعت سیر سالک
بود در قطع مسافات هستی و طے عقبات خود پرستی یعنی نظرش بهر جا که منتهی شود فی الحال قدم
بر آن نهد و آنچه ابومحمد رویم قدس الله سره گفته است که ادب المسافر ان لا یتجاوز همه قدمه
اشارة باین معنے است و حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی در کتاب
تحفة الابرار در منقبت حضرت خواجه بهاؤ الدین قدس الله سره این مضمون را چنین بنظم آورده اند
؂ کم زده بے همدمی هوش دم ❊ در نگذشته نظرش از قدم ❊ بس که ز خود کرده بسرعت
سفر ❊ باز نمانده قدمش از نظر ❊ انتهے و معنے دیگر آنکه نظر بر قدم پیر و شیخ خود و متابعت و
اقتدا و پیروی شیخ و مرشد خود از دست نگذارد چنانچه خدا تعالی در کلام مجید میفرماید
أُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ یعنی پیغمبران سابقان آنانند که راه نمود ایشان را

خدائے تعالے پس بہدایت ایشان پیروی بکن این آیتہ دلالت میکند کہ مرید را از متابعۃ شیخ چارہ نیست زیرا آنکہ خدا امر کرد پیغمبر خود را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باینکہ پیروی کند پیغمبران پیشین را در آداب عبودیت و در استادن بخدمت حق تعالے صاحب تفسیر دیلمی در تفسیر این آیتہ کریمہ چنین گفتہ است اللہم ارزقنا فی الجملۃ معنے نظر بر قدم آنست کہ سالک را درین راہ مطمح نظر و وجہ قصد قدم شیخ و پیر خود باشد و در اقوال و افعال و احوال ظاہراً و باطناً تابع و مقتدی قدم وے بود چون چنین کند ہر آئینہ دران مقام رسد کہ پیر باشد سگے دو ستہ روز برپئے دوستان خدا قدم زد صورۃ انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد بیت سگ اصحاب کہف روزے چند ؛ پے نیکان گرفت مردم شد پیر ہری قدس اللہ سرہ میفرماید چون سگ بار است و سنگ را دیدار عبد اللہ را با نا امیدی چہ کار شیخ عبد الحق رحمہ اللہ در کتاب مسائل و مکاتیب مے آرد لابد ہر کہ پیروی یکے کند قدم بر قدم وے نہد بیشک آنجا رسد کہ دے رسد اگرچہ مقام وے عالی تر و جلے او بلند تر از ہمہ است و آنجا کہ مقام اوست فرد و یگانہ است و ہیچ یکے با وے نے اما دائرہ وسیع است و مقام حوالے و حواشی دارد و ہر نوری کہ بر وی تابد و فیضے کہ بوی میرسد پرتو و اثر آن بر دیگران نیز مے افتد و میرسد خصوصاً بعلاقہ محبت کہ مستلزم معیت است کہ المرء مع من احب فیض از راہ بردن بدرون میرسد اگرچہ در بیرون جدائی است والسلام علی من اتبع الہدٰے واز جملۂ اعمال کہ بنائے سلسلۂ علیہ اویسیہ بر آن است عمل پنجم ہوش در دم است و معنے این سخن واللہ تعالے اعلم آنست کہ محافظۂ دم کند تا بغفلت بے یاد حق و بے آگاہی و حضور وے تعالے نہ بر آید و باید کہ برین شغل مداومت کند و بہ پرورش این نسبت شریف ملازمت نماید بر وجہی کہ در وقتے از اوقات و در حالتے از حالات از شغل این نسبت خالی نباشد چہ در آمدن و رفتن و چہ در خوردن و خفتن و چہ در شنیدن و گفتن و بالجملہ در جمیع حرکات و سکنات حاضر وقت باید بود تا بیطالت نگذرد و واقف نفس باید شد تا بغفلت بر نیاید ؎ سر رشتہ دولت اے برادر بکف آر ؛ وین عمر گرامی بخسارت مگذار دایم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ کار ؛ میدار نہفتہ چشم دل جانب یار ؛ و بدین معنے اشارت میکند عارف نامی مولانا عبد الرحمن جامی قدس اللہ سرہ السامی کہ در سلسلۃ الذہب میفرماید

ہوش در دم ۵

۵ سیر مقصود را مراقبه کن ٭ نقد اوقات را محاسبه کن ٭ باش در هر نفس ز اهل شعور ٭ که بغفلت
گذشت یا بحضور ٭ در همه شغل باش واقف دل ٭ تا نگردد ز شغل دل غافل ٭ بکسلی خویشتن
از هوا و هوس ٭ رو سوی او در خدائی داری بس ٭ شیخ عماد الدین رحمة الله در شرح لوایح میگوید
که بعضے گفته اند که بنای کار بر نفس است که هر نفس از انفاس جوهری است که قیمتش بخشنده
انفاس میداند که بغفلت آن جوهر را از دست میدهد اگر عمر ابدی صرف در طلب آن کند بدست
نتواند آورد و غریمُ لایقضی دینَه اشارة بصاحب این نفس نتواند بود در این معنے را اهل طریقت
پاس انفاس نیز گویند **رباعی** ای دوست اگر فنای خود میخواهی ٭ این است نجات نفس
اگر آگاهی ٭ دل حاضر یار دار و یک چشم زدن ٭ غافل مشو از رابطهٔ آگاهی ٭ مولانا علی ابن
مولانا حسین واعظ کاشفی رحمهما الله در کتاب رشحات میگوید که حضرت مخدومی مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی قدس سره السامی در آخر شرح رباعیات آورده اند که شیخ ابو الجناب نجم الدین
کبری قدس الله سره در رسالهٔ فواتح الجمل میفرماید که ذکری که جاری است بر نفوس حیوانات
انفاس ضروریه ایشان است زیرا که در بر آمدن و فرو رفتن نفس حروفها که اشارت بغیب
هویت حقیقیانه گفته میشود اگر بخواهد و اگر نخواهد و همچنین حروفهاکه در اسم مبارک الله است و الف لام از
برای تعریف است و تشدید لام از برای مبالغه در آن تعریف است پس باید که طالب
هوشمند در نسبت آگاهی بحق سبحانه برین وجه باشد که در وقت تلفظ باین حروف شریفه هویت
ذات حق سبحانه و تعالی ملحوظ وی باشد و در خروج و دخول نفس واقف بود که در نسبت حضور
وی مع الله فتوری واقع نشود تا برسد بآنجا که بی تکلف نگهداشت آداب نسبت همیشه حاضر
دل او بود و بتکلف نتواند نگهداشت که نسبت را از دل دور کند انتهے در کتاب گلزار جلالی
و در رسالهٔ مقصود الطالبین رحمة الله علی مصنفهما آورده که یاد کردن خدا تعالی فرض دایم
است که ثابت است بنص قرآن و بخبر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم و این فریضه
ادا نشود تا که پاسداری انفاس نکند و بغیر از پاسداری نفس ذکر بدوام حاصل نشود و حکمت
آن است که نفس در آمدن و رفتن در دل و جمیع اعضای سیر کننده است و چون نفس با ذکر
در جمیع اعضا سیر کند از فیض ذکر اثر حیوة در دل و در جمیع اعضا پیدا شود آنگاه طالب حق دل

زنده گردد و لائق دار دات شوا هد ربانی آید جل جلاله در ین وقت از بلاء مردگی بر هد که پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم فرموده است که هر دم که بغیر یاد مولی تعالی بر آید پس آن مرده است و از ظلمت
غفلت خلاص یابد و حق تعالی غافلانرا در قرآن مجید ذم و وعید فرموده است قال الله تعالی ولقد
ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان
لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون که برای دوزخ پیدا شده اند
و مر ایشان را دلهاست بی دانش و مر ایشانراست چشمها هم نابینا و مر ایشانراست گوشها
کر ایشانند مانند چهارپایان بلکه گمراه تراند از ینها زیرا آنکه چهارپایان تکلیف نیست اگر وفاق شرع
ندارند بخلاف هر خیر منفعت نیستند باید دانست که حیوة دل آنگاه بدست آید که پاسدارسی انفاس
ورزش و مداومت نماید چندانکه این نسبت حکم طبیعت گیرد چون بینائی و شنوائی جوهر ذکر
در دل قرار یابد و ملکه حضور و آگاهی بدست آید که در نوقت شاهد توحید و اسلام حقیقی برقع از
روی گشاید و همه خوفها و محنتهای عاقبت بر خیزد چه در دم اخیر که ناصیه قابض الارواح
تلبید کرده شده اند سکرات موت در گیرد همه حجج و براهین اگرچه تحصیل علم اولین و آخرین کرده
باشد فراموش شوند و معلومات از لوح مدرکه او محو گردند در نفس اخیر آنچه دستگیری کند همین
جوهر ذکر حق است و زندگی دل و ملکه حضور و آگاهی و لیس ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
بعضی از عارفان گفته اند که چون یکی را ملکه یادداشت و حضور حاصل شده و جوهر ذکر در دل
قرار یافته است اگرچه تنگی وقت موت و غلبه وجع و بیتابی دل اختلافی و فتوری در استحضار
گردد بعد از مفارقت روح از بدن آنحال باز عود نمود پس ملکه ذکر هم باید رسانید و باید حاصل کرد
شرح مشکوة شیخ عبد الحق رحمة الله در باب بکا و خوف حق سبحانه جمیع مومنانرا ازین نعمت و
رحمت بهره و نصیبی روزی گرداند بمنه و فضله: عمل ششم از جمله اعمال سبعه که بنای سلسله علیه
اولیسیه رح آن است زهر نوشی است زهر نوشی و آن عبارتست از صبر و شکیبائی بر مصیبتها و غمها
و تحمل بلاها و جفاها و رضا با قضا امام حجة الاسلام رحمة الله علیه در منهاج العابدین میفرماید که صبر
دار و یست تلخ و شربتی است مکروه مر نفس را و کشنده نفعها و سودها و دفع کننده ضررها
از تو واجب است هر عاقل را که اکراه نکند بر آشامیدن آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یکساعت

آن راحت یکساله است بلکه بیشتر و صبر چهار است صبر بر طاعت و صبر از فضولیهاے دنیا
و صبر از نعمتها و صبر از مصیبتها چون تلخی صبر درین چهار محل نوشند حاصل شود مراورا طاعت و استغفار
و ثواب بسیار و خیر بیشمار در عافیت و ایمن شود از افتادن در معصیت و از بلاهاے دنیا و از
عقوبتهاے آخرة و در کتاب گلزار جلالی نور الله مرقده مصنفه سے آرد که صبر بر آمدن است
از حظوظ نفس بمجاهده و رنج چنانچه مردان و برجا ماندن و باز برداشتن نفس از مالوفات و محبوبات
آن براے پاک گردانیدن آن نفس و براے نشاندن ارزوهاے آن و برپا شدن بر راه
مستقیم پاکیزه کردن دل و روشن گردانیدن جان و در جامع العلوم میگوید که حضرت مخدوم
جهانیان فرمودند صبر بر سه نوع است عام بند کردن نفس بر آنچه او را دشوار نماید خاص تو نیند
تلخیها نه آنکه رو ترش کند و اخص الخاص لذة گرفتن ببلا چنانچه مهتر ایوب صلوات الله علی نبینا و علیه
که روزے کرم از تن مبارک او بیفتاد باز در تن خود نهادو باید دانست که ظاهر از لفظ ترش نکشی
صبر خواص مراد است که صبر بر رضا و رغبت باشد و بدان لذة گیرد و روے ترش نکند در مکتوبات
است که وقتے امام شبلی را قدس سره درویشے گفت لیس بصادق فی حبه من لم یصبر علی ضربه یعنی
نیست راست گو در دوستی او کسے که شکیبائی نکند بر زدن او وعائی بانگ زد و گفت اخطات
یا فقیر و بل لیس بصادق من لم یتلذذ بضربه یعنی خطا کردی تو اے فقیر بلکه نیست راست گو در دوستی
او کسے که لذة نگیرد بزدن او <u>ســه</u> او بر سر قتل دمن در حیرانم ؛ کان راندن تیغش چه نکوے
آید ؛ محب در جمال محبوب مست بود ؛ و از خود نیست و بد و هست بود اینجا درد چه کند و بلا حلوا
بود گویند رابعه بصریه رحمها الله تعالے روزے که بروے بلا نزل نشدی مناجات کردے الهی
نانم دادی نانخورش کجا است دستار بند و جبه پوش این قوت و اسنی پوش مگذاری در آن حضرت کار
معامله دارد نه صورة و قالب و سر درآنکه زهر نوشیدن و روے ترش ناکردن آن است
که کشیدن بلا بنده را دلیل دوستی است مر حق را در شرح تعرف میگوید که غذا محبت بلا است
چون بلا باز گیرند محبت نماند همه چیزها براحت بقا یابند و ببلا نیست کردند اما محبت ببلا راحت
یابد و براحت نیست پس محب را بے محبوب چون قرار حرام است خیر بار کشیدن چه دوا ؛
<u>ســه</u> درد تو دوا شده است مارا ؛ خاک تو ضیا شده است مارا ؛ چون کسے که با نعمت

آرا سیدا از دوست رسید و چون در بلا آرا امید :: بدوست رسید پس نعمت دور کردن است از دوبلا
داشتن است بر در **نظم** هر بلا کاین قوم را حق داده است ؛؛ زیر آن گنج کرم نهاده است ؛؛ گر
ست سر لطف او خواهی مدام ؛؛ قطع کن وادی قهر او تمام ؛؛ زانکه تا این نبودت آن نبودت ؛؛
بے بلا درد درمان نبودت ؛؛ ای دل چو از دوست هر بلا و هر غم :: غمها است فرجها و بلیات نعم
در صورة رنج و درد خیر است شفا ؛؛ در شکل جفا و جور لطف و کرم ؛؛ والسلام و میتواند که زهر نوشی
عبارت باشد از خشم فرو خوردن و تحمل ایذا سفهاء و بردباری رنج خلق خدا و حق سبحانه جل جلاله در
قرآن مجید حضرت حبیب خود را صلی الله تعالی علیه و اله وسلم از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و
اجمل آن سیفر باید ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ یعنے دفع کن بآنچه نیکو تر است بدی را یعنی بعفو و رحمت
از سر گناه مجرمان در گذر بر وجهی که نهی در دین نبود یا درکن جهل سفها را بحلم خود و یا غضب را بحلم
تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ
عَظِيمٍ حق تعالے سیفر ماید که ندهند این خصلت که مقابله بدی است بنیکی مگر آنرا که صبر کنند بر مکاره
و ندهند این صفت مگر خداوندان بهره بزرگ را از ایمان یا از اخلاق حسنه و گویند که حظ عظیم بهشت
است اینهمه از تفسیر حسینی منقول کرده شد و نیز خدا تعالے نیکو کاران را در حق بدکاران محبوب خود
خوانده است در آیة کریمه فرموده است وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ و آنکسانے که فرو میخورند و عفو میکنند خشم از مردمان و خدا تعالے دوست میدارد نیکو کاران
بیت خشم خوردن پیشه سرسر در است ؛؛ تلخ باشد و ز شکر شیرین تر است :: صاحب
تفسیر حسینی میفرماید رحمة الله علیه که بهترین اقسام احسان که نیکوئی کنند بجاے جمع که بدایشان بدی
کرده باشد **بیت** بدی را بدی سهل باشد جزا ؛؛ اگر مردی اَحْسِنْ اِلٰی مَنْ اَسَا :: و نیز در تفسیر حسینے
میگوید در معنے این آیة کریمه وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا که مراد از قول سلام ترک تعرض سفها
است و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی **ع** اگر گویند زراقی و سالوس ؛؛
بگو هستم دو صد چندان و بیسر و ؛؛ و گر از خشم دشنامے دهندت ؛؛ دعا کن خوش دل و خندان و بیسر و
و در بحر السعادة مے آرد که امیر المومنین حسن را رضی الله عنه غلامے کاسه آش گرم پیش می نهاد
و بالیش بلغزید و آش بر جامه و اندام امیر رسید نظرے تیز در وی کرد غلام گفت وَالْكَاظِمِينَ

الغیظ والعافین عن الناس امیر فرمود ترا آزاد کردم غلام گفت واللہ یحب المحسنین امیر فرمود تا از زر چند بدو دادند و در مفتاح الجنان میگوید که میمون بن مہران را کنیزک بود کاسۂ طعام از دستش بشکست میمون بخشم آمد و اندر کنیزک تیز نگریست کنیزک گفت ای مولی در کار بند قول خدای تعالی را والکظمین الغیظ میمون بخندید و گفت بکار بستم کنیزک گفت آنچہ از پیش این آیہ می آید آن نیز بکار بند والعافین عن الناس میمون گفت عفو کردم کنیزک گفت واللہ یحب المحسنین میمون گفت آزادت کردم و در عین العلم میگوید که خشم تباہ کند ایمان را چنانچہ تباہ کند صبر انگبین را و در حدیث آمدہ کسی که بازدارد خشم خود را بازدارد خدا تعالی از آنکس عذاب خود را و نیز در حدیث است بدرستیکہ ہمے یابد بردبار درجۂ روزہ دار قائم اللیل را و مروی است که خشم آتشی است افروختہ در دل نہ بینی که در وقت خشم چشمہای سرخ میشوند و رگہا پیدا میشوند و دفع آن استعاذہ است بخدا تعالی و وضو کردن و نشستن چون استادہ باشد و تکیہ کردن و بپہلو افتادن چون نشستہ باشد و چسپانیدن رخسارہ بزمین که اینہمہ مروی است اللہم انی اعوذبک من الغضب والذمائم کلہا ؛

عمل ہفتم از جملہ بناہای سلسلۂ علیہ اویسیہ پردہ پوشی است یعنی چشم از عوائب مردمان فرو خوابانیدن و در افشاء جرائم گناہگاران ناکوشیدن بلکہ بر عوائب مجرمان پردہ کشیدن و این بالاتر از معنے اول است و در لفظ پردہ پوشی اشارہ بہمین معنے باید دانست که درینجا سہ مرتبہ است یکی آنکہ جستجوی عیب ناکردن دوم آنکہ بر عیب کسی که مطلع گردد آشکارا ناکردن و در افشاء آن ناکوشیدن سیوم آنکہ چون عیب ظاہر گردد آنرا پردہ دادن و اہل آنرا از آن بری و پاک گردانیدن و این بالاتر از دو اول است و در لفظ پردہ پوشی اشارہ بدین است واللہ اعلم بالصواب چنانچہ در تذکرۃ الاولیاء می آرد که شبے دزدی در خانۂ شیخ جنید قدس اللہ سرہ جز پیراہن نیافت برداشت روز دیگر شیخ در بازار میگذشت پیراہن خود دید بدست دلالے که میفروخت و خریدار میگفت آشنائی خواہم تا گواہی دہد که از آن تست تا بخرم شیخ گفت که من گواہی دہم که از آن اوست تا بخرید پس اندیشہ کن که شیخ قدس اللہ سرہ چگونہ پردہ پوشید اگرچہ ظاہرا از سخن شیخ کذب مفہوم میشود لیکن یقین است که حیلہ دفع کذب کردہ باشد و ہم در تذکرہ است که زنے نزدیک حاتم قدس اللہ سرہ آمد که مسئلہ پرسید بادی از وی رہا شد حاتم گفت آواز بلند ترکن مرا گوش گران است و این لغو از آن گفت تا عیب آن پیرزن

ظاهر نگردد واو را خجالتی نیاید پیر زن آواز بلند کرد و گفت بلند تر گو پس بلند تر گفت تا او را جواب مسئله داد بعد ازان تا آن پیر زن زنده بود قریب پانزده سال خویش را کر ساخت تا کسی با پیر زن نگوید که او نه چنان است بدین سبب اصم نام نهادند ازین عجب تر حکایت دیگر بشنو در رساله علیه فی الاحادیث النبویه می آرد خیر النساج رحمة الله علیه در کوچه می رفت مردی خزباف او را بدید قضا را آن مرد بندهٔ او گریخته بود تصور کرد که اوست او را بگرفت و در خانه آورد و انواع توبیخ کرد که چرا گریختی خیر را شرم آمد که او خلاف کند و پرده از عیب او بردارد و او را منفعل سازد تا روزگاری تن در کار وی داد بعد مدتی آن مرد غلام خود را دریافت آن مرد دانست که این شخص بزرگ است در پائی وی افتاد و گفت از من خطا و تو چرا آن کار کردی گفت در فتوت نشاید عیب مسلمان آشکارا کردن گناه ترا بحل کردم تو نیز نانی که سفرهٔ تو خوردم مرا ببخش پس باید دانست که بزرگان چه رنجها کشیده اند و عیب و گناه کسی را آشکارا نکرده اند و پرده پوشی نموده اند این پرده پوشی صفتی است ستوده و خصلتی محموده که حق تعالی بندگان خود را بدین وصف نموده و فرموده است واذا مروا باللغو مروا کراما یعنی بندگان حق آنانند که چون بگذرند بر چیزی ناپسندیده بگذرند بردباران و پرهیزگاران و لابد هر که از جرائم و زلات مردمان که در حق وی کنند بگذرد و از عیوب و خطیات گنهگاران چشم پوشد بصفت ستاری و غفاری و رحیمی و غفوری تخلق نموده باشد و شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در شرح اسماء حسنی میفرماید که در خبر است تخلقوا باخلاق الله یعنی متصف شوید بصفات حق و موافق و مشابه سازید خود را بجناب قدس وی تعالی و هر که متخلق گردد بیک خلق الهی سبحانه نجاة یابد از عذاب دوزخ و از آتش بعد و هجران و مناسبتی و مشابهتی با انعام یابد اکنون اللهم وفقنا بالتخلق تمام شد بیان اعمال سبعه و شرح معانی آن که بنا سلسله علیه اویسیه بر آنست اکنون مخلص و معتقد را که باسم اویسی موصوف ساخته و در نسبت این سلسله علیه پیوسته لازم است که اعمال را بلوح باطن نگارد و بمعانی آن متصف گردد و بر همه را معمول خود گرداند تا بشرف متابعت و اقتداء شیوخ و خلفاء این سلسله علیه رحمهم الله مشرف شود و در روز قیامت بهمین متابعت و اقتداء در سایه حمایت لواء طائفه شریفه در آید اللهم ارزقنا و نباید که بمجرد لفظ که من مرید سلسله علیه اویسیه ام اکتفا نماید که در نظر صرافان جواهر شناس اسم بی مسمی جوی نیرزد و گفتار بیکردار اعتباری ندارد کار کن کار بگذار از گفتار که درین راه کار دارد کار استغفر الله من قول بلا عمل والسلام علی من اتبع الهدی باید دانست از جمله

دعاہا کہ منسوب است بآنحضرت افضل التابعین رضی اللہ عنہ دعائی مغنی است یعنی تونگر و بے نیاز گرداند خوانندہ را ہمدرین جہان و در جمیع حاجات و مہمات و ہمہ را آنجہان از عذاب و درکات وایندعا است مشہور و متبرک و متضمن بر عجز و مناجات و ابتدا و اختتام او متصل است بصلوٰۃ و سلام سید کائنات و سرور مخلوقات علیہ افضل الصلوٰۃ و اکمل التحیات و اینوضع بر خلاف اوضاع سائر ادعیہ است و ماناکہ قصدے ور رضی اللہ عنہ اینکہ ابتدا و اختتام ایندعا بزرگوار بصلوٰۃ کردہ توسل باللہ یعنی وسیلہ گرفتہ است صلوٰۃ را برائی قبول شدن آن سوالہا و آن رازہا کہ درضمن ایندعا بزرگوار واقع است و امتثال واتباع باشد بآنحدیث کہ در کتاب حصن حصین آوردہ است کہ شیخ ابو سلیمان دارانی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ است وقتیکہ بخواہی از خدا تعالی حاجتی را پس ابتدا کن آنرا بصلوٰۃ بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پستر بخواہ چیزیرا کہ بخواہی پستر ختم کن آنرا بصلوٰۃ بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بدرستیکہ خدای تعالی بکرم خود قبول میکند ہر دو صلوٰۃ را و حال آنکہ وی سبحانہ کریم تر است از انکہ ترک کند چیزیرا و دعائی را کہ میان این دو صلوٰۃ است تا اینجا ترجمہ کلام حصن حصین بود و حرز یمانی ایندعا را فاضل و عالم کامل مولوی محمد مسعود ملتانی اویسی کہ در فضائل و بلاغت یگانہ عصر خود بود رحمۃ اللہ علیہ و قرأت ایندعا و اختتام ایندعا بزرگوار کہ بعدد معین باشد بوجہ معتمد معلوم نیست اگرچہ از بعضے بزرگان اویسیہ نیز سوال کردہ شد و مسموع است کہ یکے از بزرگان خاندان اویسیہ بہ فقر و فاقہ مبتلا شد بقرارہ ایندعا تا چہلروز مداومت نمود بدین ترتیب کہ اول روز یکبار دوم روز دوبار سیوم روز سہ بار ہمین روش در ہر روز یکے زیادہ میکرد تا روز چہلم چہل بار خواند و تمام کرد و ببرکت ایندعا بزرگوار از بلا فقر و فاقہ خلاص یافت و غنی و تونگر گشت و کلمہ یک استغنیت فاغنی و علیک توکلت فاکفنی یا کافی الکفی المہمات من امر الدنیا والآخرۃ یا رحمن الدنیا والآخرۃ و رحیمہما محل اجابت است و اگر کسے برای مہمی بخواند چون بدینکلمہ برسد اینکلمہ را در سجدہ بحضور دل تکرار کند سہ بار انشاء اللہ تعالی مہم او بکفایت رسد و چون ایندعا مشہور بود دراز بود بنابران درین مختصر نوشتہ درج نکردہ شد و گویند ایندعا معنی دو نسخہ است یکے ہمین بہ حرف پارسی و مشہور و مقرر و معتبر و معتمد علیہ است در خاندان اویسیہ و نسخہ دوئم ازین دراز تر است کلمات زیادہ تر و غیرہ مشہور و چندان مقرر نیست واللہ اعلم بالصواب و از جملہ دعاہای منسوب است بحضرت افضل التابعین رضی اللہ تعالے عنہ این دعا است اللہم انی اعوذ بک من الکفر فی النار

واعوذبک من الفقر فی الشیب واعوذبک من العلة فی الغربة در اسناد این دعا چنین بنظر در آمده که بعد
هر پنج نماز ورد کنند و پنجبار بخواند حق تعالی او را از بلاء کفر در وقت جانکندن واز فقر در وقت پیر شدن
واز بیماری در وقت مسافر شدن در پناه خود دارد و این سه بلا بدترین بلاها است نعوذ بالله منها و از
جمله دعاهائی رضی الله عنه بروایت این دعا بنظر در آمده بود والله اعلم اللّٰهم ان قلبی مریض فصحه و فاسد
فاصلحه و مظلم فنوره و عمیٰ فبصره و دنس فطهره و خراب فعمره اللهم انا نسئلک الایمان الکامل بک و نسئلک
العصمة عن البلاء و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و مجرد خواندن این تصفیه دل و تجلیه
باطن را فائده میدهد و دیگر نماز است که منقول است از آنحضرت رضی الله عنه در کتاب مفتاح الجنان
در فصل ششم در بیان فضیلت ماه رجب انیٰ فوائد در شرح او را نقل میکند که این نماز در سیوم و چهارم و پنجم ماه رجب آت
و سیزدهم و چهاردهم و یا پانزدهم گذارده اند و بروایتی اگر او را میانه نگذارده باشد بیست سیوم و بست و چهارم
و بست پنجم بگذارد و این نماز دوازده رکعت است بسه سلام چون خواهد که این نماز بگذارد بوقت چاشت
غسل کند چهار رکعت بگذارد و در قرارت آن هرچه از قرآن خواهد بخواند بعد از سلام هفتاد بار بگوید لا اله الا الله
الحق المبین لیس کمثله شئ و هو السمیع البصیر بعده چهار رکعت بگذارد بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله
یکبار بعد از سلام هفتاد بار بگوید اقوی معین واهدی دلیل ایاک نعبد و ایاک نستعین بعده چار رکعت
دیگر بگذارد و بخواند در هر رکعتی الحمد لله یکبار و اخلاص سه بار بعد از سلام الم نشرح هفتاد بار بخواند و دست
بر سینه فرود آرد و هر حاجتی که دارد بخواهد حق تعالی آن حاجت را روا کند و در آن سه روز که نماز گذارد
هر روز غسل کند و سخون نکند تا آنگاه که از غسل و نماز فارغ نشود و در فضیلت این نماز مبالغه بسیار کرده اند
و در مدرسه مغربی معین الدین نام دانشمندی بود هر مسئله را جواب شافی گفتی و در مباحثه بعبارت دانشمندانه
در آمدی حال تعلیم او از وی پرسیدند گفت هیچ نخوانده ام و شاگردی هیچکس نکرده ام چون بزرگ شدم نماز خواجه اویس
قرنی رح گذارده ام و دعا خواستم که الهی من پیر شدم و هیچ تعلمی نکرده ام مرا علمی کرامت کن و دانشمند گردان حق
تعالی ببرکت این نماز در علم من برکشاد و دانشمند گردانید تا هر مسئله که پیش افتد آنرا جواب شافی میدهم
حقتعالی مرادهای دینی جمیع مسلمانرا برآرد و از علم و عمل بهره ور گرداند۔

لطیفه بست سیوم در بیان صحبت خرقه و ثبوت مصافحه و تحقیق سلسله از طریق شیخ حسن بصری
رضی الله عنه باید دانست که چون گفتار در اثبات خرقه وغیره در آمده بود ضرور شد بیان تحقیق آن در رساله

مولانا علی قاری رحمۃ اللہ علیہ کہ در بیان احادیث موضوعہ تصنیف کردہ است میگوید پوشیدن خرقہ را صوفیہ
رحمہم اللہ و پوشیدن حسن البصری رح آنرا از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ اتفاق کردہ اند محدثین رحمہم اللہ
تعالیٰ برانیکہ نیست مرا نیرا اصل و ایضاً آنچہ ذکر کردہ اند بعضے از مشائخ رحمہم اللہ کہ بدرستی حسن البصری رح
پوشید خرقہ را از علی کرم اللہ وجہہ این سخن باطل است با وجود آنکہ حسن البصری ہیچ چیزی از علی کرم اللہ وجہہ
نشنیدہ است و روایتہ کردہ نشدہ است اینکہ بدرستی حضرت رسالت پناہ صلعم پوشانید خرقہ را العبوتی
کہ متعارف است در میان صوفیہ رحمہم اللہ برای ہیچ یکے از صحابہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و نہ امر کردہ است
ہیچکس را از صحابہ بکردن اینکار و ہر چہ روایت کردہ شود درین صریح باطل است ذکر کردہ است
این را محدثین متاخرین رحمہم اللہ تعالیٰ بلے پوشیدہ است و پوشانید خرقہ را از جماعتے صوفیہ برائی مانند
کردن العوم و بجہتہ تبرک لطریقہ ایشان زیرا کہ وارد شدہ است پوشیدن صوفیہ مر خرقہ را بصحتے کہ مر سید
تا بکمیل بن زیاد و وی صحبت کردہ است علی را رضی اللہ عنہما اتفاقاً و ہمچنین طریق مصافحہ لسبوے آن از
حضرت صلے اللہ علیہ والہ وسلم ثابت نمیشود ہرگز تا اینجا ترجمہ رسالہ مذکورہ بود مولانا علی قاری رحمۃ اللہ
علیہ در معدن العدنی میگوید کہ ثابت نمیشود در میان علی و حسن بصری رضی اللہ عنہما مادہ اجتماع باوجود
بودن آن ہر دو در عصر واحد باجماع ہمچنین ثابت نمیشود در دست مصافحہ بوجہ مخصوصہ مسلسل بنا بر چیزیکہ
دعوی میکنند آنرا بعضے در سلسلہ او گرایندہ اند انیرا برای عوام مادہ شغلہ نیست مرا ین فعل را
نسبت متصلہ پس بر تو باد کہ عمل کنی بر کتاب خدای تعالیٰ و پیروی کنی بر سنت محمد مصطفےٰ صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم و ملازمت کنی بر آنچہ رفتہ بر آن آئمہ دین از ترک دنیا و میل نمودن در عقبے و روے
آوردن سوی مقصود بلند از دوام حضور با مولی سبحانہ وتعالیٰ و قدوۃ المحققین شیخ عبد الحق رحمۃ اللہ
علیہ در رسالہ پنجاہم کتاب رسائل و مکاتیب مے آرد کہ صحبت حسن البصری رضی اللہ بامیر المومنین علی
کرم اللہ وجہہ و تلقین ذکر کردن مشہور شدہ میان بعضے مشائخ طریقت از متاخرین این زمانہ و لیکن
علماء محدثین را در منقول سخن است و در ہیچ کتابے روایت حسن البصری از علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
نیامدہ و شیخ نجم الدین کبری نیز در اجازہ نامہ خود کہ بہ یکے از اصحاب دادہ گفتہ کہ صحبت داشت معروف
کرخی با داؤد طائی و گرفت از وی علم طریقت را و صحبت داشت داؤد طائی با حبیب عجمی و گرفت
از وی علم طریقت را و صحبت داشت حبیب عجمی با حسن البصری و گرفت ازو علم طریقت را و صحبت

داشت حسن بصری صحابه را رضی الله تعالی عنهم و گرفت از ایشان علم طریقت را وآنچه بصحبت رسیده است
و بعضے مردم گویند که صحبت داشت حسن بصری رح علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهما واین صحبت نرسیده
والله تعالی اعلم کذا ذکره فی فصل الخطاب شیخ جلال الدین سیوطی در بعضے رسائل خود اثبات صحبت
حسن بصری با علی رضی الله تعالی عنهما بقیاس عقل و دلیل نقل نموده ثابت کرده که حسن بصری رضی الله عنه
در مدینه بود پس چه احتمال دارد که امیر المومنین علی کرم الله وجهه او را یافته نباشد و حالانکه بهر روز بمسجد رسول
الله صلی الله علیه وسلم حاضر شده باشد و در جامع الاصول گفته که ولادت حسن بصری رضی الله عنه بمدینه بود
در دو سال که باقی مانده بود از خلافت عمر بن الخطاب رض و قدوم به بصره بعد از مقتل عثمان و دید عثمان را
رضی الله عنهم اجمعین و بعضے گویند که ملاقات بعلی رض عنه بمدینه اثبات روایت او علی رض عنه در بصره صحیح نشده زیرا که
وسے در وادی القری بود تا آمدن او به بصره علی رض باز آمده بود انتهی و حکایت دریافتن او علی را کرم الله
وجهه در بصره نیز نقل میکنند که وسے کرم الله وجهه به بصره آمد قصاص و وعاظ را همه را بر خیزانید الا حسن بصری
را رضی الله عنه که چون آنحضرت امیر چیزی از وی پرسید وی جواب داد پس مسلم داشت او را و باین روایت حکایت
دیدن حسن بصری مر علی را کرم الله وجهه صورة ثبوت پیدا میکند و تلقین ذکر را کافی است دیدن و صحبت اگرچه
قلیل بود و عدم وجود در روایت بجهت عدم استعداد صحبت باشد والله اعلم بحقیقة الحال وجعل عاقبتنا خیرا فی
العقبے والمال تا اینجا عبارة رسائل وسکاتین بود ؛

لطیفه بست و چهارم در بیان تحقیق وفات و شهادت آنحضرت رضی الله عنه باید دانست که
از عامه کتب احادیث و اقوال مشائخ رحمهم الله چنان معلوم میشود که حضرت اویس رض در جنگ صفین شهادت
یافت و بعضے از علما قصه وفات آنحضرت را بوجه دیگر هم روایت کرده اند چنانچه بیان هریک از آن کرده میشود والله
اعلم بالصواب قدوة المحققین شیخ عبد الحق در شرح مشکوٰة میگوید که باز آمد حضرت اویس قرنی رض عنه در ایام خلافت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه پس قتال کرد پیش وی و شهید شد در جنگ صفین سواه ابن عساکر و همچنین مولینا
علی بن سلطان محمد قاری در معدن العدنی بعینها آورده در مرآة الاسرار میگوید که صفین نام صحرا است
و در جامع المتفرقات آورده از قاموس که صفین مانند سجین نام جائے است نزدیک رقه کناره فرات که واقع
شده در آنجا واقعه بزرگ میان حضرت علی کرم الله وجهه و معاویه رضی الله عنهما در سنه سی و هفت همچنین است
در کتاب خیر جاری و در تهذیب صفین بکسر صاد مهمله و کسر فا شده موضعی است نزدیک فرات معروف

ودر شرح صحیح مسلم نیز آورده است که کشته شد حضرت اویس رح در صفین ودر مرآة الاسرار است که حضرت اویس بیعت با امیر
المومنین علی کرم الله وجهه وقت برآمدن او برای جنگ جمل کرده ودر حرب صفین با معاویه محاربه نموده شربت
شهادت چشید در شهی از هجرت والله اعلم ودر سلک سلوک میگوید چنین بگویند که چون حضرت اویس قرنی را در آن
عالم رفتن نزدیک آمد در غزوهٔ با امیر المومنین علی کرم الله وجهه موافقت کرده همانجا درجه شهادت یافت
عاش وحیداً او مات شهیداً ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ودر تذکرة الاولیا میگوید
که چنین گفتند که حضرت اویس رح در آخر عمر پیش امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمد و موافقت او در صفین حرب میکرد
تا شهید شد عاش وحیداً او مات شهیداً و مولانا سید محمد شیخانی قادری مدنی در حیوة الذاکرین میفرماید روایت
کرده شده است از عبدالرحمن بن ابی لیلی که وی گفته است که ندا کردند ندا کننده روز جنگ صفین که
آیا در قوم اویس قرنی است پس یافته شد آنحضرت در یاران حضرت علی کرم الله وجهه که کشته شده بودند
والله اعلم این روایة قاضی عبدالصمد در ملفوظ حضرت نوح نیز آورده است و همچنین امام یافعی در
روضة الریاحین در حکایت پنجم بعد از چهل و یکصد ذکر کرده است مولانا حسین بن معین الدین میبذی
در کتاب فواتح که در شرح دیوان حضرت علی رض است می آرد که طبری گوید که در غزوه ذوالحجه در سنه
ذوالحجه علی و معاویه بهم رسیدند در صفین و اویس بن عامر قرنی مرادی در کنار آب فرات آواز طبل شنید
پرسیدند که چه واقعه است گفتند میان علی و معاویه محاربه است در حال حضرت اویس بنصرت علی متوجه
شد و در اثناء حرب شهادت یافت و امام اعثم کوفی در تاریخ خود گوید از ابو عبدالرحمن بن ابی لیلی
که سید التابعین حضرت اویس قرنی در خدمت علی کرم الله وجهه در کوفه لشکر جمع کرد و بجانب شام بجنگ
معاویه روان شد هرم بن حیان گفت که در آن وقت حضرت اویس را دیدم که پیش امیر المومنین علی کرم الله
وجهه آمد و اورا اسلام گفت امیر المومنین بقدوم او بشاشت نمود و مرحبا گفت و او را نیکو پرسید حضرت
نزدیک او بود و بهمرکاب امیر روان شد در حرب صفین شهید شد و مجالس المومنین میگویند در حبیب السیر
مسطور است که در یکی از کتب معتبره بنظر آمد که روزی حضرت اویس بر کنار آب فرات وضو ساخت که آواز
طبل در گوش او رسید پرسید که اینچه صدا است گفتند آواز طبل سپاه شاه ولایت پناه است که بحرب معاویه
میرود حضرت اویس گفت هیچ عبادت نزد من فاضلتر از متابعت امیر المومنین علی نیست آنگاه
بمتابعت آنحضرت شتافته غاشیه موافقتش بر دوش داشته تا در یکی معارکه صفین شربت شهادت چشیده

بروضۂ رضوان شتافت سید المحدثین در تحفۃ الاخبار از عبد اللہ بن عباس نقل کردہ کہ گفت چون در خدمت امیر المومنین
علی در موضع ذی قعار قرار گرفتیم و لشکر کوفہ و توابع و لواحق مملکت و بدرگاہ حضرت آوردند فرمود کہ امروز
بست کتیبہ بر ما جمع آیند و ہر کتیبہ ہزار مرد باشد این سخن در خاطر من مستبعد نمود جناب ولایت مآب اینمعنے را از
من بفراست دریافت و امر فرمود کہ در آن صحرا دو نیزہ فرو بردند تا ہر احدی از ان احاد کہ بعسکر نصرت پیکر ملحق
گردد از میان دو نیزہ گذرد و مردم را فرمود تا از سر تحقیق و احتیاط تمام بعد از احصاء افراد احاد کتائب بجانب
لاحقین مشغول شوند چون قریب مغرب رسید از آنچہ امیر المومنین فرمودہ بود یکی کم آمد آفراد کتائب بعرض مظہر
عجائب و غرائب رسانیدند فرمودند فرد کامل آنست کہ بعد ازین بیاید و عدد موعود تمام نماید ناگاہ شخصی کہ بر راہ
گذاشتہ بودند شخصی را دید کہ مے آید در صدد تفحص او در آمد دید کہ پیادہ است زاد راہ خویش بر ظہر بستہ و کوزۂ آب
در گردن انداختہ ضعیف و نحیف بارنگ زرد بر گردمی آید **بیت** زاد در راہ عاشقان در دست و روی زرد و آہ
راہ زین گونہ است بسم اللہ کہ دار د عزم راہ؛ چون از گرد راہ رسید او را بحضرت علی کرم اللہ وجہہ آوردند بعد
ادای سنت تحیت سلام و جواب یافتن از جانب خلیفہ انام تعظیم و اکرام و پرسیدن از قبیلہ و تعین نام گفت
من اویس قرنی ام یا امیر المومنین دست بکشا تا بتو بیعت کنم امیر گفت کہ بر چہ چیز بیعت کنی گفت بر آنکہ در نصرت
و یاری خود را بگذارم و سر در خدمت تو چون گوی بیندازم چون سر از دست من بے سپر د خواہد شد نہ ہمان
بہ کہ فدائی کف پای تو بود پس حضرت امیر المومنین بمبارکی و دولت با جمیع ہوا داران و یاران از موضع ذی قعار
متوجہ بجانب اصحاب بغی و جفا کار شدند و گفت عبد الغنی بن سعید کہ قرنی بفتح قاف و راء آن اویس است کہ خبر کردہ
است بآن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پیش از وجود وی و حاضر شد در صفین با حضرت علی کرم اللہ وجہہ بود از
خیار مسلمانان و روایت کردہ است حمزہ اصبغ بن زید کہ گفت اسلام آورد اویس رح بر پیغمبر صلعم ولیکن منع
کرد او را از آمدن خدمت والدہ و حاضر شد اویس و جماعتے از اصحاب وی در مردان پیش حضرت علی رح و نیز گفت
اصبغ بن زید کہ حاضر شد حضرت علی رح سا در روز صفین کہ میفرمود کیست کہ بیعت کند بمن بر موت پس بیعت کردند
او را نود و نہ کس پس گفت تمام این کہ آید مردے باشد کہ بر روی چادر بود از پشم سر تراشیدہ پس بیعت کرد حضرت امیر را بر قتل
پس گفتند کہ این اویس قرنی است پس جنگ کرد تا کشتہ شد و روایت کردہ شدہ است کہ بدرستی ہر گاہ ندا کردند ندا
کنندہ حضرت امیر ای دوستان خدا پس صف بستند مردمان پس برکشید حضرت اویس رح تیغ خود را و جنگ کرد تا کشتہ
شد حقیبہ اعنی توشہ دان پیش انداخت آن توشہ دان را بستر میگفت حضرت اویس ای مردمان پس گفت این را

در برفت تا برسید او را نیزه بر جگر پس گفت وفات کرد در آنجا گویا که مرده بود از ابتدا، و هر این خبر صحیح است سند آن ثابت و در بعضا
صاحب مستقصی و امام یافعی سید التابعین اویس قرنی رح که فضائل او از شرح و بیان مستغنی است همه سال معرکه
آن جمع معاویه کشته شد والله اعلم بالصواب این ذکر در کتاب مراد الهی که تصنیف اد بن قائم قاضی متوطن ڈیره
اسمعیل خان هوت است گفته است پس ازین همه که مذکور شد معلوم و ثابت گشت که حضرت اویس رح در صفین لشکر
امیر المومنین علی کرم الله وجهه بدرجهٔ شهادت وفات یافت لیکن حالهٔ صورة تجهیز و تکفین او و قبر آنحضرت رح تعیین
و محقق نشد والله اعلم بالتحقیق و هو الهادی الی سواء الطریق و مولانا جلال الدین سیوطی در شرح صدور فی احوال
الموتی والقبور در باب مستقر ارواح میگوید که آورده است ابن عساکر از عطا خراسانی که بدرستی اویس رح با طلایع لشکر
در عهد عمر دلیس یافتند در جراب وی دو جامه که نبودند از جامه‌های دنیا و در روایتی آمده است که نبودند از جامه‌هایی که می یافتند
آن را آدمیان و رفتند دو مرد تا بکاوند مرا او را قبر پس باز آمدند و گفتند که یافتیم قبر وی کاویده شده در توده سنگی یا
که باز برداشته شده بودند سنگها از آن قبر در آن ساعت پس کفن داوند او را و دفن کردند بستر باز آمدند پس ندیدند
آنجا چیزی را آورده است امام احمد در کتاب زهد از طریق دیگر از عبدالله بن مسلمه و در آخر آن گفته است که گفتند
بعضی از یاران بعضی را باز گردیم پس علامت کردیم قبر او را پس باز رفتیم پس ناگاه در آنجا نه قبر بود و نه اثر عارف نامی
مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی در شواهد النبوة میفرماید که از هرم بن حیان می آرند که حضرت اویس
در آذربیجان بغزا رفته بود و بر وفات رسید اصحاب وی خواستند که قبر وی بکنند بسنگی رسیدند که قبر او کنده بودند
و لحد آنرا مهیا ساخته خواستند که وی را کفن سازند در جامهٔ وی آن را از آن کفن ساختند و در آن قبر دفن کردند و
همچنین در مشکوة و در سفینة الاولیاء آورده است و نیز در آن میگوید که صاحب کشف المحجوب و تذکرة الاولیا
چنین آورده که حضرت رح نزد امیر المومنین علی کرم الله وجهه در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات
وی بقول اول سیوم رجب بیست در سال هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت بوده و امام عبدالله یافعی
در روضة الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته انتهی مولانا سید محمود بن محمد علی شیخانی قادری ثم المدنی در اگاه
قرار اسگوید که روایت کرده شد از عبدالله پسر سلمه که گفت غزا کردیم در آذربیجان در زمان عمر بن خطاب و
اویس قرنی همراه ما بود پس چون باز آمدیم رنجور شد او پس نزد ما تندرست نشد و بمرد پس فرود آمدیم ناگاه
در آنجا دیدیم قبری کافته شده و آب ریخته شده و دیدیم کفن و خوشبو پس غسل دادیم او را و کفن پوشیدیم او را
و نماز گذاردیم بر وی و دفن کردیم او را در آن قبر و برفتیم پس گفتند بعضی از ما بعضی را که باز کردیم و نشان کنیم

قبر اویس را باز گشتیم پس در آنجا نه قبر بود نه اثر و این روایت قاضی عبد الصمد در ملفوظ حضرت مخدوم نوح نیز آورده
است و همچنین امام یافعی در روضة الریاحین ذکر کرده میگوید فقیر سید محمود بن محمد بن علی قادری تیجانی
که بدستی که زیارت کردم من قبر سیدنا اویس قرنی را و شنیدم که سخن میکرد بمن بر قبر خود در بریئت آواز رعد آسا سخن
کردن پس از خواندن من بود سوره یٰس را بر قبر او و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین فاطر السموات
والارض انت ولی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین فائده میتوان دانست علو شان و سمو
مکان که آنحضرت را رضی الله عنه نزد پادشاه حقیقی سبحانه جلشانه بود و کمال لطف و کرامت و عنایت او عز و علی که در حق وی رضی الله عنه عطا
فرمود در بیرا که درجه شهادت را با رتبه ولایت و افضلیت او منضم ساخت هم بهترین تابعان بود و هم از جمله شهیدان
گشت والله یختص برحمته من یشاء بر قول کسانیکه گفته اند آنحضرت را رضی الله عنه در جنگ صفین شهید شد ظاهر است
کبری است اما بر قول کسانیکه گفته آنحضرت رضی الله عنه باطلاق شکم وفات یافت نیز شهادت است که مبطون را
نیز از شهیدان شمرده اند و در آخرت ثواب شهیدان می یابد باید دانست که بعد نبوة هیچ درجه بدرجه شهادة کسی
نگرسد بلکه صدیقیت که تلو مرتبه نبوة و بالاتر مرتبه شهادة است همچنین ذکر کرده است مولانا اسمعیل رحمة الله علیه در
شرح تعرف و شیخ عبد الحق قدس سره در مفتاح الجنان شرح فتوح الغیب والله اعلم و بنا برین حق سبحانه تعالی
در حق حبیب خویش صلعم با وجود درجه نبوة مرتبه شهادة نیز عطا فرمود بسبب آن زهر که عورتی در گوشت
بزغاله آمیخته پیش آنحضرت نهاده و آنحضرت یک لقمه ازان تناول فرمود و آن گوشت بسخن آمد و گفت یا رسول
الله از من مخور که من زهر آلوده ام لیکن حق تعالی آن زهر را در پاشته پای مبارک آنسرور صلعم محفوظ داشت
تا وقت وفات آن زهر را حق سبحانه و تعالی در تمام اندام مبارک آنحضرت جنبانید تا اثر کرد و بسبب شهادة
آنسرور را که مسموم نیز شهید است درجه نبوة با درجه شهادة منضم شود و نیز بزرگترین اصحاب را رضی الله عنهم حق
تعالی نیز درجه شهادة کرامت کرده یعنی امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه از سبب زهر مار که در غار او را
گزیده بود شهید شد و امیر المومنین عمر رضی الله عنه در نماز کارد زدند و شهید کردند و امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه
کشتند و امیر المومنین علی را نیز کارد زده شهید ساختند امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما هم که جگر گوشه
مصطفی و نور دیده مرتضی و قرة باصره زهرا بودند شهید شدند صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم اجمعین این در
انیس الواعظین گفته است فی الجمله حق سبحانه جلشانه درجه افضلیت و شهادة را که بعد از نبوة و صحابیت
بزرگترین درجات بود در حق بنده که بزرگترین خلق بعد از انبیا علیهم السلام و اصحاب علیهم الرضوان بود

کرامت فرمود پس حق بمرکز خود پیوست و وضع الشئی فی محلہ گشت در ینجا خوشی و تہنیت
باو سعادتمندانے راکہ ہست و پیرو مہتر رسل و انبیاؤ مرید و محب بہتر تابعین و اولیا اند صلوات اللہ
علیہم اجمعین اما باید کہ رابطہ صدق محبت و متابعت از دست ندہند لاجرم برسند بمقامات بلند
و مراتب ارجمند کہ ایشان رسیدہ اند کہ المرء مع من احب یعنی مرد کسانے است کہ دوست داشتہ
است او را این ہر دو حدیث صحیح در مشکوٰۃ و شرح آن آوردہ است مروی است از
انس رضی اللہ عنہ کہ مردی گفت یا رسول اللہ کہ قیامت کے خواہد آمد آن حضرت فرمود برائے
قیامت چہ آمادہ کردہ از عمل صالح کہ آمدن قیامت پرسش میکنی آنمرد گفت ہیچ کاری نساختہ
ام برائے قیامت مگر اینکہ دوست میدارم خدائے عزوجل و رسول خدا را فرمود آن حضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم انت مع من احببت تو باکسے خواہی بود کہ دوست میداری او را چون
خدا را دوست میداری در جوار رحمت و قرب و عزت وی خواہی و چون رسول خدا را
دوست میداری نیز از مقام قربت و عنایت وی بہرہ ور باشی اگرچہ مقام او بلند تر و عزیز تر است
کہ کسے بآنجا نرسد اما نور محبت و تبعیت وی بر محبان و تابعان وی خواہد تافت و بمعیت و قربت وے
مشرف خواہد ساخت گفت انس رح کہ ندیدم مسلمانان را خوش حال شدہ باشند بہیچ چیز بعد خوش
حالی باسلام کہ داشتہ اند ہم چو خوشحالئے ایشان باین کلمہ شیخ مشکوٰۃ من علیہ و عبد اللہ بن مسعود
رضی اللہ عنہما کہ مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ چہ میگوئی در چہ
علم میکنی در مردی کہ دوست داشتہ است قومے را و ندیدہ و نیافتہ است ایشان را و نرسیدہ
و صحبت نداشتہ با ایشان و با عمل نکردہ آنچہ ایشان کردہ اند پس فرمود آن حضرت صلے اللہ
علیہ و آلہ وسلم المرء مع من احب مرد باکسے است کہ دوست داشتہ است ایشان را یعنی عبر
دوستی است اگرچہ در نیافتہ و کار نکردہ و نرسیدہ اگرچہ صحبت کامل کہ اعتبار را شاید ہمان است
کہ بمتابعت و موافقت کند اما اہل الجذاب و اعتقا د مورث معیت و اتحاد است بشارت
است مر دوستداران صلحاء و علماء و اتقیاء و اولیاء قدس سرہم کہ امید است کہ فردا در زمرہ
ایشان برخیزند و با ایشان باشند شرح مشکوٰۃ من علیہ و ہر کہ قدم بر قدم صاحبدلے نہد و متابعت
و پیروی وے کند ہر آئینہ رسد بمقامے آن کس رسیدہ است ہمچنین فرمودہ است شیخ

عبد الحق در رسائل و مکاتیب رحمۃ اللہ اللہم انی اسئلک حبک وحب من یحبک و عمل یقربنی الیک
بحرمۃ حبیبک محمد و آلہ واصحابہ علیہ وعلیہم من الصلوۃ افضلہا ومن التحیات اکملہا:

لطیفہ بست و پنجم در تحقیق قبور و تعدد مزارات آں حضرت رضی اللہ تعالے عنہ از کلام سابق این قدر معلوم شد کہ وفات حضرت اویس رضی اللہ عنہ بالشہادۃ است در صفین یا بہ بیماری است در سنگستان براہ آذربیجان مدفن شریف وے باصفین است یا براہ آذربیجان و اثر و علامت قبر گم و مفقود گشت آنچہ از میان کتاب و زبان مشایخ مفہوم است ہمین قدر است واللہ اعلم لیکن آنچہ از قبور و مزارات وے رضی اللہ عنہ غیر از صفین و آذربیجان در امکنہ متعددہ واقع است و شنیدہ و دیدہ میشود وجہ منشار آن چنانچہ تسلی و تشفی خاطر متر دد گرد د ظاہر و معلوم نمیشود و عجب تر آنکہ ہر جا کہ مزار شریف آن حضرت است رضی اللہ عنہ قبر والدہ شریفہ صالحہ وے ہم متصل است و از ہر مزار و مقام وے رضی اللہ عنہ کرامات ظاہرہ و خوارق عادات باہرہ پیدا و آشکارا است یکمزار شریف وے رضی اللہ عنہ در نواحے سندہ در حدود ٹھٹہ واقع است کہ بسیارے از درویشان و اہل حاجات در آنجا میروند و زیارت میکنند و در اربعین مے نشینند و روحانیت مقدسہ آنحضرت رضی اللہ عنہ برایشان متجلی میشود و از روحانیت مقدسہ وے رضی اللہ عنہ مستفید میگردند و حاجات ایشان برمے آید سلطان العارفین برہان الواصلین نبیرہ گی حضرت سلطان فتح محمد چیلہ نور اللہ مرقدہٗ برین مزار شریف رفتہ و مدۃ دو اربعین در آنجا در حجرہ نشست قطرہ بود دریا شد و ذرہ بود آفتاب گشت ہر چہ از قرب و کرامت یافت از ینجا یافت و آنچہ از منصب و مقامات گرفت ازین مکان گرفت و جزوے از مناقب و فضائل او گر بیان کند کتابے علیحدہ باید کہ درین مختصر نمیگنجد آفاض اللہ علینا برکاتہ و اوصل الینا فتوحاتہ و یکمزار شریف رضی اللہ عنہ در مکان بندر زبید است کہ بسے حاجیان بیت اللہ زیارت آنمزار کردہ مے آیند و سوم است کہ یکمزار شریف وے در بغداد است و یکمزار شریف وے در غزنے است و سہ مزار شریف وے دیگر است جملہ ہفت مزار اند واللہ اعلم و قصہ تعدد مزارہا از کتاب حدیث و قول مشایخ متقدمین رحمہم اللہ معلوم نیست لیکن مشہور و مسموع چنانست کہ خواجہ کونین رحمہم اللہ حضرت اویس در وقتے از اوقات در جائے نشستہ بود شش کس از درویشان و مخلصان نیز در خدمت

درویشی نشسته بودند اردی از واردات الٰہی در افتاد و آن حضرت مغلوب الحال شد و از شوق آن چون دریا در جوش آمد درآنحالہ سکر و ستی چشم آنحضرت بر آن درویشان افتاد و آن نظر در حال ایشان موثر و کارگر شد و ہیئت ایشان از صورۃ اصلی دگرگون شد و بصورۃ و حلیہ آنحضرت رضی اللہ عنہ متبدل گشت بعد ازان ہیچکس نشناخت کہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ کیست چون درویشان از خدمت شریف رخصت یافتند و از یکدیگر جدا گشتند ہر یک در ہر مقامے کہ رفت کسی شناخت کہ حضرت اویس کیست ہر کرا مردمان میدیدند مے پنداشتند کہ حضرت اویس ہمین است و ہر کرا اجل رسید و در قبر مدفون کردند دانستند کہ قبر حضرت اویس است و حقیقت اینحال بادشاہ عالم الغیب میدانست کہ حضرت اویس رح کہ بود کجا رفت و قبر او کدام است واللہ سبحانہ تعالے اعلم لیکن یکے از مریدان سلطان الاولیا حضرت شیخ محمد مذکور فوائد چند کہ از زبان مبارک آنحضرت شنیدہ بقید قلم آوردہ است درآنجا این نقل نیز نوشتہ کہ آن حضرت فرمودہ اند کہ روضہ خاصہ حضرت اویس رضی اللہ عنہ در یمن است و در اے آن درویش سکان دیگر ہم خانقاہ و زیارت گاہ است چنانچہ بندگی حضرت مظہر جمال اللہ معشوق اللہ جلال الدین کہنگہ قدس سرہ در انروضہ خاصہ چہل چلہ نشستہ اند و درآن چہل چلہ بچہل قرنفل افطار نمودہ اند و افطار بیک قرنفل نیز بجہۃ سنت افطار بود و گرنہ احتیاج بیک قرنفل نبود و نیز از آن حضرت منقول است کہ آن سنگ کہ حضرت خواجہ اویس بدان دندان خود را شکستہ بود تا اکنون در دریچہ آن روضہ افتادہ نہادہ شدہ است واللہ تعالے اعلم انتہے زہے عظمت و بزرگی و کمال غیرت محبوبیت کہ در حق آن حضرت بود رضی اللہ عنہ در حیوۃ نیز مستور ماند و بعد مماۃ ہم پنہان شد در محشر نیز مخفی گردد و در بہشت ہم پوشیدہ ماند صدق اللہ تعالے اولیاے تحت قبائی و لا یعرفہم غیری اولیا حق بر حق عزیز ترانند و حق بر ایشان عزیز تر آنست کہ ایشان را بخیر سیاز ہمہ گون ننماید ہیچ نبی مرسل را و ملک مقرب را بر اسرار عارفان بادشاہے نیست کذا فی النعر آری احوال و اطوار اولیاء محبوبان خدا قدس اسرارہم از قیاس عقل و فکر بیرون است خلقے در دریافت حقیقت ایشان حیران و عالمے در ادراک کیفیت ایشان سرگردان ارباب دانش ازین مقام معزول و اصحاب بینش ازین معلوم مجہول پائے در رایۃ ایشان در میدان

لنگ وزبان فطانت الیشان درین بیان گنگ درین مقام گفت آنکه گفت **بیت** لب
ببند و دم مزن اینجائی گفت وگو نیست ؛ جائے حیرانی است حیران باش وجائے دم فرو
باید دانست که تعدد قبور در امکنهٔ کثیره وظهور تجلیات وحصول حاجات از هر مکان وغیره ذلک
از جمله کرامات وخوارق عادات آن حضرت است رضی الله عنه وانچنین امور غریبه در امور عجیبه
از خوارق عادات از اولیاء الله قدس اسرارهم بسیار وقوع یافته عارف ربانی مولانا عبدالرحمن
جامی قدس سره السامی در نفحات الانس میفرماید که انواع خوارق عادات بسیار است چون ایجاد
معدوم واعدام موجود واظهار امر مستور وستر امر ظاهر واستجابت دعاء وقطع مسافت بعیده در مدت
اندک واطلاع بر امور غیبیه که از حس واخبار از آن حاضر شدن در زمان واحد در امکنهٔ مختلفه واحیاء
موتی واماتت احیاء وسماع کلام حیوانات ونباتات وجمادات از تسبیح وغیر آن واحضار شراب
در وقت حاجت بے سبب ظاهر ومشی بر آب وسیر در هوا وخوردن از کون وتسخیر جانوران وحشی
وقوت بدن مانند کسے که برکند درخت را از بیخ بپائے خود وآنکس میگردید در سماع وبزد دست
را بر دیوار وپاره کرد آنرا و بودند بعضے از اولیاء قدس اسرارهم که اشاره میکردند بسوئے شخص
تا بیفتد پس آن شخص مے افتاد و باز میزدند گردن یکے را باشاره پس میبرید آن مشار الیه
وبالجمله چون حضرت حق سبحانه وتعالے یکے را از دوستان خود مظهر قدرة الله کامله خود گرداند
در هیولائے عالم هر نوع تصرفے که خواهد تواند کرد وبالحقیقة آن تاثیر وتصرف حق است سبحانه
وتعالے که در وے ظاهر میشود و وے درین میانے انتہے وسر درین آنست که چون
بنده سعادتمند بعد از اداء طاعات وعبادات ظاهر وبعد از تصفیه وتزکیه باطن وتهذیب اخلاق
نفسانیه وخروج از اوصاف بشریه مستغرق گردد در ذات حق تا غیر حق در نظر او مشهود نماند
ورفت اوز میان همین خدا ماند پس ؛ الفقرا ذا اتم هو الله انیست پس متخلق گردد باخلاق
الٰهی ومتصف شود بصفات واسماء وے تعالے پس بقوة تخلق وباستعداد اتصاف قدرة مے
یابد وتوانائی حاصل میکند ومورد اخلاق الٰهی ومظهر اسماء وے تعالے نامتناهی میگردد ومیکند
در عالم کون وفساد آنچه میخواهد متصرف میشود بجمیع صفات واسماء وے تعالے مانند تصرف
وے سبحانه وتعالے همچنین تحقیق کرده است زبدة المحققین شیخ عبدالحق قدس سره در شرح

اسمارِ حسینی کہ مسمی است بمطلب علی و حضرت غوث اعظم در فتوح الغیب میفرماید کہ فرمودہ است
حق تعالیٰ در بعض کتب خویش ای فرزند آدم من آن خدایم کہ نیست ہیچ معبود بحق سوای من
میگویم برائے چیزے شو پس آن چیز میشود فرمانبرداری کن مرا تا گردانم ترا نیز باین صفت کہ بگوئی
مر شئے را شو پس بشود تحقیق کردہ است خدا تعالیٰ دیگر دانیدہ است و سبحانہ ہمچنین بسیاری را
از انبیاء خود و اولیاء خود و خواص خود از فرزندان آدم صلواتہ و تسلیماتہ تعالیٰ علی نبینا محمد و آلہ
و اصحابہ و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی الملائکۃ المقربین و عباد اللہ الصلحین اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین خاتمہ کتاب مولانا عارف جامی قدس سرہ السامی در آخر نفحات در منقبت و مدحت
قدس اسرارہم این ابیات آوردہ و ختم آن کتاب برین ابیات کردہ محرر این سطور پر نقص و قصور
بقصد یمن و تبرک آن ابیات را در آخر این تالیف مے آورد و آن این است **نظم** چند اقومی
کہ دید حق بود دیدار شان محو باشد در شہود سر غیب اسرار شان جملہ در کہف فنا از ہستی خود خفتہ اند
لیک بیدار اند خواب آلودگان بیدار شان گرچہ اندازند خورشید جمال خود بکل مشرق و مغرب
گرفتہ پرتو انوار شان از خدا خواہند سر ذات خود در ذات او این بود ساعة بساعة سر استغفار
شان ریختہ یاران عرفان از صحاب مکرمت شستہ نقش حرف غیر از صفحہ پندار شان
ہر یکے را بنہ از سودائے دل بازار با آتش شوق و محبت گرمی بازار شان یکدم از طرف
در و دیوار شان منشین کہ ہست صد گشایش از در و صد پشتے از دیوار شان کار شان غیر نفی
ذات و وصف و فعل خویش نیست کہ خدا چہ بود کہ جامی را کنی در کار شان اللہم انی اسئلک و اتوسل
الیک بخاتم النبیین و آلہ و اصحابہ اجمعین و با فضل التابعین و بجمیع المذکورین فی ہذہ المجمع و التالیف
من الاولیاء و الصالحین ان تجعلنی و سائر المسلمین منہم و معہم و من احبہم و اتبعہم فی الحیوۃ و بعد الممات
انک مجیب الدعوات و قاضی الحاجات و رافع الدرجات و لک جمیع التمجیدات الطیبات و التحیات
الزاکیات و ان تصلی علی محمد خیر البریات و افضل الموجودات صلوۃ دائمۃ بعدد المخلوقات و اوراق
الاشجار و النباتات و الحیوانات و الجمادات الی یوم القیمۃ بکرمک و رحمتک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم
الراحمین **نظم** بحمد اللہ کہ با چندین کشائف بدست آمد این دلکش لطائف بحمد اللہ کہ این
دیرینہ مقصود بفضل حق تعالیٰ گشت موجود بحمد اللہ کہ این محبوب شیرین محلی گشت بعد از

ایام دیرین ۞ حمد بسیار و سپاس بی‌شمار مر خداوند را که بتوفیق او باتمام رسید و این لطایف باختتام انجامید
و بحقیقت تمام آنگاه شود که محلّی گردد بزیور قبول و برسد در حریم وصول بامول و مسئول از مکارم اخلاق
مطالعه کنندگان آنکه چون ایشان را از دیدن این لطایف وقت خوش گردد این مؤلف گنهگار را در
اوقات ذوق و حضور از گوشهٔ خاطر عاطر فرو نگذارند و در هنگام مناجات و سحر از دعوات اجابت
سمات محروم ندارند که عجب نیست که جل شانه این تالیف او را بمحل قبولیت رساند بجهت مؤلف ناکار پریشان
روزگار وسیله گرداند تا بمدد و اعانت این وسیله جمیله بحریم قربت و محبت حضرت علیه اویسیه رضی الله عنه راه یابد
و از جمله درویشان خواص مقبولان انجناب قدسیه گردد انه تعالی علی ما یشاء قدیر و باجابة الدعاء جدیر
شیخ طریقت شیخ فریدالدین عطار قدس سره در دیباچه تذکره میفرماید که امام یوسف همدانی را رحمة الله علیه پرسیدند
که چون روزگار بگذرد و اینطائفه روی در نقاب آرند چه کنیم که زمانه بسلامت مانیم گفت هر روز هشت ورق
از سخنان ایشان بخوانید همچنین بعینه شیخ شرف الدین یحیی منیری در مکتوب خود آورده است و مولانا محمود [illegible]
در حیوة الذاکرین میفرماید کسی که مطالعه کند کتابهای این قوم را بر وجه اعتقاد بشنود آنچه در آن کتاب و شنید
کلام آن اولیا را و صحبت داشت با آنها قدس اسرارهم پس بر محبان درویشان سلسله علیه اویسیه بلکه بر سایر
سالکان و طالبان این راه اهم و متحتم است که این لطائف را رفیق خود گردانند و هر روز اگر زیاده میسر نیاید
اقل مرتبه یک ورق یا دو ورق بوجه اعتقاد و خلوص عقیده ورد خود سازند و احوال و اطوار آن غوث
الثقلین خواجه کونین حضرت اویس قرنی رض از تحمل جفاها و بلاها و ترک راحات و گذاشتن لذات و دور
بودن از دنیا و نفور گشتن از اهل آن وغیره ذلک بخوانند تا دل ایشان در ریاضت و مجاهده قوة گیرد و طلب و
رغبت ایشان را درین طریق استحکام پذیرد و آنچه در قوه و استعداد ایشان کامن است بفعل آید و داعیه
عمل قوی گردد و علاقه محبت و یقین را که ملابسته علائق و عوائق کهنه افسرده شده باشد تازگی و نوی بخشد و
عقد قربت و معیت را که بواسطه هواهای مخالف سست گشته باشد محکم و قوت دهد بحکم المرء مع من احب بمرتبه
اتحاد و یگانگت رسد پس در جوار قربت از لمعات آفتاب نور علی نور روشنی گیرد و از تجلیات فیض حضور
بهره پذیرد و هو المطلوب و الاعلی و المقصود الاسنی الحمد و الثنا لولیه علی الاتمام و الصلوة و السلام علی نبیه محمد
خیر الانام و علی آله و اصحابه البررة الکرام فی السنین و الشهور لا اله الا الله و اللیالی و الایام الی یوم القیمة
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ۞ تمام شد

متبرک کتابین

جو صاحب شایق ہون مطبع رضوی دہلی سے طلب فرمائین

مجموعہ رسایل تبرکہ یہ پندرہ رسلے اردو مین ہین ہی رسالہ شروع کرکے تمام کیئے بغیر چھوڑنے کو جی نہ چاہتا۔ ہر قسم کے دینی و دنیوی فوائد اور تصوفانہ دلچسپ لوگون کے اقوال و افعال اور بزرگان دین مثل حضرت غوث اعظم اور خواجہ صاحب اجمیری کی سوانح عمری و حالات شریف آمد ہند و مقابلہ کفار وغیرہ کے دیکھنے سے لطف بے اندازہ حاصل ہوتا ہے باقی کیفیت ہر ایک رسالہ کی اوس کے نام سے ظاہر ہے جو ذیل مین درج ہین۔

جمال رحمانی فوائد اسماء ربانی۔ نظام العقاید مصنفہ حضرت مولانا فخر صاحب۔ نجات المومنین شرح چہل حدیث۔ گلدستہ فضایل غوثیہ۔ فیوض القادری مشتمل چہل و یک فیض۔ معین الارواح مشاہدات خواجہ معین الدین چشتی مقامات فقر صراط الصالحین ترجمہ اداب الطالبین آداب و اخلاق بزرگان سلسلہ چشتیہ معہ مختصر تذکرہ خواجگان چشت۔ شمایل الاولیا۔ گلزار بہشت۔ گلدستہ معرفت۔ قصاید بہار چشت کلام مقبول فی مدح اولاد الرسول وغیرہ مجلد عہ

تکملہ سیر الاولیا۔ تذکرہ بزرگان ہر چہار سلسلہ کے علاوہ متاخرین اولیا خصوص خلفا حضرت مولانا فخر صاحب و خواجہ نور محمد صاحب مہاروی کے مفصل حالات اور ملفوظات و لمعات خواجہ محمد عاقل صاحب وغیرہ درج ہین مصنفہ حضرت خواجہ گل محمد صاحب احمد پوری قیمت کاغذ سفید و سبز مجلد عہ کاغذ حنای عہ

سیر العارفین مع ۲۲ نقشجات مقامات متبرکہ مصنفہ حضرت مولانا جمالی صاحب اسمین بزرگان چشت و سہروردیہ کی مفصل سوانح عمری وغیرہ تحقیقی طور پر درج ہے شایقین کو چاہیئے کہ ایک جلد اس معتبر تاریخ بزرگان کی اپنے کتب خانون کے لیئے ضرور خریدلین ورنہ پھر اس کتاب کا

چھپنا معلوم قیمت ۱۰ ر

بحر الحیات ۔ فارسی مصنفہ حضرت محمد غوث گوالیاری علم جوگ و معرفت وغیرہ مین یہ عجیب و غریب کتاب دس بابون پر منقسم ہے۔

(باب اول) درمعرفت عالم صغیر (باب دوم) درمعرفت تاثیرات عالم (باب سوم) درمعرفت و حقیقت وغیرہ ذالک (باب چہارم) درمعرفت ریاضت و چگونگی حالات آن (باب پنجم) درمعرفت ایجاد انسانی و انواع دم و ماہیت آن (باب ششم) درمعرفت چگونگی جسد و ماہیت و محافظت آن (باب ہفتم) دربیان وہم (باب ہشتم) درمعرفت فساد جسد و ظاہر شدن علامات مرگ (باب نہم) دربیان تسخیرات روحانیان (باب دہم) درحکایات ایجاد عالم (خاتمہ) دربیان آسنہائے مفیدہ یعنے نشست متعلقہ علم جوگ قیمت ۱۲ ر

احسن الشواہد ترجمہ **فضل الفواید** ملفوظ حضرت نظام الدین اولیا محبوب الہی قدس سرہ جسمین ہر قسم کی مفید باتین اور دلچسپ حکایات انبیا علیہم السلام و تذکرات اولیا کرام درج ہین جنکو حضرت ممدوح جلسہ مریدان مین فرماتے تھے اور حضرت امیر خسرو نے انکو تاریخوار قلم بند کرتے تہے قیمت ہر دو حصہ ۱۴ ر

لطایف نفیسیہ در فضایل اویسیہ

یعنے سوانح عمری حضرت خواجہ اویس قرنی حضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ عنہ کے علوی مراتب و بزرگی و درجات سے کون مسلمان ہے جو واقف نہین اکثر کتب تذکرات اولیا و احادیث وغیرہ مین آپکا ذکر موجود ہے مگر آجتک کوئی ایسی جامع کتاب جسمین آپکے عجایب حالات و مجاہدہ نفس و کشف کرامات وغیرہ کا مفصل بیان ہو دیکھنے مین نہین آئی تھی اب اتفاقاً سلسلہ اویسیہ کے ایک باخدا شخص سے یہ نادر کتاب لطایف نفیسیہ در فضایل اویسیہ جسے سلسلہ موصوف کے لوگ نہایت

وحرز جان رکھتے ہین ہاتھ لگی چونکہ کتاب نایاب تھی اس لیئے فایدہ عام کے لئے طبع کی گئی ہین جو صاحب شایق ہون جلد منگالین

اشتہار کتب جدید جو صاحب شایق ہون سید میر حسن مالک مطبع رضوی اخبار خیر خواہ عالم دہلی سے طلب فرمایئن

نصایح العارفین ترجمہ معراج المومنین

یہ عجیب و نایاب کتاب علم دین و تصوف کا ذخیرہ شریعت و طریقت کا مجموعہ قاضی محمد بدل بلخی رحمۃ اللہ علیہ کی تصنیف سے ہے اور عام فہم اردو ترجمہ اسکا جناب مولوی رحیم الدین احمد صاحب طرب دہلوی نے کیا ہی اور یہانتک رعایت رکھی ہے کہ فارسی نظم کا ترجمہ بہی نظم ہی مین لکھا ہے جسکے مطالعہ سے نہایت فرحت و دلبستگی ہوتی ہے کوئی مضمون ایسا نہین جسمین قران حدیث کا حوالہ نہ دیا گیا ہو اور عبادات نماز وغیرہ کے ارکان مین جو حکمتیں مستتر ہین انکا انکشاف بہی ہر ایک موقع پر عمدہ طریق سے کیا ہے غرضکہ یہ کتاب ہر شخص کیلیے مطالعہ مین رکھنے کے قابل ہے خصوصاً واعظین کیلیے معلومات کا بہت بڑا مخزن ہے منجملہ مضامین کتاب موصوف کے بعض مضامین کا ذکر ذیل مین لکھا جاتا ہے علم کی تعریف شریعت - طریقت - حقیقت ناسوت ملکوت جبروت - لاہوت - ایمان مفصل و مجمل وغیرہ کا بیان - اسلام کے معنے اور اوس کی تصریح حقتعالی کے اسما و صفات پر ایمان لانے اور اوس کے متکلم - قدیم و قیوم ہونے کا بیان جلال و جمال کی صفات - ولی کی کرامت انبیا و اولیا - رسل کی تفسیر نفسون کی تعریف سر خفی و سر کا بیان روح و عقل محبت و عشق کا بیان اسم اللہ کی تصریح و خواص و ذکر اسم اعظم کی تحقیق ملایکہ پر ایمان اور ان کی کیفیت بطور نکتہ کتابون پر ایمان اور ان کا ... قران مجید کا معجزہ ہونا ناسخ منسوخ کا بیان پیغمبرون پر ایمان معجزہ - کرامات - استدراج - و سحر طلسمات وغیرہ کا بیان -

حضرت رسول مقبول کی بعض خواص معجزات وغیرہ نماز کے ارکان زکوٰۃ - روزہ حج وغیرہ کا بیان قیامت پر ایمان

دابۃ الارض اور حضرت امام مہدیؑ دجال حضرت عیسیٰؑ و یاجوج و ماجوج کے بیان مین اور آفتاب کا مغرب سے نکلنا اور اس جہان کا فنا اور زندہ ہونیکا بیان حوض کوثر - میزان - پلصراط کا بیان خیر و شر و تقدیر کا بیان مذاہب باطلہ جبریہ - شیعہ - خوارج مرجیہ وغیرہ کی کیفیت مرنے کے بعد زندہ ہونے کی بحث و دلایل توحید و معرفت - مشاہدہ معائنہ کا بیان ظلمانی و نورانی حجابون کا حال وغیرہ قیمت کاغذ ولایتی ۲ عمدہ عہ

کتاب حیات اعظم

(یعنے سوانح عمری حضرت امام اعظم رح)

زمانہ حال کی انشا پردازی و مورخانہ تحقیق کی رو سے یہ کتاب بڑی پایہ کی ہے اکثر رؤسا عالی ہمم و قدر شناسان ذی کرم نے کئی کئی جلدین خرید فرماکر اپنے احباب مین تقسیم فرمائی ہین لھذا جو صاحب شایق ہون سید میر حسن مالک مطبع رضوی و اخبار خیر خواہ عالم دہلی سے طلب فرمایئن قیمت فی جلد کاغذ عمدہ - مختصر تفصیل مضامین حیات اعظم حسب ذیل ہے دیباچہ مین اسلام کی حقیقت تاریخ حدیث صحاح ستہ پر مختصر ریمارک اور اسلام کی سہولیت پر جلیل القدر صحابہ و تابعین کے اقوال پہلا باب امام ابوحنیفہ رح کا نسب ولادت اور اعتراضات شیعہ کا جواب

دوسرا باب امام صاحب کی تعلیم اور حدیث حاصل کرنیکا مورخانہ بیان تیسرا باب امام صاحب کی حیثیت و وفات و مقبرہ و اولاد کا ذکر - چوتہا باب امام صاحب کی نسبت مسٹر ہملٹن مترجم ہدایہ اور میجر رابرٹ مصنف تاریخ بغداد اور جارج سیل مترجم قران کی رائے اور ان کے نکتہ چینیون کے جوابات پانچوان باب سیف النعمان پر شیعون کے اعتراضات کا معقول

چھٹا باب امام صاحب کی عادات و شمائل پر غیر طرفدارانہ بحث ساتوان باب فقہ حنفی و احادیث کی مطابقت